

بر شناسانده مردی درد دل خاک

رمان تیزم یوه تیراسیتونکی...

دینتارخ هنر پشته ابرا

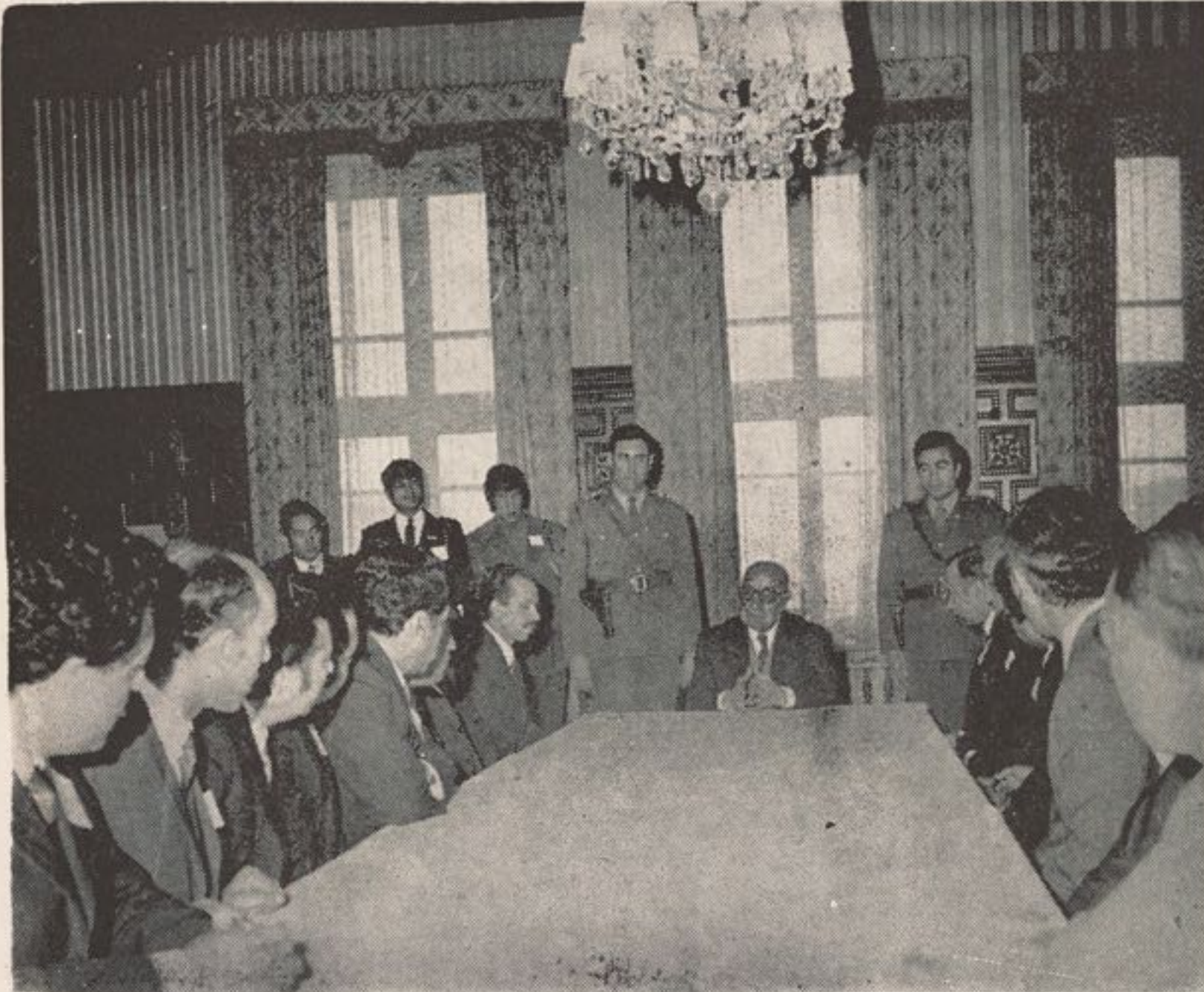
۴۰

Ketabton.com



رفع مشکلات ایجاب

سعی و تلاش دامنه دار را مینماید



بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم موقعیکه امران اطلاعات و کلتور ولایات را در قصر ریاست جمهوری به حضور شان پذیرفتند. در عکس پو هاند دکتور نوین نیز دیده میشود.

رئیس دولت بناغلی محمد داود روز ۲۹ جدی حین خطاب به امران اطلاعات و کلتور ولایات کشور گفتند:

مشکلات مذتهای عقب مانده و منجمله افغانستان خیلی بزرگ، دامنه دار و دوام داراست که حداقل یکی دو نسل اگر آنرا رفع کند باز هم خوشبختی مملکت ما خواهد بود.

بناغلی رئیس دولت و صدراعظم امران اطلاعات و کلتور را در ختم سیمینار سه روزه شان صبح ۲۹ جدی در قصر ریاست جمهوری در حالیکه وزیر اطلاعات و کلتور پوهاند دکتور نوین حاضر بود پذیرفتند. رهبر ملی ما از دوند ماوشما او لاد این

خاکیم و از حال کشور خود کافی خبر داریم، چه درد های کشور نزد گمانیکه عشق بوطن خود دارند دور نمی ماند، کسیکه ادعا کند این دردهای افغانستان را به چند کلمه و حرف از شکلی به شکلی تغییر داده میتواند فکر میکنم که نه خودش بایست باین سخن باور داشته باشد و نه دیگران را فریب دهد.

بناغلی محمد داود اضافه کردند زما نیکه از مشکلات ملی حرف میزنیم ازیک موضوع کوچک و ساده صحبت نمی کنیم که در ظرف یک یا چند روز بتوانیم همه آنها را حل کنیم، بلکه رفع این مشکلات ایجاب سعی و تلاش دامنه دار را مینماید، این زحمت کسی در یک مدت کوتاه مقرر نمی شود. مگر ازاینکه از یکطرف به وظایف سنگین و مهم ملی که فرد فرد ما بعهده داریم منبهاک باشیم و از جانب دیگر نسل آینده کشور را تحت همین روحیه فداکاری تربیه نماییم.

بناغلی محمد داود اضافه نمودند اگر ازمن بپرسید برای علاج پسمانی و انکشاف وطن خود چه کنیم بهترین سفارش من این خواهد بود که وطن دوست و وطن پرست و ا قوسی باشیم و این پدیده را در رنگ و خسون و استخوان خود جا دهیم.

دانشمند و وطن پرست آن اند چه بدون آن يك ملت سر بلند و متکی بخود و پر افتخار را نمیتوان سراغ کرد. سیمینار اطلاعات و کلتور ولایات برپرو ز خاتمه یافت. درین سیمینار اهداف پالیسی نشراتی کشور مطرح گردید.

مادرین امر مستحکم نخواهد بود باید درین راه همه موانع و دشواریها را در نظر داشته باشیم و تنها اختیاری که مماندر انتخاب چنین راهی داریم این خواهد بود که معقول ترین آت را انتخاب کنیم.

بناغلی رئیس دولت فرمودند عشا صر متشکله سعادت يك جامعه افراد سالم یادرد،

بناغلی رئیس دولت و صدراعظم خطاب به امران اطلاعات و کلتور ولایات به گفتار شان ارامه داده گفتند: داشتن احساس ملی برای نیل به اهداف مستلزم اراده برای رسیدن به مقصد و در عین زمان قبول خطر است اگر خواسته باشیم برای نیل بیک هدف تنها به جنبه قطعی آن اتکا بکنیم اراده

رئیس دولت و صدراعظم روز ملی هند را بهر رئیس

جمهور و صدراعظم آن کشور تبریک گفتند

رئیس جمهور آن کشور بدعلی مغایره گردیده است. همچنان بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم طی تلگرامی عنوانی میسرمن اندرا گاندی صدراعظم هند روز ملی آن کشور را تبریک گفته اند. همچنان مد یریت اطلاعات وزارت امور خارجه دیروز اطلاع داد که از جانب بناغلی به کانبرا مغایره شده است. محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم به مناسبت روز ملی استرالیا تلگرام تبریکه عنوانی بناغلی پاول هسلک مور نر جنرال آن کشور به کانبرا مغایره شده است.

قانون ژاندارم و پولیس نافذ گردید

او لین قانون گمرکات نافذ شد

قانون پولیس و ژاندارم بعد از تصویب مجلس عالی وزیر و منظور وی رئیس دولت در شماره ۳۰ تاریخی ۲۹ جدی جریده رسمی نشر و نافذ گردید.

این قانون که بدخل هفت فصل و سی و چهار ماده تدوین شده است امور مربوط به تشکیلات ، وظایف و صلاحیت های پولیس و ژاندارم یعنی پولیس سر حدی را تنظیم مینماید .

اهداف این قانون را اتخاذ تدابیر موثر قانونی برای تامین امن و نظم و آسایش عامه ، جلوگیری از ارتکاب جرایم ، کشف و تحقیق جرایم تشکیل میدهد .

همچنان اتخاذ تدابیر موثر قانونی برای صیانت حقوق و آزادی های مردم و حمایت لازم از منافع عامه ، تعمیل اوامر و فیصله های قطعی محاکم و تعمیل احکام قوانین و مقررات دولت شامل اهداف این قانون میباشد .

با نفاذ این قانون احکام مندرج قانون پولیس منتشره جریده رسمی مورخ ۱۵ خوت ۱۳۵۱ ملغی و خلا ها و نواقص علمی و عملی ای که در ساحه اجرای وظایف پولیس و ژاندارم و صیانت سالم حقوق و آزادی های قانونی افراد و حمایت منافع عامه وجود داشت تکمیل گردیده است .

این قانون حدود صریح و روشن را جهت استفاده از وظایف و صلاحیت های مفوضه برای پولیس تنظیم نموده است و مسواری را که اقدام پولیس از نگاه مشروعیت با ید ارزیابی و سنجش گردد مشخص کرده است .

قانون گمرکات بعد از تصویب مجلس نظام نوین جمهوری که ضامن سعادت و رفاه عالی وزراء و منظور وی رئیس دولت در شماره ۳۱ تاریخی سی جدی رسیده رسمی نشر و نافذ گردیده است .

این قانون که بدخل پنج فصل و چهل و هفت ماده تدوین شده اولین قانون در نوع خود میباشد .

در این قانون با در نظر گرفتن ایجابات و اختصا ات اقتصادی و اجتماعی مملکت در پرتو طبق اطلاع نماینده باختر از يك منبع وزارت معادن و صنایع به اطلاع عموم رسانیده میشود که تمام معادن کشور مال دولت یعنی ملی بوده و هیچ کس بدون استیذان وزارت معادن و صنایع حق استخراج ، استفاده و خرید و فروش آنرا ندارد .

به اساس ابلاغیه یی تمام معادن کشور ملی اعلام گردیده است

طبق اطلاع نماینده باختر از يك منبع وزارت معادن و صنایع به اطلاع عموم رسانیده میشود که تمام معادن کشور مال دولت یعنی ملی بوده و هیچ کس بدون استیذان وزارت معادن و صنایع حق استخراج ، استفاده و خرید و فروش آنرا ندارد .

بمناسبت روز ملی همد



بنامگی وی وی گیری رئیس جمهور همد

پیش از دو میلیون و هشتصد و پنجاه و دو هزار افغانی قرضه کود کیمیا وی تحصیل گردیده است

پیش از دو میلیون و هشتصد و پنجاه و دو هزار افغانی مدیریت تر ویج و انکشاف زراعت و ولایت تغار عوض قیمت کود و گندم از زارعین تحصیل گردیده است .

یک منبع آن مدیریت گفت مجموع طلب از مدرک قرضه کود و گندم اصلاح شده در سال گذشته به چهار میلیون و دوازده هزار و شصت و دو پنجاه و پنج افغانی بالغ گردیده بود .

منبع اضافه کرد تحصیل قیمت گندم و کود جریان دارد .

۳۰ قلم دولت توسط هیات کشف جرایم خارتوالی بدست آمد

۳۰ قلم اموال مختلف دولت را که از مدتی به اینطرف یکجمله تحویلدا ران وزارت معادن و صنایع برای استفاده شخصی خود حقیق و میل مینمودند توسط هیات کشف جرایم خارتوالی ولایت کابل از اتاق آنها بدست آمد .

یک منبع کشف جرایم خارتوالی گفت نظریه اطلاعیکه به مقام وزارت معادن و صنایع داده شده بود یکجمله تحویلدا ران آن وزارت مقدار زیاد مال دولت را از تحویلخانه ها کشیده و از آن استفاده سوء مینمودند .

خارتوالی نظریه هدایت مقام وزارت معادن و صنایع هیاتی را برای کشف حقایق موظف نمود تا اتاق های شخصی هر یک از تحویلدا ران را تلاشی نمایند .

منبع افزود هیات موظف خارتوالی منحصرتا به دیشب اتاق های تحویلدا ران را تلاشی نموده و تعداد زیاد مال دولت را از آنها بدست آور دند .

منبع علاوه کرد اموال که شامل حلقه های سیم ، دیگ های بغار ، چیرکت ، چیرکت ساری ، کعبل ، چراغهای دستی ، کمپاس جبالوچی ، قلم های نقشه کشی ، سامان رسامی ، دور بین ، اشتوب ، تفنگچه روشنی انداز ، بامرمی های آن ، جنرا تور دیزلی ، کالذ ، کاغذ سفید ، کاغذ نقشه کشی ، گلیم گاوہ برقی ، گیرای نجاری ، چیرکت نکلی دوستک های اسفنجی و غیره لوازم فنی وزارت میباشد جمعا از اتاق های رهائش پنج نفر تحویلدا ران بر حال وزارت معادن و صنایع بدست آمده است .

تحویلدا ران تحت تحقیق گرفته شده اند .

از شروع کمپاین تا آخر ماه جدی : ۱۰۸۷۰ - تن پخته تو سطره مو سمسده پنبه و روغن نباتی هیلمند خریداری گردیده است

ده هزار و هشتصد و هفتاد تن پخته دا نه دار از شروع کمپاین تا اخیر جدی توسط موسسه پنبه و روغن نباتی هیلمند از دهقانان ولایات هلمند ، کندهار و فراه به قیمت بیش از یکصد و سی میلیون افغانی خریداری گردیده است .

بنامگی حفیظ الله رئیس موسسه پنبه و روغن نباتی هلمند ضمن ارائه این خبر علاوه کرد در خریداری پنبه چار ماه اخیر امسال نسبت به همین مدت سال گذشته بیش از سه صد فیصد افزودی بعمل آمده که این خود جانس مصروف نگامدا شتن فابریکه را بیشتر ساخته است .

وی متذکر شد خریداری پخته در حوزه های ولایات متذکره هنوز ادا مه دارد .

ژوندون

شنبه ۶ دلو ۱۳۵۲ برابر با ۳ محرم الحرام مطابق ۲۶ جنوری ۱۹۷۴

مبارزه با مشکلات

بنا علی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم خطاب به آمران اطلاعات و کلتور ولایات گفتند: «زمانیکه از مشکلات ملی حرف میزنیم از یک موضوع کوچک و ساده صحبت نمی کنیم، که در ظرف یک یا چند روز بتوانیم همه آنرا حل کنیم، بلکه رفع این مشکلات ایجاب سعی و تلاش دامنه دار را مینماید.»

حقیقتا مشکلات تیکه در مرحله فعلی بان مواجه هستیم مسأله ساده و آسانی نیست که بتوان در ظرف مدت کوتاهی آنرا بر طرف ساخت و بر تمام پسمانی های اقتصادی و مشکلات اجتماعی چندین ساله فایده آمد. رسیدن بیک هدف عالی حوصله فراخ، مبارزه و تلاش فراوان میخواهد. آنهم بشر طیکه تشخیص درست از وضع اجتماعی در زمانهای مختلف و مکانهای خاص محیطی داشته باشیم و با تمام واقعیت های جامعه خویش برخورد منطقی و علمی که ناشی برداشت عمیق و عینی باشد بکنیم. زیرا درک صحیح و شناخت علمی است که بر مبنای آن میتوان در جهت ترقی و تکامل گام نهاد.

اکنون که جمهوری جوان و پیروزمند ما راه نا هموار آنهم پسمانی ها و نا پسمانی ها را برای رسیدن به هدف، هدفیکه جز سعادت ترقی و رفاه مردم نیست با متانت هموار میسازد، در قلم اول وظیفه تمام مردم و وطنپرست و ترقیخواه افغانستان است که تناسب منطقی حرکت آگاه و رشد طبیعی جریان تاریخ را در نظر داشته باشند. بقیه در صفحه ۶۲

تاسیس جمهوریت در هند

امروز مردم هندوستان بیست و پنجمین سالگره تاسیس جمهوریت را در آنکشور تجلیل میکنند.

مردم هند پس از یک مبارزه پیگیر و دامنه دار علیه استعمارگران توانستند در سال ۱۹۴۷ به آزادی خویش نایل آیند. از آن تاریخ به بعد کوشش های بسیار برای استقرار سیستم جمهوری در آنکشور بعمل آمد تا آنکه بتاريخ ۲۶ جنوری سال ۱۹۵۰ جمهوریت در هند اعلام گردید.

مردم هندوستان پس از آنکه آزادی و استقلال خود را از چنگ استعمارگران بیرون آوردند، مساعی و تلاش دامنه دار برای آبادی و عمران کشور خویش بخرج دادند تا پسمانی های دوران استعمار و جنگ را جبران کرده باشند.

سرزمین پهن آور هندوستان که غنی ترین نیروی این کشور را نفوس عظیم آن تشکیل میدهد، امروز در ساحات مختلف اقتصادی به پیشرفت های نایل آمده است.

افغانستان و هند در طول تاریخ باهم روابط نیکو و حسنه فرهنگی و تجارتی داشته که این روابط به مرور زمان استحکام بیشتری یافته است در ساحه سیاست بین المللی افغانستان و هند از جمله کشور های غیر منسلک بوده و پیرو سیاست بیطرفی مثبت میباشند.

امروز که مردم کشور دوست ما هندوستان بیست و پنجمین سالگره تاسیس جمهوریت را جشن میگیرند، اینروز را به تمام ملت هند تبریک گفته و پیشرفت های مزید این کشور را آرزو داریم.

صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهد ساخت استقلال ملی خویش را بحکیم نماید و با اطمینان بیاری خداوند بزرگ (ج) در شاهره ترقی اقتصادی واجتماعی گام نهاد.

محمد داؤد
رئیس دولت و صدر اعظم افغانستان

در دفتر مدیر

بعضی اشخاص عاشق کار خود هستند و اصلا قضاوت و نظر دیگران برایشان اعتبار ندارد زنی ندارد و اگر هم کار اینها مورد ارزیابی قرار گیرد و نقایصی از آن برملا گردد بخود نمیگیرند. ولو این قضاوت کامل درست و بیطرفانه صورت گرفته باشد.

از دو حال خالی نیست: یا اینکه این گروه فقط بخود میاندیشند که نظر دیگران برایشان اهمیت ندارد و یا اینکه باوید و ذهنیت که دارند کار شان ششکار است در دنیای کوچک خیال و تصور خودشان.

و اما آدمهایی را هم می شناسیم که پس از انجام کاری و یا پیاده کردن مفکوره و نوشته ای روی کاغذ قضاوت دیگران برایشان قابل پذیرش است و هم خود پادید انتقادی بر کار خویش انگشت می گذارند، و در صدد اصلاح و رفع نقایص آن می بر آیند. اینها آدمهای موفقی هم هستند.

سخن کوتاه، بکنند زیاد از علاقمندان به مجله ژوندون گذشته از آنکه مضامین و نوشته شانرا بوسیله پست برای ما ارسال میدارند، بعضی از آنها به دفتر مجله تشریف می آورند و مطالبی برای نشر برای ما میبرند که البته اینها غیر از همکاران دایمی و متمدد ما هستند.

در هفته گذشته یک چهره بظاهر آشنا که باری، چند ماه پیش هم به دفتر آمده و مطالبی جهت نشر برای ما سپرده بود، وارد دفتر میشود و طوری قیافه میگیرد که گویا اصلاحیه اینجا نیامده، تعامل میکند و سعی پرسد اینجا انیس است؟

خبر ژوندون است، اداره روزنامه انیس در طبقه دوم همین عمارت است. من از طبقه دوم می آیم، گفتند دفتر روز نامه پائین است. اشتباه کردند.

او که آدم میانه سالی است بدون تعارف بالای چوکی می نشیند، دوسیه بی را ورق می زند و یک بسته کلان کاغذ ها را از میان آن برداشته و بالا فاصله میگوید: من مقالاتی در باره... نوشته ام، و از پنج شش موضوع مختلف نام می برد که برای من آشنا است میگوید: اینها را شما نشر می کنید؟

به کاغذها و نوشته هایش نگاه میکنم همان مطالب مسترد شده است. بدون آنکه تغییر... خوب، انیس در مورد نوشته های شما چه نظر دارد؟

اسلام و زندگی

از برجستگی های حیاتی اسلام

ج. هب

را به آن درجه که می خواهد فراهم سازد و بازم آرزوهایش جوانه بزند و بنا شده اش قناعت نکند. تردیدی نخواهد بود که آرامش روحی و سلامت خاطر، دیگر از وی رخت خواهد بست.

اگر این شخص به آنچه دارد قناعت نماید و از عدم موفقیت بیشترش تشویش و نگرانی در خود راه ندهد و با آنکه پیوسته تلاش مینماید از وضع موجود زندگی رضایت بدهد، دیگر با آرامش خاطر بسر برده روحش آرام و شاد خواهد بود.

ج- درباره (مساعدت و نیکی با همسایه) که موضوع شماره سوم این بحث را تشکیل میدهد باید گفت که احسان در مورد همسایه و سهیم شدن در آلام و مصایب وی، از صفات ایماندار آن واقعی و بی پروا حقیقی دین اسلام بحساب می آید، چنانچه پیامبر بزرگوار اسلام می فرماید:

«در مورد همسایه آنقدر بمن توصیه و گوشزد میشود که حتی خوف دارم همسایه از همسایه میراث ببرد».

اسلام موضوع کمک به همسایه را بحدی جدی میگیرد که مساحت آن را تنها به همسایه مسلمان محدود نمی سازد و بلکه ایمن مساعدت و نوع خواهی را درباره آن تعهد همسایگان که پیر و دین اسلام هم نباشند نیز توصیه می فرماید.

د- اما در موضوع شماره چهارم که عبارتست از (دوست داشتن انسان برای مردم) آنچه را برای خودش دوست دارد (متذکر باید شد که این امر زاده تعالیم بارز و از آداب پسندیده اجتماعی است که فلسفه عالی و اجتماعی اسلام بمنظور ایجاد سعادت مادی و معنوی انسانها، ضرورت وجود آن را در میان اجتماعات بشری، اعلام میدارد. زیرا اسلام آئین نیکی و عدالت آئین دوستی و بی ادبی، آئین انسانیت و مروت است، خوشبختی و رفاه را برای همگان میخواهد و تمام افراد انسان را اجزای یک فامیل واحد بشری می شمارد و پروگرام های اجتماعی اسلام، همواره این چیز را در میان انسان ها تکیه مینماید.

اسلام دوست داشتن سعادت و نیکی را بر ای همگان، نشانه ایمان و دلیل تدبیر کامل و انمود میکند، چنانچه پیامبر چنان انسانیت پیوسته یعنی تاکید و بیعت با تقسیم فلسفه بشری اسلام می فرماید:

«هیچ یک از شما را شمار ایما ندارم کامل آمده نمیتواند تا آنکه برای برادرش دوست بدارد آنچه را برای خویش دوست میدارد».

جز اسباب شقاوت، غارتگری، خو ناسا می نغصب و تجاوز، چه در مساحت زندگی فردی و چه در مساحت زندگی اجتماعی، چیزی دیگر نبوده است.

دین اسلام بخاطر اینکه همواره انسان ها را برای کسب و پیشه و راستن نیروی فعال کار و زحمت کشی و برای دریافت مفاصل و مشیوع درآمد زندگی، امر و تاکید می فرماید، از همان آغاز میدانسته که اگر انسان در نتیجه سعی و تلاش خود نتواند اسباب معیشت خود

او دیگر متعلق با اخلاق اسلامی گردیده عملی برخلاف تقاضای شرافتمندانه بشری و بر خلاف ایجابات کرامت انسانی و بالاخره بر خلاف مصالح فرد و اجتماع اسلامی، از پیش نخواهد برد.

ب- اما در مورد موضوع شماره دوم، باید متذکر شد که این بینش اسلامی با اساس این فلسفه قبول شده بشری است که از آری و ثروت هیچگاه عامل سعادت حقیقی نبوده و حتی همین ثروت تهای هنگفت، در بساموارد

آئین اسلام سراسر مشتمل بر ارشادات و رهنمایی های بشر خواهانه و دستورات انسانی و جهانی ای است که بخاطر فراهم آوری کلیه اسباب و عوامل سعادت مادی و معنوی دنیای بشریت، بدست شایسته ترین و با اراده ترین فرد جهان آدمیت یعنی حضرت محمد (ص) وارد این جهان گردیده است.

این دستورات و این درسهای عملی اخلاق و تربیت، همه متونی از پروگرام عظیم دین اسلام را میسازد که کارنامه های عالی اسلامی و تلاشهای اصلاحی آن، روی همین پایه ها استوار و قیام مینماید و اینک طی این مقال مثالی چند از این ارشادات را گذارش داده اند که پیرامون آنها سخن فی نیستیم.

و این ارشادات اینها اند:

- ۱- از امور حرام و ناجایز، پرهیز کنید، تا عبادت مند ترین مردم باشید.
- ۲- به آنچه از بر داشت های زندگی و از نعم خداوندی نصیب شده، قانع و راضی شو تا غنی ترین انسانها باشید.
- ۳- با همسایه ات نیکی و مساعدت نما، تا فردی باشید با ایمان.
- ۴- آنچه را بخود دوست داری برای مردم (مردم) نیز دوست داشته باش، تا مسلمان باشی.

اکنون این دستورات چهار گانه را یک یک مورد بررسی قرار میدهیم:

الف- نخست حرفد مایمون فرموده شماره اول است، حضرت پیامبر اسلام، میفرماید و پرهیز گار حقیقی کسی را می شناسد که به آنچه امر شده عمل کند و از آنچه نهی گردیده دوری بر گزیند، ازین رو عبادت صحیح و حقیقی را تنها در اجرای اوامر نمیداند، بلکه اجتناب از اجرای اعمالی که ترک آن امر گردیده نیز، از جمله ضروریات و لوازم عبادت بحساب می آورد.

دین حقیقی و کامل الاطراف، آن نیست که انسان نماز بخواند و روزه بگیرد و سبب باندیشد اینکه دیگر هیچ عملی بوی ضرر نخواهد کرد، آنچه پیش آید و به آنچه دست یابد، انجام دهد، روی همین طرز دیدن و بینش و در کردن این نحوه پندار، حضرت پیامبر اسلام در جای دیگری اینگونه ارشاد می فرماید: «چه بسا که روزه دار، جز گرسنگی نمیری از روزه اش نکیرد و چه بسا نماز گزار که از نمازش بغیر از رحمت و تکلیف، نتیجه ای نبرداند».

در صورتیکه انسان اوامر و نواهی اسلام را بصورت صحیح کار می بندد، بدون شبهه

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکنند



دوره اول

جنگ های او در عهد رسول خدا (ص)

جنگ موته

غزوه موته نخستین جنگی بود که خالد (رض) بعد از اسلام آوردنش به آن اشترک و ورزید، سبب این جنگ چنین بود که حضرت رسول اکرم (ص) یک نفر نماینده خود را جهت دعوت اسلام نزد هر قل فرمان روی روم فرستاد زمانیکه فرستاده رسول خدا بدانجا رسید یکی از عمال هر قل ناجوان مردانه آنرا بقتل رسانید و این امر بغضرت رسول خدا علیه السلام بسیار سخت تمام شد سه هزار جنگجوی مسلمان را که در آنجمله خالد (رض) نیز شامل بود تدارک دیده صرف بخاطر تازیان روم جهت قتل فرستاده خود امر بجمعه نمودند.

حضرت رسول علیه السلام زید بن حارثه را درین جنگ بحیث علمبردار موظف ساخته گفتند: در صورت شهادت آن جعفر بن ابی طالب این کار را بعهده گیرد و اگر او جام شهادت نوشد عبدالله ابن ابی رواحه فرمانده سپاه باشد همان بود که قشون اسلام بمصر گردگی زید بن حارثه از مدینه برآمدند و در موته که یکی از فریه های شام می باشد فرود آمدند.

زمانیکه رومی ها از اراده مسلمانان و وصول سپاه اسلام در آنجا اطلاع حاصل کردند جهت مقابله دو صد هزار عسکر جنگجو را تهیه دیده هر دو سپاه بهم درآویخته زید بن حارثه که وظیفه دار حمل رایت اسلام بود و در قیامش قشون مسلمانان موقعیت داشت آنقدر دفاع و گشتار نمود تا اینکه بقتل رسید.

سیس جعفر بن ابی طالب علم اسلام را بدست گرفته بحیث فرماندهان سپاه اسلامی موظف شد و تا آن حدی شمشیر آرای کرد که دشمن از هر طرف آنرا محاصره نمود، سپس چاره را بخود حصر دیده از اسپش فرود آمد و برای اینکه دشمنان آنرا به غنیمت نگیرند پای او را قطع کرد و خود را در وسط لشکر دشمن انداخت و با شمشیرش به سرهای دشمنان میگوید تا آن حدیکه دست راستش قطع شد، بعدا بیرق را بدست چپ گرفت و تا وقتی ثابت نگذاشت که دست چپ آن نیز قطع گردید سپس علم اسلام را به بازوهای قطع شده اش گرفت و در میدان جنگ آنرا ثابت نگذاشت تا اینکه بشهادت رسید.

بعدا بیرق مسلمانان بدست عبد الله بن ابی رواحه تعلق گرفت و نیز تا حدی به بیگار ادامه داد تا اینکه گشته شد.

و قتیکه این سه فرماندهان و علمبردار اسلام بشهادت رسیدند مسلمانان در اطراف و محال شان می نگریستند تا شخصی را که لیاقت فرمانداری سپاه اسلام را داشته باشد و پراگندگی شانرا جمع نموده از دشمنان نجات دهند انتخاب کنند، درین امر نیکوترین مناسبت از خالد (رض) کسی را نیاختند و به اتفاق آراء ویرا بحیث قوماسا ندان و فرمانده سپاه تعیین نمودند.

سیس خالد (رض) علم سپاه اسلام را بدست گرفت، مهارت و تفوق خود را درین لحظه حساس ظاهر ساخت که تاکنون بقیه در صفحه ۵۶

بقیه در صفحه ۵۶

زندگی مردی در دل حناک



استاد برشنا در آخرین روزهای حیاتش

در برابر تابلوهای
او در نمايشگاه
های بين المللی
هنر شنا سان
ساعتها می ایستادند
و غرق تماشا می شدند

مزار آدم های ارزشمند قلب انسانهای دیگر است.

هنرمندی چون برشنا متالم و اندوهگین بودند. چون خانم شکور ولی نقاش خوب و شناخته شده بحساب میرود و از جانب دیگر در اکتی سفرهای هنری همسفر استاد برشنا بوده است. خواستم این زن هنرمند را از نزدیک دیده و درباره استاد مرحوم نظرش را بخواهم. خانم شکور ولی در خانه اش کنار بخساری نشسته بود، البته در اتاقی که تابلوهایش بود و رنگ ها و موایک های نقاشی ...

اولیاس سیاهی بتن داشت و متاثر بنظری میرسید. بوی رنگ های روغنی و تایلروی متعدد خانم شکور ولی در کارگاه نقاشی آدم و اورجالت خاصی قرار میداد. بخصوص لباس سیاه و سکوت کارگاه منظره غم انگیزی ایجاد کرده بود.

خانم شکور ولی گفت: برشنا را چون برادر بزرگی دوست داشتیم و هنرش احترام و علاقه مرابه او جلب میکرد. او یکبارش عشق داشت. از تابلوهای او خوشم می آمد. زیرا او دیدگویی و شناخت

بهتری از زندگی مردم افغانستان داشت و همین امر سبب شد که تابلوهای او نمایشگر چهره ها و خصوصیات افغانی باشد. بیشتر نقاشان سبک دیگران را تعقیب میکنند ولی شناغلی برشنا سبک مخصوص بخود داشت.

برشنا بمن میگفت: «بسیاری از نقاشان در کار خود صادق نیستند، اما هنرمند باید در کار خود صادق باشد.»

در اوایل من به این گفته های استاد برشنا زیاد معتقد نبودم ولی پس از وقتی که بعضی از هنرمندان مقلد را دیدیم و کارها را با برشنا مشاهده کردیم فهمیدیم که او حقیق بجانب بود.

چند سال قبل که نمایشگاه بزرگی از آثار ۲۰ نفر نقاش در کابل دایر شده بود تابلوهای برشنا و تابلوهای من و دیگران را در آنجا به نمایش گذاشتند. باید بگویم که تابلوهای استاد برشنا پد آن نمایشگاه درخشندگی خاصی داشت. از همین سبب تابلوهای برشنا اکثر ابرنده جایزه ها شده است.

نموده است: استاد صادق در مورد شناغلی برشنا گفت: «او مرد بزرگ و ارجمندی بود که نمیتوان مرگ او را تحمل کرد. بهر حال این اراده خداوند است که هر چند مدتی یکی از بندگان خود را بسوی خود میخواند و چه خوشبختند کسانی که بعد از رفتن آثاری از خود میگذارند و شاگردانی که یادش را گرامی میدارند. خدمات استاد برشنا در تئاتر ارزنده و مفید بوده است.»

اولین بار خودم را استاد برشنا رزی کرده است. آخرین برخورد من با استاد يك هفته قبل از وفاتش بود ... رادیو افغانستان علاوه از پروگرام های دیگر يك شماره رادیویی مجله رابه استاد برشنا اختصاص داده بود، همچنان اداره هنر و ادبیات رادیو شام جمعه ۴ دلو رادیو زامی رلاکه از روی یکی از نسخه های استاد برشنا ترتیب شده بود به نشر سپرد. آهنگ هایی را که استاد برشنا کمپوز کرده است در این روزها مرتب از رادیو می شنویم.

توانایی و استواری برشنای مرحوم در هر رشته هنری اعجاب انگیز می نماید. برشنا آهنگی را سالها قبل کمپوز کرده بود و مطلع آن چنین بود: «مدتی شد که ترا ... من ندیدم سر راه ...» این آهنگ را منسادی خواننده معروف هند هم بزبان اُردو سروده است و مسجوز جمال درباره زری آنرا سرود. این قدرت هنری استاد فرزانه و برشنا را به اثبات میرساند که هیچوقت هنرش در ساحه ملی محدود نماند و حتی خارج از سرحدات کشور نفوذ کرد. تابلوهای نقاشی اش مناسطوری که هموطنانش را مجذوب کرده بود ساعتها چشمان هنر شناسان خارجی را بخود میدوخت.

چنانچه گفته اند در نمایشگاه می که در لغاریه تشکیل شده بود خارجیان ساعت ها غایل تابلوهای قشنگ اومی ایستادند و غرق تماشا می شدند. آنکه در جستجوی نقاشی که چنین اثری را بوجود آورده می برآمدند، با مصمیت دستش را میفشاردند. بارز و داشتند استاد با ایشان صحبت کند یا حداقل در کتاجه خاطرات شان امضاء نماید و سطرپی بنگارد.

باهر هنرمند کشور که مقابل شدن تاتر عمیقی در چهره اش خواندم همه از فسادان

افغانستان بسر زبانها افتد. خدمات برشنا در هنر موسیقی، نقاشی و تمثیل و سایر هنر ها هر چه وقت بدست فراموشی سپرده نخواهند شد. خاطره او برای همیشه در دل های دوستان، شاگردان و همکارانش و بالاخره در دل تمام هنردوستان کشور مانجا خواهد ماند.

برشنا هیچگاه دوستانش را از یاد نمی برد، اگر مشغولیت دیگری هم میداشت گاهی به مطبوعه سر میزد و یا از شاگردان و استادان مکتب صنایع خیری میگرفت. درست چند روز قبل از وفاتش کتاب «قصه های او از طبع برآمد، اونسخه هایی از این کتاب بدوستان خود اهدا کرد و با مصمیت فراوان در حاشیه آن چند سطرپی بهر کس مینگاشت. کتاب قصه های او را نزد استاد رفیق صادق دیدم.



استاد برشنا با شناغلی محمد اسرائیل رویداد نمایشگاهی که روی آثار هنری اش رابه نمایش گذاشته بود.

تابلو های بر شنا که محصول قدرت هنری وزیر افغانی اوست ارزش خاصی دارد. تابلو پانین هم یکی از آثار خوب و برجسته او بشمار میرود.

محصلان تر کیه از اعتصاب دست کشیدند تا سخنرانی بر شنار ابشنوند



مردم و احترام من به او چند برآورد شد. بر شنا مردی بود با حوصله با تقوی و بزرگواری که در عین حال خوش طبعی و ظرافت او حیوانیتش را بیشتر میساخت.

بیاد دارم که در سفر ترکیه در استانبول استاد بر شنا بیانیه هنری مهمی ایراد کرده، وقتی که به انقراض رفتیم محصلان دست به اعتصاب و تظاهر شدیدی زدند. بودند و به صنف های خود نمی رفتند اما بجزوئیکه شنیده ام استاد بر شنا از افغانستان آمده و در استانبول هم بیانیه ای ایراد کرده است آنها هم از اعتصاب دست کشیده به پوهنتون رفتند و نقاشی نمودند تا بر شنا برای آنها هم سخنرانی کند. استاد بر شنا نقاشی ایشان را پذیرفت و بیانیه جالبی ایراد کرد و بعد از من هم سخنرانی نمود. استقبال گرم و صمیمانه محصلان ترکیه خاطر فراموش نشدنی من و بر شنا بحساب میرفت.

همچنان در دعوتی در ترکیه که ترک ها و افغانها اشتراك داشتند استاد بر شنا آهنگی را سرود که خیلی همه را بوجد آورده بود. در سفری که بفرانسه نمودیم، گمان دومین سال قبل بود.

در شهر نیس يك نمایشگاه بین المللی دایر شده بود که در آن ۴۷ کشور مختلف اشتراك کرده بودند. در آنجا افغانستان يك جایزه ملی گرفت. مکتب هنر های زیبایی نیس از جمله تمام هنرمندان مالک مذکور صرف سه نفر را برای يك ماه دعوت نمود که یکی من و بر شنا بود و دیگری يك نقاش چیره دست یونانی. خلاصه بر شنا افتخارات بزرگی برای کشور خود کسب نموده است که ذکر همه آنها صفحات متعددی را اشغال خواهد نمود.

در مورد مرگ استاد وقتی صحبت کردم خانم شکور ولی باناثر فراوان گفت: «هیچ نمیتوانستم باور کنم و بخود بقبولانم که چنین مردی مرده است». گذشته از قدرت هنری او روابط عمیق برادرانه او با من باعث آن گردیده که نتوانم این غم بزرگ را فراموش کنم. نقاشان افغانستان بخاطر مرگ او پیش من آمده تسلیت میگویند. خانم شکور آهی کشیده گفت:

«گویند جمله فتنگی دارد او میگوید: مزار انسانهای جاویدان قلب آدم های دیگر است.»

وفات نا بیهنگام استاد عبدالغفور بر شنا خبری بود که همه هنرمندان و هنر دوستان کشور را سخت تکان داد.

زنده مردی در دل خاک

مرگ هنرمند ضایعه ایست برای يك کشور اما مرگ چنین هنرمند ضایعه جبران ناپذیر است.

بر شنا تنها نقاش خوب نبود نویسنده خوب بود. تنها نویسنده نبود درامه نویس فلكلوريك خوب بود. تنها درامه نویس نبود تصنیف ساز خوب بود، تنها تصنیف ساز نبود موسیقیدان خوب بود از همه اینها بالاتر استاد بر شنا شخص خوب و مهربان بود. در موسیقی سلیقه و شیوه خاصی داشت.

خوش می سرود و زیبا کمپوز میکرد. اکثراً سراینندگان امروز را در افغانستان مثل خیال، خلاند، شیفته، نسیم، ناشناس و غیره و غیره همه مرهون ومدیون مساعدت و مشاورت های هنری استاد در ساحه موسیقی بوده هستند. استاد بر شنا اکنون در میان مانیت و جای اوطاها خالی است اما صد ها کاروان دل او را بدرقه می کنند و هزاران خاطر شیرین او آثار ارزنده هنری او نزد ما باقی مانده. او همیشه با ما و ما با او ایم.

بر شناسردی بود با تقوی پر حوصله و دانشمند که این خصوصیات تشر اظرافت طبع و نکته سنجی های او دو برابر میساخت

زنده مردی در دل خاک



در مورد زندگی استاد بر شفا شافعی عزیزالدین و کلی خطاطت فلسفی یادداشت های ارسال کرده است که اکنون از نظر آن میگذرد.

بعد از ظهر چهارشنبه حینی که جنازه آن مرحوم از منزلش نقل داده میشد سعی نمودم که تاریخ تر حیل آن ادیب هنرمند معروف را بقرار اصول جمل استخراج کنم. وقتی حاصل اعداد حروف کلمه (عبدالغفور) اسم او را بحساب ابجد سنجیدم ۱۳۹۳ مطابق سال حاضر قمری که استاد بر شفا در ماه بازدهم آن وفات یافته است بیرون آمد و این از حسن اتفاقات و از الهامات غیبی و امداد های لاریبی است که خداوند غفور بپا داشت حسن اعمالش اعطای فرموده و به هر کس میسر نیست. چون رابطه دوستی فلسفی و مسلکی من و استاد بر شفا از بهار سال ۱۳۱۷ ش آغاز و ادامه یافته است و کتابی را که در سال ۱۳۳۲ ش در تاریخ مطبوعات افغانستان نوشته ام و هم کتاب جامع مسو طی را که از سال ۱۳۴۰ ش در تاریخ دوره اما نیه تحت ترتیب گرفته ام در آثار بر گزیده مد کور در جمله مشاهیر درجه اول علم و قلم و هنر افغانستان از استاد بر شفا تذکر کار زیاد داده ام که اینک خلصن مطالب آنرا سیر در مجله زوندون مینمایم.

ارزشی که این مختصر نگار ش دارد آنست که مرحوم استاد بر شفا تمام خصوصیات زندگی فلسفی و شخصی و روح و زحمات زمان مسافر ت تحصیل خود را به نگارنده این اثر یعنی مورخ دوره سدو زایی اما نیه و مطبوعات افغانستان بیان کرده است و آرزویش اینست که به شکل متین مطابق بقتضای تاریخ اساسی کشور سپرد صحیفه روزگار گردد و در هیچ باب فرو گذاشتی بعمل نیاید.

استاد عبدالغفور بر شفا بن امیر محمد خان بن محمد علی خان بن پیر محمد خان بن یابنده خان بن حاجی جمال خان.

مادر استاد بر شفا افغان علی زایی و مادر امیر محمد خان بر شفا طمبه دختر نامور امیر کبیر دوست محمد خان است. استاد بر شفا بتاریخ (۲۵) ماه حمل سال ۱۲۸۶ قوی بیل شمسی مطابق ۱۳۲۵ قمری و موافق ۱۹۰۷ عیسوی در شهر کابل متولد و در سال ۱۲۹۲ شمسی مطابق ۱۳۳۱ قمری و موافق ۱۹۱۳ ع در مدرسه گلر عاشقان و عارفان علیه الرحمه که بعدا در سال

۱۲۹۸ ش بنام مکتب شرقی شناخته شد شامل و بعد در مکتب حبیبیه در عهد امانیه شامل و در سال ۱۲۹۹ ش مطابق ۱۳۳۸ قمری و موافق ۱۹۲۰ ع که اعلیحضرت امان الله خان غازی بکنه داد زیاد پسران مکاتب کابل و قندهار را بجهت تحصیلات علوم و فنون

الحاج استاد عبدالغفور بر شفا نویسنده شاعر مورخ - تذکره نو پس هنر مند لسان دان - نطق - عالم و ما هر علم و فن مو سیقی بعد از (۴۴) سال خدمت مداوم بعالم هنر و فرهنگ بو قشام سه شنبه (۲۵) ماه جدی سال ۱۳۵۲ ش مطابق (۲۲) ذیحجه الحرام ۱۳۹۳ ق موافق (ده) جنوری ۱۹۷۴ ع در نا در شام روغتون بعمر (۶۶) سالگی داعی اجل را لبیک گفت.

(انالله وانا الیه راجعون)

در رشته های مختلف بممالک خارج مسی فرستان - نام عبدالغفور بن امیر محمدخان نیز در قید فهرست نظارت جلیله معارف آمد. در بهار سال ۱۳۰۰ ش مطابق ۱۹۲۱ ع به همراه چند تن دیگر جوانان افغانی از راه غور و هرات بسوا ر یاسپ در مدت یکماه بخا لک شوروی وارد و از آنجا بفرصت تحصیل به مملکت آلمان عزیمت نمود. در آلمان بعد از چهار سمستر در مکتب صنایع مستظرفه اول در - آکا دیمی برلین و بعد دو موشن به تحصیل فن نقاشی پرداخت. زیرا که اعلیحضرت امان الله خان غازی به سید محمد هانم خان سر پرست و منتسب طلاب هدایت داده بود که طلاب افغانی عموما به تحصیل بیگ فن و یک رشته مقید نباشند. و هر یک مطابق ذوق و استعداد و احتیاجات و وطن بکار مصروف گردند.

و این هدایت به طلاب جرات داده بود که هر کس علم و فن بیاموزد.

استاد بر شفا بر حسب پیشنهاد سید محمد هانم خان موسوف و منظور ری وزارت جلیله معارف که مطابق امسرو و هدایت اعلیحضرت غازی از احوال طلاب و ارسای مینموده.

به تحصیل در شق طباعت تیف تروت اول در ابار من و بعد در آکا دی می لایسیک مشغول گردید و سپس دتنامه های عالی در فنون متذکره بدست آورد و مدت تحصیل او در آلمان تقریبا هشت سال زائد بر گرفت. در اواخر ماه عقرب سال ۱۳۰۷ ش مطابق دهه دوم نوامبر ۱۹۲۹ ع بر حسب امر حکومت افغانستان برای اینکه جوانان تعلیم یافته افغانی در خدمت امنیت وطن سپیم گردند. از آلمان به افغانستان خواسته شد که در

وقت حرکت استاد بر شفا پسر او شفا عبدالحبيب يك ماه عمر داشت. استاد بر شفا به همراه خانم و طفل وارد خا ل شوروی و از آنجا بهرات رسید چون ت امنیت بر هم خورده بود استاد بر شفا دو ماه در هرات اقامت گزید و بقرارداد اسر نظامی این وقت حکومت اما نیه در هرات ناچار وطن را ترک گفته به همراه طفل چهار ماهه و خانم به مملکت روسی عزیمت نمود.

و این وقت که مصافق بفصل بهار سال ۱۳۰۸ ش مطابق اپریل و می ۱۹۲۹ ع میخواست وارد مزار شریف شده در نجات وطن خدمت نماید به همراه چند قونسل افغانی در تاشکند که عا ز مزار شریف بود روانه تر مزار گردید و عا یله خود را در تاشکند گذاشت و حی که از بندر کلفت بخا ل وطن وارد شد وضع کشور تغییر دیگر یافت و از آنجا واپس به تاشکند رفت از ماه جوزای سال ۱۳۰۸ ش تا ماه دلو سال مذکور منحرف مشاور و هنر مند بایک هیات فلم بر تادی روسی قرار نمود زیرا که در وقت حرکت بطرف و سفارت افغانی در برلین یک بول بانها اندا بود.

بتاریخ (۱۳) میزان سال ۱۳۰۸ ش مطابق (۷) اکتوبر ۱۹۲۹ ع از طرف عا لقی وزیر امور خارجه کابل تلگراف می قونسل افغانی در تاشکند رسید و بقرار فرمان حکومت وقت گفت که به عبدالغفور تعلیم یافته افغانی خبر داده شود که ببلریه طیاره روسی عازم کابل گردد. استاد بر شفا از آلمان کابل درین وقت استنکاف ورز تا اینکه بعد نجات وطن (۲۳) میزان سال ۱۳۰۸ ش قصد عزیمت بشهر کابل نمود و بتاریخ (۱۶) ماه حمل سال ۱۳۰۹ ش مطابق (۵) ذیحجه الحرام ۱۳۴۸ ق و



زنده مردی در دل خاک

بجواب گفتیم تا وقتي که مجموعۀ های آثار ماوشما مجفوف بماند فرا موش نمي کار نکردیم .
چون تذکار زندگانی استاد بر شنا و تمام افراد بزرگ و سرشناس علم و هنر و ادب و فن و قلم دوره جدید و معاصر افغانستان بهر قلمی نوشته شده می آید یقیناً که برشنا و امثالش نمی میرند و اینکه او فرد مسلمان و طرفدار جدی ترقی علم و ادب و از مشهورترین افراد خدمتکار معارف و مطبوعات افغانستان است او درزستان سال ۱۳۵۰ ش به ادای فریضه حج نایل شده است .

استاد برشنا نه تنها از روی تحصیلات رسمی و عزیمت بخارج هنر مند بزرگ و مشاور بزرگ علم و فن پارآمد بلکه استعداد فطری و ذکاوت و شوق و ذوق مداوم را با او همکار شد .
زیرا که جوان بارشندوبی ذوق و بزرگ قامت طبیعت و بزرگ مشرب بود و چون خودش مرد با قدر و اندازه رنج و زحمت تحصیل علم و فن را میدانست اثر لیاقت هر فرد اهل فن را خیلی ها قدر و ستایش مینمودند . دریک روز زمین گفت ما و شما غالباً متوجه چه مردم گذشته خود هستیم و باید قدری متوجه خودهم شویم تا فردا خودما فرا موش روز گردیم .

بقیه در صفحه ۶۲

شهر کابل گردید و در سال مذکور او ل معلم رسم در مکتب صنایع مستظرف شد و رسام در مطبعه عمومی کابل و از سال ۱۳۱۰ ش بصفت عضو انجمن ادبی کابل نیز عزت و تقرر حاصل کرد و آثار رسامی او بوسیله مجله کابل و سالنامه های کابل دفعه اول بنظر عموم طنان رسید . بعد از وفات جناب استاد دغلام محمد خان معروف به پرویسر (که مرحوم او لین استاد و مشوق استاد برشنا در فن رسامی بود) .

بعیث مدیر مکتب صنایع نقیسه کابل مقرر گردید و مکتب صنایع کابل در این دوره روز بروز انکشاف مینمود و یکپژار و هشتصد طلبه در شقوق رسامی - لیتوگرافی - منبتکاری - کالین پالی - نساجی - خیاطی نجاری عالی و مستعمله معماری - تزئینات مودل و قالب سازی مصروف تحصیل بودند و مکتب صنایع نقیسه کابل در ظرف سه سال تقریباً شایانی نمود و طلاب زیاد در شقوق مذکور تحصیل کردند .

اشنایی فنی و مسلکی نگارنده این مقاله با استاد برشنا از ماه جوزای سال ۱۳۱۷ ش آغاز گردید چه مذکور با داشتن مدیریت مکتب صنایع با انجمن ادبی و مطبعه عمومی رابطه همکاری داشت و نقشه های کتب درسی مکاتب را ترسیم مینمود .

چون استاد برشنا در فن رسامی و طباعت اختصاص داشت در ماه جدی سال ۱۳۱۸ ش و حتی که ریاست مستقل مطبوعات تاسیس گردید بعیث مدیر عمومی مطابع مقرر شد .

استاد برشنا در بهار سال ۱۳۲۲ ش از مدیریت عمومی مطابع بعیث عضو ریاست تعلیم و تربیه وزارت معارف و معلم ادبیات الهامی لیسۀ نجارت عزت تقرر حاصل کرد و در سال ۱۳۲۵ ش بعیث آمر لیسۀ نجارت تعیین شدند و با مور خطاطی و رسامی وزارت معارف از ماه جوزای سال ۱۳۲۲ ش تا اول ماه میز آن که اینجانب مجدداً خطاط مطبعه عمومی مقرر شدیم باینکدیگر همکار بودیم .

در سال ۱۳۱۹ ش که رادیو افغانستان به نشرات امتحانی و بعد اساسی آغاز کرد استاد برشنا بعیث مشاور فنی موسیقی در آنجا وظیفه داشت .

و در سال ۱۳۲۴ ش چند وقت بصفت امر و مشاور کتابخانه عالی نیز و وظیفه داشت و اینجانب با او شاد در قسمت ساختمان جدید اول و مهر و عنوانها و تصنیف کتب همکار بودیم .

استاد برشنا در سال ۱۳۴۴ ش بعیث امر رادیو افغانستان مقرر و دو سال دوام داد و دست بابتکارات زد و بعد بنام آنا شه مطبوعاتی افغانی به تبریز اعزام گردید و مدت هشت ماه دوام داد و بعد از آن دو بار پس از بیست و هفت سال امر مکتب صنایع شامل خدمت شد . استاد برشنا مقید باین رسمیت ها نبود و او از روی عشق و علاقه به مسلک و خدمات عرفانی شعبات علمی و عرفانی کشور همیشه همکار بود و بمن بیگفت شفیقیت کرد صنایع مستظرفه تاریخ و ادبیات و تحقیق در مسائل اجتماعی خوراک ما و شما شده است که اگر تر که بدویم می میریم .



یکی از آثار استاد عبدالغفور برشنا

سر آغاز مصالحه در شرق میانه

مصر و اسرائیل :

امضای هوا فتنه عقیب کشیدن قوا در جبهه سو یزر در حقیقت نخستین قدم مهمی بود است که در راه تا سیس صلح در شرق میانه برداشته شد. بدون شك اکثر ناظرین سیاسی و مقامات مسوول جهان ازین موضوع بحیث يك قدم اساسی استقبال نمودند اما اینکه واقعا سر نوشت يك صلح عادلانه و دایمی درین قسمت جبهان به کجا میکشد هنوز بوضاحت معلوم نگردیده است. چه رفع مخالفت بین مصر و اسرائیل به هیچوجه بحیث رفع دشمنی دیرینه بین مهاجرین فلسطین و اسرائیل و حتی رفع مخالفت بین سایر کشورهای عربی و اسرائیل محسوب شده نمی تواند.

اگرهم فعلا لیتها سیسیسی داکتر هنری کیسنجر و زیر خا رجه امریکا منجر به آن گردد که مصر، سوریه و اردن با سایر فیصله تا ماه ۲۴۲ شو رای امنیت سرزمینهای از دست رفته شان را که در جنگ پنج روز ۱۹۶۷ تحت اشغال اسرائیل در آمد تماما بدست آرند، باز هم موضوع مهاجرین فلسطین که تقریباً سه ملیون آوازه و بی خانمان را تشکیل میدهد لاینحل می ماند. در حالیکه میدانیم يك علت عمده تصادمات و مخالفت بین اعراب و اسرائیل خود همین موضوع است. فلذا در بهلوی از بین بردن مخالفت بین چند کشور متذکره عربی و اسرائیل اگر اقدامات مهمی و اساسی در راه احقاق حقوق فلسطینی ها برداشته شود موضوع به هم آن شکلی که جریان دارد دوام خواهد کرد.

برای اینکه تصویری واضحی از روابط و موقف عرب بهادر برابر اسرائیل نزد ما موجود شده بتواند اینک میر دایم به ابراز مطالبی روی روابط هر يك از کشورهای مربوط عربی با اسرائیل.

به اساس امضای هوا فتنه مه بین عبد الغنی الجمالی لوی درستیز مصر و دوید الازار لوی درستیز اسرائیل در اکیلو متر ۱۰۱ واقع جاده قاهره سو یزر عقب کشیدن اسرائیل از غرب کانال سو یزر بروز جمعه پنجم ماه دلو شروع شد. عساکر اسرائیلی درسی کیلو متری شرق کانال سو یزر اخذ موقع خواهند کرد. همچنان عقب کشیدن عساکر مصری از شرق کانال سو یزر به غرب شروع میشود و در ده اکیلو متری غرب کانال قرار خواهند گرفت عده ای از عساکر مصری هم در شرق کانال سو یزر باقی خواهند ماند و يك ساحه ده کیلو متری صحنه فعالیت های آنها خواهد

بود و باقیمانده بیست کیلو متر بقیه کانال فاصله مانع بین مصر و اسرائیل محل قوای صلح ملل متحد میباشد تا از برخورد های احتمالی بین قوای دو جانب جلوگیری و نظارت نماید.

باین اساس ملاحظه میشود که مصر حد اقل برای فعال شدن امر منافی بدست آورده است با این معنی که از يك طرف شهر سو یزر و عساکر نمبر سه آنکشور که از جنگ ماه میزان باین سو درمنا صره بود آزاد میشود دواز جا نسب دیگری کانال سو یزر بدون آنکه مشکلی موجود باشد مورد اعمار مجدد قرار گرفته بقسم يك منبع مهم عایداتی مصر از آن استفا دهی کند. و علاوه بر آن مصر بر ای تاسیس ارتباط مستقیم با سینا توندلپایی خطر میکند که این خود خیلی با ارزش است.

عده ای باین عقیده اند با وجود آنکه اسرائیل در آخرین روز

های جنگ و با استفاده از نقض معاهده اور بند تو انست قوای خود را به غرب کانال سو یزر برساند و شهر سو یزر را در محاصره بگیرد و هم قوای نمبر سه مصر را که تعداد آن به بیش از بیست هزار نفر میرسد محاصره کند اما مصر توانست بر تری خود را تا بت سازد و نشان دهد که دیگر نمیشود موفقیت با اسرائیل باشد و بنابر همین امر بوده است که اسرائیل به عقب کشیدن عساکر خود پرداخت.

ولی در عین حال گفته میشود که اسرائیل در هوا فتنه ماه اخیر امتیازاتی هم بدست آورده است چنانچه رفت و آمد کشتی های اسرائیلی در آبهای باب المندب و



سو یزر یکی ازین امتیازات میباشد. سوریه و اسرائیل : گرچه سوریه تا آخرین روز هاییکه موضوع عقب کشیدن عساکر مصر و اسرائیل در محاذ سو یزر امضا رسید و آغاز شد هم آشتی ناپذیری خود را حفظ کرده بود اما معلوم میشود مسافرت اخیر انور السادات به آنکشور و هم سفر داکتر هنری کیسنجر موقوف آنکشور را تغییر داده است چه از يك طرف انور السادات در آخرین مرحله مسافرتش در کشور های عربی در المغرب گفت که کنفرانس عمومی صلح شرق میانه در ژنیو تا زمانی که اکران خود را تجدید نخواهد کرد که راجع به عقب کشیدن عساکر بین سوریه و اسرائیل هم موافقتی حاصل شود. وی علاوه کرد که دمشق برای بر آورده شدن این امر آماده مذاکره است.

الجانبی داکتر کیسنجر اخیراً

در يك مصاحبه مطبوعاتی گفت که موافقتنامه جدا شده ن قوا بین سوریه و اسرائیل هم صورت میگردد و علاوه کرد که در روابط بین سوریه و امریکا هم نسبت به گذشته تغییر وارد شده و بهبودی حاصل گردیده است.

باید گفت و قتی کیسنجر در ختم سفرش به دمشق به تل ابیب مراجعت کرد چنین شایع شد که وی پیشنهادات مثنوی را از طرف مقامات سوریه به اسرائیل آورده بود و هم گفته میشد که غالباً تست اسیران اسرائیلی را در سوریه نشر نماید.

با در نظر داشت مطالب متذکره امید واری آن موضوع شده است که سوریه و اسرائیل هم به موافقه ای نایل آیند.

اردن و اسرائیل :

اما آمدم راجع به اینکه موضوعات بین اردن و اسرائیل چه خواهد شد؟ معلوم است که مشکل ترین مرحله حل و فصل موضوع شرق میانه موضوع اردن و اسرائیل است چه درین مرحله از يك جانب موضوع بیت المقدس شامل است که مقامات اسرائیلی از زمان اشغال آن در جنگ ۱۹۶۷ عدم استرداد آنرا مکرر اعلان نموده اند ولی در مقابل این محل جایی نیست که از نظر مردم جهان وادیان بزرگ دنیا تنها به بهبودیت مربوط باشد بلکه اسلام، عیسویت و بهبودیت همه در آن حق و سهم دارند فلذا این خود يك معضله ایست که هنوز راجع به آن اقدام عملی صورت نگرفته است.

موضوع دیگر درین مرحله مساله فلسطینی ها است که بتابری عقیده ای باید در غرب رود اردن حکومت مستقلی داشته باشند که محتوی ساحات اشغالی جنگ ۱۹۶۷ و بیت المقدس باشد.

امادرین موضوع تنها اسرائیل روی موافقت نشان نمیدهد بلکه ملک حسین پادشاه اردن به آن موافق نیست بناء این مرحله خیلی

بقیه در صفحه ۶۱

فابریکه نساجی کابل

ظرفیت تولیدی این فابریکه در سال دو نیمه
الی سه میلیون متر مربع پارچه های مختلف
میباشد.

این فابریکه یکی از مجهزترین و عصری
ترین فابریکات کشور بوده و میتواند قسمتی
از احتیاجات مردم ما را مرفوع سازد



تعداد زیاد دختران درین فابریکه مصروف کار اند.
فابریکه را توضیح کنید ؟

ظرفیت تولیدی این فابریکه در سال
دو نیم الی سه میلیون متر مربع پارچه های
سندی و ابریشمی است که از پارچه های
مشابه خارجی مرغوب تر و ارزانتر است و
میتوان گفت مصرف تولیدات این کارخانه
بسیار مردم را خواهد بود میگویم درباره وضع
کارگران و کارکنان فنی کارخانه حرف بزنید:
قبل ازینکه فابریکه شروع بکار کند از
طرف این فابریکه عده یی به منظور آگاهی
بیشتر در مورد تخنیک به خارج در رشته های
لازم فرستاده شدند حالانکه فابریکه شروع
بکار کرده آنها در امور فنی تخنیک بادیگر
کارکنان در کارخانه شامل کارند و از اندوخته
های خود در تولید بهتر فابریکه استفاده
میکنند.
در مورد کارگران باید گفت که گردانندگان
این فابریکه میگویند و در نظر دارند و تا
اندازه هم عملی کرده اند که وضع کارگران
را از جهات مختلف بهتر ساخته و برای کارگران
اهمیت ورزش که یک کارگر امروزی باید
داشته باشد قابل شده اند و در حصه معاش
لباس وسایل ترانسپورت و بوجود آوردن
کانتین ، تاسیس کورس سوادخوانی وسایل
ورزشی برای کارگران مانند حوض آب بازی
و غیره اقداماتی صورت گرفته و تاحدی این
اقدامات عملی شده است .

قرار میگیرد .
این را هم باید یاد آور شویم که لابراتوار
رنگ آمیزی در کنترل ترکیب مواد کیمیای
روکی زیادی دارد و کار را از جهت دیزاین و
شکل سهل و آسان میسازد .
آمر فابریکه بناغلی ابوی در مورد دستگاه
های که در این فابریکه و برای کمک دستگاه
های تولیدی فعالیت دارد گفت:
دستگاه ابرکنند یکن برای تهیه قوه
حرارتی مورد ضرورت دستگاه بافت فعالیت
داشته و دستگاه دیگری بنام (بایلر) بطرفیت
شش تن بخار برای تدارک قوه حرارتی
دستگاه ابرکنند یکن و قوه حرارتی دستگاه
رنگ آمیزی و مرکز گرمی تمام ساختمان
فابریکه بکار انداخته شده است . همچنین
این فابریکه دستگاه سببشن برق که دارای
سه (ترانسفارم) به قدرت (۶۰۰) امپیر برق
است مجهز شده هزار ولت برق شهری اخذ
میکنند و به سگشن های مختلف توضیح میدارند
و ادامه داد .
فابریکه دارای اتاق های است برای دفتر
تشناب لباس پوشی برای زنان و مردان
گداسهای مواد خام و مسواد پخته رخت باب
تحویلهخانه های تخنیکسی ، تعمیر و اداری
سوجبور و تلفون و لودسبیکر .
از امر شرکت پرسیم :
- لطفاً مقدار تولید و قیمت فرآورده های

مربع ساخته شده و یکی از مجهزترین و
عصری ترین فابریکات خصوصی در زمینه
نساجی کشور بوده و میتواند قسمتی از
احتیاجات مردم ما را از نگاه پارچه
سندی و ابریشمی مرفوع بسازد .
درباره تشکیلات کارخانه و ساخته های آن
چنین توضیح کرد :
در این فابریکه شانزده پایه ماشین نخ
ریسی وجود دارد که مشتمل است بر سائز نک
نخ - تنسته - بوین و ندر - بوتل و ندر
و ماشین های توپستینگ و آهار دادن نخ که
همه روزه فعالیت آن جریان دارد اما تعداد
ماشین های که به ساختن پارچه های سندی
و ابریشمی می پردازد به یکصد پایه میرسد
که جهت تهیه تکه های مرغوب و قشنگ از
آن ها استفاده میشود و به دستگاه های بعدی
منتقل میشود .
می پرسیم : منظورتان از دستگاه های
بعدی چیست ؟
بنظرمی آید که انتظار چنین سوال را دارد
و بلافاصله پاسخ میدهد : تکه های راکه
در مراحل اول ماشین نساجی تولید میکند فاقد
رنگ و دیزاین بوده و از نظر مردم قابل استفاده
نیست که رنگ آمیزی و دیزاین بوسیله این
ماشین ها صورت میگیرد و پارچه های تولیدی
شکل مرغوب و زیبایی بخود میگیرد که آنوقت
به بازار عرضه میگردد و در دسترس مشتریان

نساجی کابل پارچه های سندی و ابریشمی
تولید میکند و گردانندگان این فابریکه برای
کارگر حقوق و ورزشی که با نیست کارگر
امروزی داشته باشد قابل شده اند .
به هر اندازه که احتیاجات و ضروریات مردم
یک کشور در داخل آن مملکت مرفوع گردد
به همان اندازه میتواند پایه های اقتصاد
بیشتر داشته و خود را از احتیاج به تولیدات
خارجی که نسبت به فایده اضرار بیشتر
دارد نجات دهد . بنابراین میتوان گفت :
اقدام که در راه از بین بردن احتیاجات داخل
کشور و توسط ساکنین آن صورت گیرد اقدامی
است نیکو و عملی است کاملاً ملی خوشبختانه
افتتاح کارخانه کابل نساجی که روز ۲۵ قوس
توسط هیات معادن و صنایع صورت گرفت و
به کار آغاز گرد در راه ترقی و پیشرفت صنعت
نساجی در کشور از گامهای است که نیازمندی
مردم ما را در این صنعت تاحدی مرفوع خواهد
ساخت .
مادرین شماره صحبتی داریم با امر فابریکه
جدید تشکیل (کابل نساجی) که در منطقه
صنعتی پلچرخ بکار آغاز کرده است که
درینجا از نظر خوانندگان عزیز میگذرد :
امر شرکت کابل نساجی صحبت خود را در
مورد فعالیت های این فابریکه چنین شروع
- این فابریکه در مساحت (۲۱۶۰۰) متر
کرد:



● ۲۸۸۵۷ - وسیله نقلیه در سراسر کشور

حرکت میکنند...

● گرایه یک کیلومتر تکسی در شهر چهار

افغانی تعیین گردیده است

به سلسله سایر پروگرام های اصلاحی

دولت، در سیستم ترافیک نیز تحولات تازه

رونما گردیده است.



در جاهائیکه اشاره ترافیک وجود ندارد و پولیس موظف به رهنمایی
موترها میباشد.

ترافیک

لحظه ای جاده های شهر، بدون وسیله نقلیه دیده نمیشود... در هر گوشه و کنار، هنوز قدمی بر نداشته اید که صدایی بر میخیزد و موتوری، از پهلو تان عبور میکند. و این عراده جات، گاهی حوادث دلخراشی نیز ببار می آورد... همین حالا، در بعضی جاده های کم عرض شهر، پرابلم کسرت عراده جات رونما شده و از جانبی تعداد این وسایط روز افزون بوده، قوس صعودی خود را می پیماید...

تعداد وسایط نقلیه، حوادث دلخراش ترافیکی اخیر، بررسی ولایاتی که در آنها کثرت عراده جات دیده شده و معلومات دیگری درین باره موضوعاتی است که در این راپور گنجانیده شده است.

تعداد موتورها (۴۸۴۶) تکسی (۳۴۰۰) لاری (۸۵۵۵) تیز رفتار شخصی (۲۱۰۲) سرویس شهری (۱۸۹۴) تیز رفتار مؤسسات دولتی (۱۴۰۲) به (۲۳۰۱۹) بالغ گردیده و در پهلو آن (۲۶۰) عراده ریکشما (۲۳۵۸) موتورها سائیکل نیز، روزانه در شهرها گردش میکنند....

مدیر عمومی ترافیک مرکزی پیرا مون حوادث ترافیک اخیر گفت: - همانطوریکه در سایر امور مملکت تحولات تازه ای رونما شده بهبود وضع ترافیک کشور نیز، از نظر دور نمانده است.

مدیر عمومی ترافیک مرکزی پیرا مون حوادث ترافیک اخیر گفت: - راهور حوادث ترافیکی ولایات همه وقت تیلیفونی به کابل مخابره شده و ثبت میگردد، طوریکه این راپورها نشان میدهد (۷۵۹) واقعه ترافیکی در هفت ماه امسال بوجود پیوسته که به اثر آنها (۱۴۹) نفر هلاک و (۷۳۴) نفر مجروح گردیده اند.

افراد ترافیک و بلان های اساسی و سائیلی اند که برای تقلیل حوادث و تنظیم عراده جات نقش عمده ای دارند، مدیر عمومی ترافیک مرکزی

در پاسخ سوالی راجع به شبکه ترافیک

موتورهای مخصوص ترافیک فعلا مجهز به آلات مخابره، میکروفون و لود اسپیکرها، چراغ های اشاره، دنده های چراغدار، کمربند ها نور افکن (زیگنال) و سایر آلات تخنیکی

میباشد. به همین ترتیب موتور سائیکل ها و بایسکل های ترافیک نیز در پهلو این موتورها، فعال می باشد که همه روزه به رهنمایی مردم و آشنا ساختن آنها به مقررات ترافیکی می پردازند.

علامت مختلف ترافیکی که سیستم بین المللی دارند، در شهر نصب گردیده و هنوز سلسله آن جریان دارد. این علامت که شامل اختاریه ها مانعت، رهنمایی و اجازه میباشد، در تنظیم وسایط نقلیه و جلوگیری از وقوع حوادث تأثیر به سزایسی دارد.

علامت ترافیکی اخیرا همه نیونی ساخته شده و شب و روز از فاصله دور و نزدیک در انظار مردم قشور داشته روشن میباشند.



ترافیک منظم تر از گذشته



ومشکل ترافیک ، چنین توضیح داد :

- بعضی جاده های شهر را ، برای سهولت همسفریان وتنظیم ترافیک یکطرفه ساخته ایم و حالا این عمل جریان ترافیک را که قبلا حرکت عراده جات در آن ها بطی صورت میگرفت ، سریع و آسان گردیده است .

مدیر عمومی ترافیک از تعیین کرایه تکسی ها و ریکشاهها ، یاد آور شده گفت :

از وی می پرسیم : برای اصلاح سرویس های شهری چه گام های برداشته شده ؟ میگوید :

- مسئله بس های شهری ، خود معضله مهمی در نزد ترافیک بشمار می رود ، ولی از بهبودی های که در دوره رژیم مترقی ما ، رونما شده است ، می توانیم از نصب علائم سمت حرکت عراده جات به سیستم عصری و تعیین محل مخصوص خانها و مردان در سرویس یاسد آوری کرد .

«خیرا لایحه کرایه تکسی ها و دریکشاهها تثبیت و برای تمام موتر های تکسی و سرویس ها توزیع گردیده است . همچنان تطبیق این لایحه ، از طرف موظفین ، بدقت کنترل می شود .

علاوتا در ایستگاه های عمومی لایحه کرایه موتر های مذکور نصب گردیده است تامورد استفاده قرار گیرد .

درین لایحه فاصله یک کیلو متر را که موتر تکسی طی میکند چهار افغانی کرایه و یک کیلو متر ریکشاه دو افغانی می باشد .

درین امر که قانون ترافیک نافذ گردیده است .

ترافیک بشکل بهتری در اجرای امور اقدام نموده ومشکلات ناشی از موضوعات ترافیکی ، مکلفیت ها و مسولیت های رانندگان و مردم موتر داران وغیره واضح گردیده است .

وامکان آن بوجود آمده تا ترافیک بصورت عملی مصدر خدمت بمردم شده و جلو هرگونه تخلف و رفتار خلاف پرنسیب های ترافیک ومقررات جاده ها گرفته شود .

- اضافه ستانی تکسی رانها و بودن تکسی میترها ، نیز موضوعی بود ، که برای همسفریان گاهگاه ، جاروجنگال های را ، بوجود می آورد

برای رفع قلت بس های شهری ترافیک طی یک بررسی عمومی ، موترهای سرویس شهری بی کادر لین های ولایتی به فعالیت پرداخته

بسیوی تحول



بودند و با پس به شهر موظف شدند .

سرویس های شهری در همه خطوط ومسیر ها ، بصورت حلقوی بکار انداخته شدند ، تا همه کسانیکه قبل ازین خط السیر سرویس ها ، بدور مانده بودند ، بتوانند از آنها ، استفاده نمایند .

وی ادامه داد :

ترافیک تصمیم گرفته تا تمام سرویس های شهری برنگ های سفید وآبی رنگ آمیزی شوند ، تا از سایر سرویس ها تشخیص شده بتوانند ، علاوتا رنگ آمیزی تکسی ها ونصب علائم مخصوص در آنها ، درین و آخر تا حدی تکمیل گردیده است .

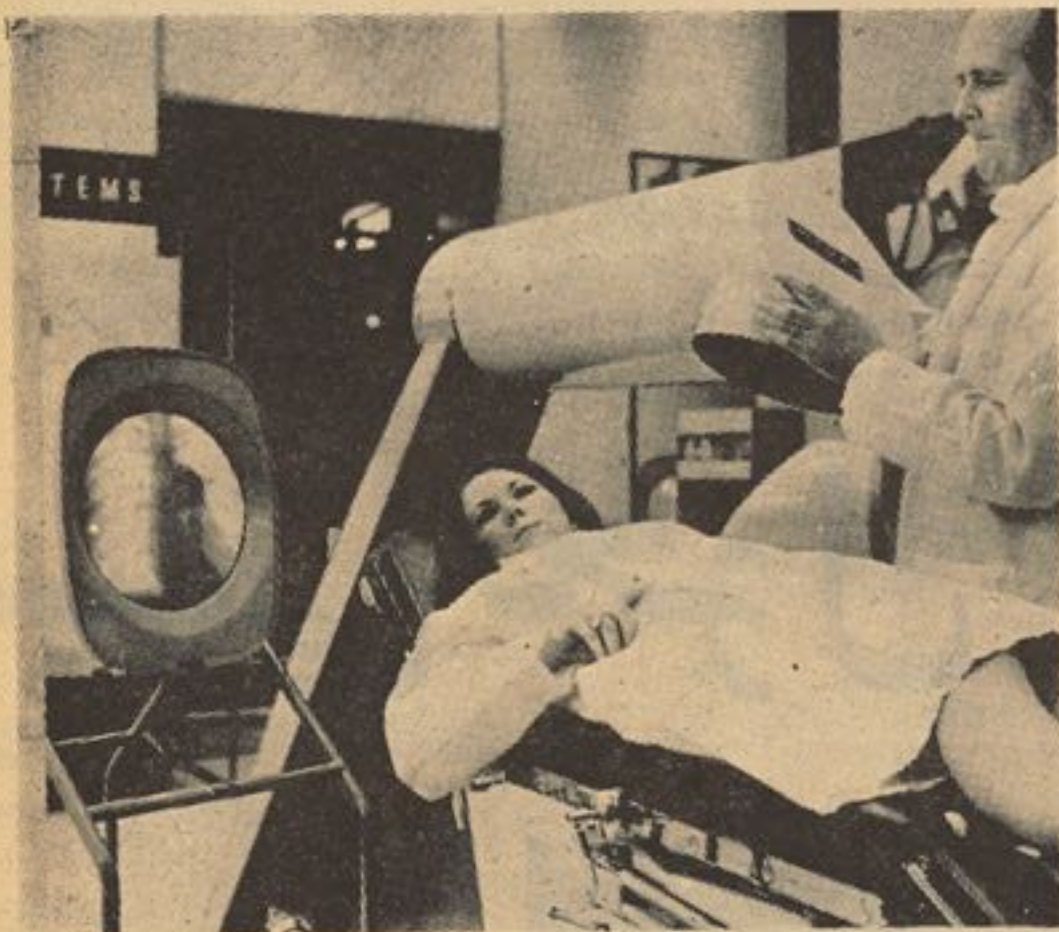
نصب سنگ های سفید برای تعیین خط عبور پیاده رواها ، ازجاده های عمومی وجلوگیری از عبور و مرور عابراین در داخل جاده ها ، نیز مسایلی است ، که امیدواریم ، به وسیله آن بتوانیم از حوادث دلخراش ترافیکی جلوگیری کنیم .

بناغلی حفیظ الله در جواب سوالی راجع به تنگی بعضی جاده های شهر

رما تیزم یو ه تیر اسپینو

● ولی په رما تیزم اخته کیز و او ددغی نارو غی علت څخه دی اوله کوم وخت څخه شروع کیزی ؟

● رما تیزم ته ورته دروز یا تره په ټایستانو کنه و نکو لیکوالو او حسابدارانو کشی احساسیزی .



فزبوتراپی د تودوخې په وسیله مسازدرما تیزم په تداوی کبسی په زړه پوری نتیجه ورکړی ده او نن و رخ دنړی په زیاد تو هیوادو کبسی له دغی وسیلی څخه کار اخیستل کیزی .

شویدی . له دغی پردی څخه یوه سرپیننا که مایع څاخی چه ددی سبب کیزی چه حرکت بی له کومی وړوکی ناراسی څخه سرته ورسپیری . په رما تیزم کبسی دغه پرده پرسپیری او یوه دانه لرونکی نسج بی پوښوی چه دغضروف او دهوکو دوروستی برخی دتخریب سبب کیزی او بالاخره دمفصلی وچوالی او د هغه د حرکت دلمنځه تلو سبب گرزی .

په (آرتروز) کبسی غضروف منځ په تحلیل څی او خرا بیری او هم د هپوکو په ورو ستیو برخو کبسی بدلون منځ ته راڅی چه په هپوکو کبسی دزیاتی موالو دپیدا کیدو سبب گرزی او په نتیجه کبسی درد منځ ته راڅی . (آرتروز) زیاتره له بنخوس کلنی څخه وروسته لیسدل کیزی او څرنکه چه پخوا ویل سول دمفصلی او هپوکو دزړیدو له امله دی . دحاد او مزمن رما تیزم ترمنځ زیات توپیر

هپوکو هم خپل نکل او ماهیت بدلوی چه درد ور سره یوځای دی . رما تیزم د بدن په مفاصلو کبسی له یولې بدلونو څخه عبارت دی چه په حادیا مزمن ډول وی او دمفصلو د درد یا پر سوپ او د حرکت داختلال سره یوځای وی . مگر په مفصلوکی هیڅ ډول مکروب نه پیدا کیزی . رما تیزم خوډوله دی ، مفصلی حاد رما تیزم او مزمن رما تیزم چه دواړه دمفصلو او انساجو او د هغودشاوخوا دپه سوپ په وجه پیدا کیزی او تخریبی رما تیزم چه په مفصلو کبسی دتخریبی بدلون په وجه پیدا کیزی او د آرتروز په نامه یادیری .

که د بدن روغو بندونو (مفاصلو) ته وگورو ، وپه وینو چه د هپوکو دوه سرونه دمفصلی کپسول په وسیله سره نښلیدلی دی او دغه دواړی برخی په دننه کبسی د سینوویال په نامه دیوی پردی په وسیله اوار

زه دینتس لوبی کوم ، خویوه هفته کیزی چه د زیات خوب په وجه دغی لوبی ته لاس نشم وهلی . آیا فکر نه کوی چه روماتیزم به اخته شوی هم له بشپړه معاینی څخه وروسته ډاکتر ده ته ډاډ ورکوی چه ددغی ناروغی خطر بی نه تهدید وی او دغه خوب دهغه زیان له مخی دی چه د ځنگلو دشا وخوا مفاصلو انساجو ته رسیدلی دی .

د دغه راز درد ونو ډولونه چه په غلظه رما تیزم ته نسبت ور کول کیزی ، زیات دی او البته معا لجه بی هم اسانه ده او دمسکنو دواگانو او استراحت او «فیزیو تراپی» په تجویز سره ښه کیزی . ددغه راز دردو نویو متخصص وایی : په سلو کبسی نوی هغه کسان چه د رما تیزم له امله ماته مراجعه کوی ، په رما تیزم نه دی اخته بلکه شکایت بی ددغه راز درد ونو څخه دی . « زړه کسان هم

دمفاصلو یادملاله خوړو څخه شکایت کوی او زیاتره بی گمان کوی چه په رما تیزم اخته دی ، حال داچه په دغه ناروغی اخته نه دی او دوی درد دهغو بدلونو په اثر دی چه دمفصلی انساجو دزړیدو په وجه پیدا شوی دی او په حقیقت کبسی هماغه شان چه د زړښت په وخت کبسی دبدن پوستکی وچیری او گونجی پیدا کوی

هرورځ مازدیگر کله چه له کار څخه لاس اځای او د کور خوا ته څی دشا په برخه کبسی دستخت خوړو احساس کوی ، دغه خوب بی خوړوی بالاخره تاب نه راوړی او ځان ډاکتر ته رسوی او ورته وایی : آیا گمان نه کوی چه زه په رما تیزم په ناروغی اخته شوی یم؟ زما کوته لویدیځ خواته ده او خومره چه ښایی د لمر تودوخه نه لری ... ډاکتر په پوره پاملرنه هغه معاینه کوی ، دده دکار او مشغولا څخه پوښتنه کوی او د وینو دتجزیی او آزموینی سپارښتنه کوی او د ناروغ ددوسی له بشپړیدو وروسته ده ته ډاډ ورکوی چه په روماتیزم اخته نه دی ... او زیاتوی چه دغه حالت ته (دشاشری دوره) وایی چه معنی بی هماغه دشا د هپوکو خوړدی او د دغه خوب علت دهغه برخی دعضلاتو له انقباض نه پرته بل څه نه دی چه د پر له پسې بی حرکتی اوناستی په وجه پیدا شویدی .

دغه حالت زیاتره په ټایستانو ، کنهونکو ، لیکوالو او حسابدارانوکی لیدل کیزی څکه چه دخپلی مشغولا دغو ښتنی له مخی ټوله ورځ په یوه ثابت او کیخته وضع کبسی تیروی . بل ناروغ یو ځوان او د غومرو بندونو پیاوړی سړی دی چه دخپل بدن دمخکینیو هپوکو او ځنگلو له خوړو څخه شکایت کوی او ډاکتر ته وایی

رنگی ناروغی ده

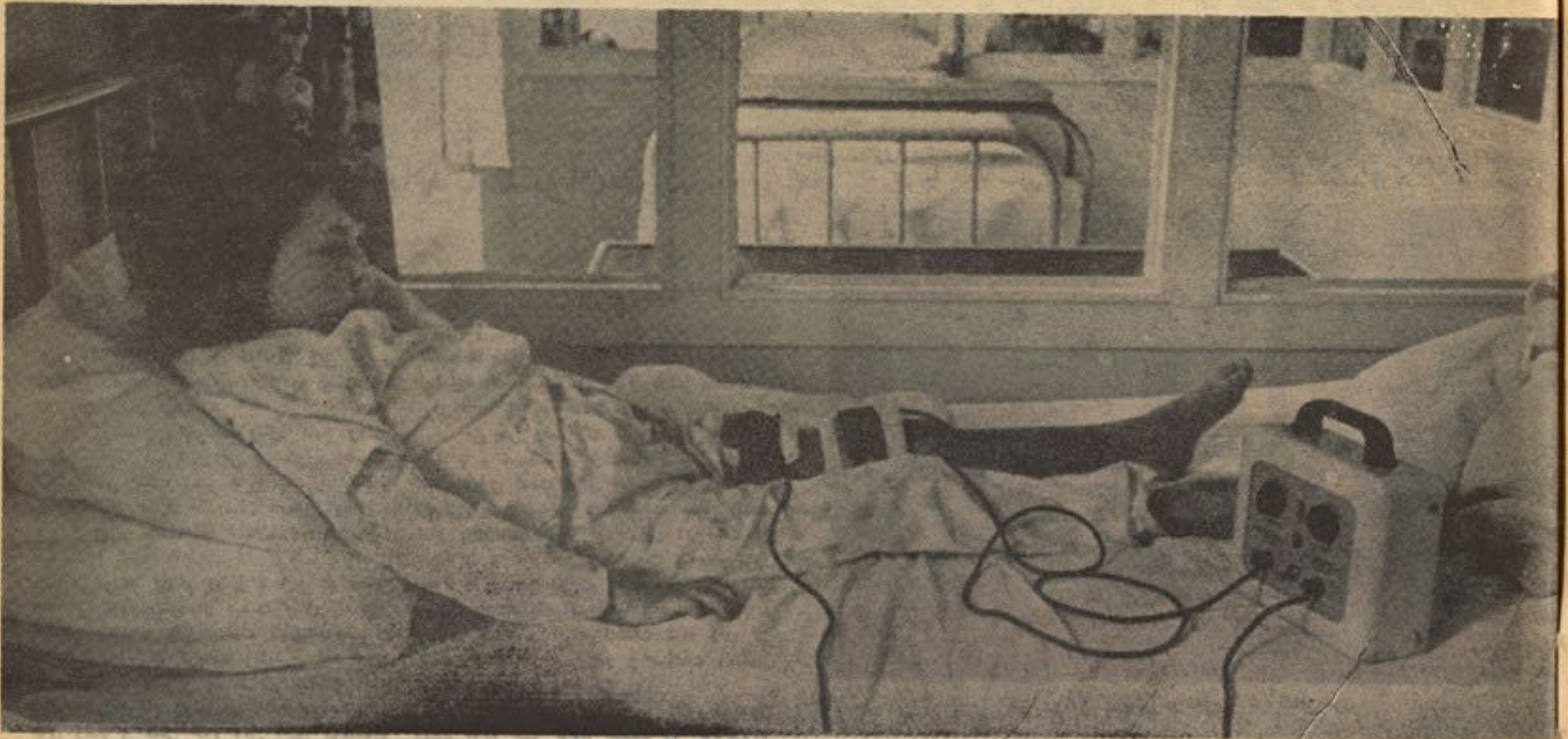
نسته او هغه دناچه د مزمن رماتيزم له خلاف، حاد مفصلي رما تيزم، بندونو ته زيان نه رسوي او په لداوي يا کله کله په غير تداوي سره پوره بڼه کيږي او کومه اغيزه نه برېږدي. خو سره ددی وړينو چه ناروغان حتی له بڼه کيدو څخه وروسته دډاکټر په لارښودنه هغه ته مراجعه کوي او تر دا يسمي څارني لاندی راځي، داوولي؟ دا څکه چه حاد رماتيزم د مفصلي په ځای زړه ته زيان رسوي او په اصطلاح وايي : حاد رماتيزم مفصل څخه مگر زړه چيچي. د زړه زيان زياتره د زړه کړکيو ته دی او دغه کړکي چه ددهليز او ورځو کښي له يوه څخه تر دوو مليونو واحدو پوري پنسلين تزريق کړي. اما داچه پنسلين دناروغی د پيدا کيدو په مخنيوی کښي څه اغيزه لري، بايد وويل شي چه حاد مفصلي رماتيزم زياتره دستوني د عفونتونو لکه د (ستر پټو کک) د مکروب په نامه د (آنزین) له مخي منځ ته راځي که څه هم پخپله مکروب د مفصلود پر سوب عامل نه دی مگر د مکروبو په مقابل کښي د (انټي کور) د مادی د څښيدو په وجه مفصل عکس العمل ښيي او پرسيږي او په بل عبارت دغه مکروب په غير مستقيم ډول دناروغی وسيله ده او د هغه دله منځه وړلو

کيږي. دهغه له مهمو خواصو څخه د مفصلي پر سوب د ځای بدلون دی چه له يوه مفصل څخه بل مفصل ته پرله پسې خفلي. په دی ترتيب کله د زنگکون، کله د لاس بند او کله هم اوږه اخلي. مزمن رماتيزم د حاد مفصلي رما تيزم په خلاف د زړو خلکو سره علاقه لري او په زړو ښځو کښي دنارينه ژ په نسبت زيات ليدل کيږي.

د پخواني ناروغی په خلاف، مزمن رماتيزم د زړه سره سروکار نه لري مگر داچه د وروستي ناروغی سره يوځای وي، مگر خپلي دايمي اغيزي پر مفصلو باندی برېږدي.

نهدی خو زياتره په هفوکسانو کښي ليدل کيږي چه ارثي وی يا روحي او عاطفي ټکانونه او يا عفوني اود حيا سیت ناروغی يی تيري کړی وی.

داچه عفونيت او مکرو ب په مستقيم يا غير مستقيم ډول د دغی ناروغی په پيدا کيدو کښي دخالت نلري، کوم ترديد نشته، مگر ددی امکان شته چه عفوني ناروغی د رماتيزم د زياتوالي يا بېرته پيدا کيدو سبب شي. په وروستيو کلو کښي څرگند شويدي چه دغه ناروغی هم د هغو ناروغيو په ډله کښي ده چه چه مخنيوی ور څخه کيدای شي.



کيدی او د وريدلو لوی رگ او کيدی تر هغه پورتي دی د وړينو جريان تنظيموي او د دهليز او کيدی په دننه کښي د وړينو دبیرته راستنيدو مانع گرځي کړکيو ته د زيان رسيدو د مخنيوی دپاره ډاکټر لار ښودنه کوي چه ناروغ له بڼه کيدو څخه هم تر پښو کلو پوري پرله پسې په هرو شلو کيدی او د وريدلو لوی رگ او کيدی تر هغه پورتي دی د وړينو جريان تنظيموي او د دهليز او کيدی په دننه کښي د وړينو دبیرته راستنيدو مانع گرځي کړکيو ته د زيان رسيدو د مخنيوی دپاره ډاکټر لار ښودنه کوي چه ناروغ له بڼه کيدو څخه هم تر پښو کلو پوري پرله پسې په هرو شلو

دپاره د پنسلين نه پرته بله بڼه قوی او کم ضرره دوا نشته.

ډاکټر کله چه غوږي د زړه په برخه کښي پدی، د زړه د غږ په بدلون پوهيږي چه آیا د دغی ناروغی په وجه د زړه کړکيو ته زيان رسيدلی دی که نه! حاد مفصلي رماتيزم زياتره په ماشو مانو او ځوانانو کښي ليدل

د ناروغی حمله په لومړي سرگی ورو مفصلو لکه د لاسونو او پښو گوټو ته متوجه ده خوددی دليل نشي کيدای چه غټ مفصل ور څخه خوندي پاتی کيږي. داڅکه چه څو میاستي ياڅو کاله وروسته د زنگکون، لاسونو يا وړو بندونو ته هم زيان رسوي، د دغی ناروغی علت پوره څرگند

پوهيږو چه د انسان بدن دخارجی عواملو مثلا مکروبو په مقابل کي له ځانه مقاومت ښيي. په دی معنی چه دهغو په مقابل کښي (انټي کور) مواد څڅوی چه هغه له منځه وړي. دلته خارجي عامل شته مگر بلند خپل ځان په ضد «انټي کور» جوړ پاتی به ۸۵ مخ کښي

گل آغا یوسف

وشیر آغا فریدون

مصاحبه : از رؤف راصع

حالات بیرونی یک کمیدین هیچ وقت نباید انعکاسی باشد از عکس العمل های عاطفی و روانی او .
در زندگی ما لحظاتی هست که در درون خود میگریم اما تماشاچی فقط با ظاهرا شاد و خندان ما روبرو است .

قیمت تکت های تیا تر باید تا حد توان خرید مردم پائین آورده شود

تمثیل هر گاه متوجه شده ام می توانم بچند انسانی که در جنگ غمها و غصه های خود فشرده میشوند، کمک می نمایم. آنرا برای لحظاتی هر چند کوتاه از خودشان بیگانه نمایم و وادارشان که از زاویه دیگری بزندگی نگاه کنند، احساس غرور نموده ام و شاید همین انگیزه ای باشد که انتخاب این حرفه برای خودم . از این گذشته در شرایطی که کم سوادی گروهی مجال میدهد که طرح مسایل جدی زندگی مردم را بتواند به تیا تر آموزشی و یا شنیدن پرو گرام های تفریحی جذب نماید، طنز بصورت واقعی آن می تواند نیش هار بانوشها در هم آمیزد و بصورت غیرمستقیم در طریق ارشاد مردم کمک نماید.

اکبر روشن : به همین دلیل نیز برای او لاین دفعه وقتی تیا تر بشکل مجلسی خود در کشور ما راه میابد می بینیم که فقط طنز و بازیها و تمثیل های کمیک است که مردم را به خود میکشد و توان آنرا دارد که با خرافات و سو هوانی که قرنها دشمن اقتصاد و رفاه اجتماعی بوده است مبارزه نماید، اگر بتاريخ نمایشات دراماتیک کشور از همین دیدگاه بنگریم می بینیم که شیوه طنز و بازیهای کمیک بهترین طریقه برای نمایاندن زشتی های زندگی واز میان برداشتن خرافات و جهل بوده است .

می توانید بگویند گل آغای یوسف و شیر آغای فریدون در نمایش را دیو یو روز جمعه نماینده کدام تیب های اجتماع می باشند و شما با ارائه این نوع شخصیت چه چیزی را می خوا هید ب مردم بقبولانید؟ عزیزالله هدف : نمایش رادیو یی گار تازه است در سلسله پرو گرام های رادیو افغانستان هم از نظر شکل ارائه و هم از نظر محتوی و مواد، واز آنجا که این پروگرام در روز های جمعه نشر می گردد بیشتر گوشش میگردند جنبه ذوقی و تفریحی داشته باشد ولی طنز اساس کار و محتوی ما را درین پروگرام میسازد ، اگر درین باره توضیح بخوا هید باید بگویم طنز احساسات جان بخش که ابتدا در شکل به خصوصی

سازی بیرونی او دیواری کشیده شده است که مانع برخورد شادی های ساخته شده با غصه ها می گردد که از درون مانند(خوره) قلب کمیدین را می خورد ، شما و هر انسان دیگر در تمام لحظات زندگی این آزادی را دارید که آنچه از خود نمایش میگذارید و با نشان میدهید باز تایی باشد از عواطف شما ، اما یک کمیدین اگر اینطور باشد دیگر کمیدین نیست در زندگی ما لحظاتی هست که میل بگریستن تمام ذرات وجود ما را استیلا میکند ، غمی و یا غصه ای از زندگی از درون ما را می خورد، اما در همان لحظه اگر مقابل میکشود قرار داشته باشیم و یاروی استج در مقابل بینندگان ، ناگزیریم از خود و عاطفه خود جدا شویم و در قالب پرسوناژ خود زندگی نماییم ، کاری که هر ممثل دیگری میکند و باید بکند و لی می بینیم که کار ما خنده سازی است و رادادادن



اکبر روشن در نقش رادیویی شیرآغا فریدون

و بغاظر انتقاد از نظم اجتماع بوجود آمد ، اما هرگز بعنوان یک سلاح مورد استفاده قرار نگرفت ، گرچه طنز ایجاد خنده میکند، ولی بانقش خنده فرق دارد و هیچ شباهتی با مسخرگی ندارد . به همین جهت امروز طنز جزء از زندگی انسان متمم گر دیده است ، می توان از طریق رادیو ، سینما و مطبوعات خیلی از عقاید را در محوطه طنز ارائه کرد .

اکبر روشن: چنانکه تیب هایی که در پروگرام خاص نمایش رادیو یی ارائه می گردد ، هر کدام نمونه و سمبولی استنداز یک تیب خاص اجتماع ما، انسانهای خودنما

شادی در لحظات زندگی دیگران و اکنون اگر خود فاقد آن چیزی باشیم که باید بدیم انتقال و القاء مشکل می گردد، خیلی مشکل ، اما کمیدین واقعی کسی است که باین مشکل فایق آید تا بتواند بمرز هنر نزدیک گردد و میان خود و هنر مدنما فاصله اندازد .

چهار انگیزه ای وجود داشته است که شما بازیهای کمیک را به تمثیل های غیر کمیک وجدی ترجیح دهید و آنرا حرفه اصلی خود قرار دهید ؟

هدف : از شوق و استعداد که بگذرد، مساله ضرورت تو نیاز مردم ما به خنده و شاد بودن مطرح می گردد ، من در جریان

باشند ؟
خنده سا خگی میکند و سرفه صدا داری مینماید که طبق تعامل قبول شده مقدمه است برای آنچه که باید گفته شود و بعد میگوید:
- من هر وقت که نمی خندم یا نمی خندانم . میگریم و حالت گسوتنی ام نیز پیش آمدی است برای حالت دزم زندگی ام، زندگی یک کمیدین در حقیقت همین است، شاد بودن در انتظار و انتقال این شادی بدیگران و گریستن در خلوت و پناه بردن بخود ، با این تفاوت که خنده ها را باید ساخت در حالیکه که غمها و غصه ها را باید انتظار کشید و اینکه لحظات شاد زندگی کوتاه است و زود گذر و ساعات آکنده از غم دیر پای و همیشگی .
و بعد اکبر روشن یا شیر آغای فریدون خود ماکه هر صبح جمعه در پروگرام نمایش رادیویی اش دو پهلوی همبازی خود گل آغای یوسف ما را از کسالت و یکتواختی روز جمعه بیرون میکشد بتائید گفته عزیزالله هدف ادامه میدهد .

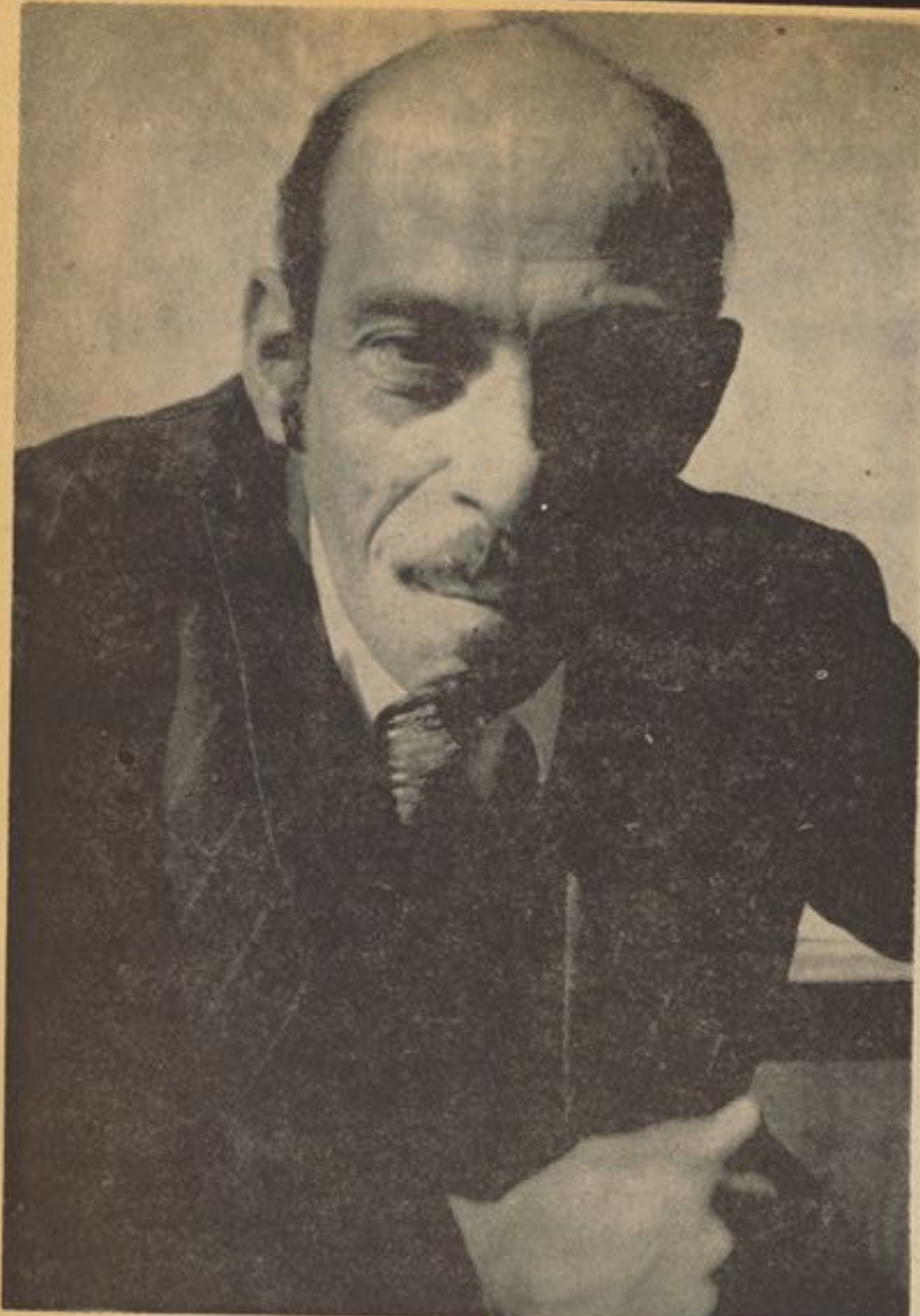
- ببینید آقای ...! زندگی یک کمیدین، یگمرد خنده ساز با زندگی افراد عا دیو حتی زندگی هنرمندان دیگر فرق میکند ، یک کمیدین کمتر زندگی اش بخودش تعلق دارد و نمی تواند با تاثرات درونی و عاطفی خود خلوت نماید، حالت بیرونی یک کمیدین هیچ وقت نباید انعکاس باشد از اعمال های عاطفی و روانی او ، شاید برای شما تعجب آور باشد ، اما این یک واقعیت تلخ است که همیشه میان عواطف یک کمیدین و باز

ساکت و آرام مقابل نشسته اند و ظاهرا خود را بوق زدن و خواندن زیر نویس تصاویر صفحات مجلاتی که در دست دارند مصروف نشان میدهند .
در روشنایی کم رنگ اتاق کارم وقتی دقیقتر جا تب شان می بینم ، احساس میکنم غمی سنگ و غیر قابل تفسیرنا شبانه روی خطوط چهره ها یشان میدود و سایه بی از ابهام حالت نگاه شان را در خود فرو میکشد .

دلیم می خواهد بدانم اینها ، این دو کمیدین که هر کدا م بیش از بیست سال با بازی حساب شده و هنر مندانه شان مردمی را که ازغم هایشان گریخته و پایشها پناه آورده اند خندانده و لبریز از شادی ساخته اند و حالا هم هرگاه در نمایش رادیویی در تیب های زنده و عینی خود «گل آغای یوسف» و «شیر آغای فریدون» لب به سخن میکشایند و یاروی استج ظاهر میگردند موجی از خنده شادی هر گفته و حرکت شانرا بدرقه میکند، چرا اینطور پزمرده و غمزده به نظر می آیند آرزو دارم بدانم در همین لحظه که قرار است پسای صحبتیم بنشینند و مصاحبه از گفته ها و پاسخ هایشان تهیه گردد در چه اندیشه ای غرقند ؟

از عزیزالله هدف که نزدیکتر بمن نشسته است ، میپرسم :

- خوب گل آغا جان یوسف! بچشمه میاندیشی ، چرا حالت کسی را به خود گرفته ای که بار خیالت را به غارت برده



طنز احساسی است که برای انتقاد از نظم اجتماع بوجود آمده ولی هیچ وقت به عنوان یک سلاح مورد استفاده قرار نگرفته است

بزرگوار، مبتلا به مرض خود کم بینی مانند (جک دل آغا) ویا شخصیت هایی پر ادعا، کم فهم و زیاد روشنگر نما مانند (روشن-فکران) در محیط ما کم نیستند همچنین مادر زندگی عادی خود هر روز با تیپ های خاص مثل آغای یوسف و شیر آغای فریدون که انسانهایی می باشند، پاکدل، صمیمی و تودوست زیاد رو برو میشویم، به همین ترتیب کسانی چون «تو نیکی کار» و (لکی-نان) در محیط ما زیاد هستند که مامیکوشیم با ارائه رول های درقا لب ایشان در لابلای خنده های طنز آمیز خود بتکات قابل انتقاد و اصلاح پذیر آنها اشاره نماییم.

شما در کار تیاتر سابقه طو لانی دارید، تا آنجا که من بیاد دارم تیاتر در کشور مادر سالهای اخیر اوج و فروهای زیبا دی داشته است، از نظر شما چه عواملی موجب این اوج و فروها شده است؟

اکبر روشن: از نظر من تیاتر ما با اوجی که در سطح قناعت بخشی قرار گیرد به خود ندیده و یا اینکه اگر دیده تصادفی بوده است، من بیش از بیست سال در خدمت استیج بوده ام و در این مدت کم دیده ام که به تیاتر توجه جدی مبذول گردد و یا علل پسما نمی تحقیق گردد و یا اینکه هنر مندان استیج بهم متعدد باشند صرف نظر از اینکه تحصیلات اگا دمیک در این رشته کم بوده است و هنوز هم کم است.

عزیزالله هدف: در زمان کار استاد رشید لطیفی تیاتر در شهر ما تا اندازه انکشاف نمود و امکانات تحصیل اگا دمیک مهتلان و روی استیج آمدن آثار خوب فرا هم گردید، ولی بعد از آن تیاتر در دست عده ای سودجو افتاد در هر گوشه تیا تری باز گردید و در هر تیاتر جمعی که بیشتر شان بسا ابتدایی ترین رهوز کار تیاتر آشنا یی نداشتند خوا ستند ازین خوان گسترده استفاده برند و بردند، فکر بکنید در وقتی که یک مهتل خوب در تیاتر ما ماهانه پیش از دو هزار افغانی معاش نداشت در این نوع تیاترها مسئله هایی بودند که در یک شب بیش از دو هزار افغانی حق مهتل تمهیل میگردیدند و این برای در هم شکستن روحیه مهتل خوب و هنر مند ما کافی بود.

ولی من فکر میکنم تیاتر در کشور ما همیشه دو نوع تماشا چی داشته است، تماشاچی ایکه بدنبال وا خوردگی های روانی، عاطفی خود با چرخیدن بی سوز مسئله ای در سالونی دود گرفته اطفاء میشده است و تماشا چی ایکه بدنبال یک تیاتر با اصطلاح روشنگرانه بشما مرا چه می نموده است و به همین دلیل نیز بازار گرم انواع تیاتر ها از نظر من نمی توانسته است موجب گساد بازار شما گردد، اینطور نیست؟

اکبر روشن: تحلیل شما درست است ولی

عزیزالله هدف در نقش رادیویی گل آغا یوسف

میتواند بیشتر آورده شده و وسیله انتقاد پیام های گروهی باشد و هم با فروش بیشتر می تواند به بخشی از مشکلات اقتصادی خود خاتمه دهد.

یکی دیگر از علل که مانع شده است تیاتر ما بتواند در همه ولایات راه پیدا نماید ظاهرا کمبود پر سونل است که من فکر میکنم همین اکنون اگر استعداد های هنری ولایات درست تشخیص و رهبری گردد با ادکی صرف وقت و بدون تحمل مخارج زیاد مای توانیم در هر یک از ولایات خود تیاتری فراهم می آید.

عزیزالله هدف: بتایید گفته شیر آغا جان فریدون نظر من این است که در تیاتر ما از ترجمه آثار دراماتیک های خارجی بیشتر استفاده می گردد تا آثار داخلی و این نقشی اساسی دارد در کم بودن علاقه مردم بتما شای نما پشهای هنری ما، من متیقنم اگر در تیاتر آزادی به نمایش گذاشته شود که انعکاسی از زندگی مردم خود ما باشد می تواند پیشر آموزنده و وسیله انتقال پیام و بیننده خود را در آن بیا بد هم آن تیاتر-

عزیزالله هدف در نقش رادیویی گل آغا یوسف

خوب داشته باشیم، از همه اینها بگذریم تیاتر باید از انحصار عده ای محدود بیرون کشیده شود و با اصطلاح تیاتر از رو شده نباشد.

تیاتر انحصاری و ایزف شده، منظورتان چیست؟

هدف: من خودم در حقیقت هنر مند تصادفی هستم، یادم هیاید در زمان فعالیت پوهنی ننداری یکسال تمام هر روز مراجعه بقیه در صفحه ۵۹



اکبر روشن، مقدس نگاه و ... در درام

صفحه ۱۷

غرب در جنگال جنایت

وقایع جنایی در آلمان غربی و به افزایش است

کارشناسان جنایی عقیده دارند که چند سال بعد با رشدی آلمان غربی بزرگ جنایت خواهد بود متخصصین جنایی هم استناد از آنند که زندگی در غرب بزودی شکل جزیره ای را خواهد گرفت که در بین امواج بی از تسلط دریای اخروشان جنایتها فرو خواهد رفت تازه ترین احصایه جنایی بی نگر آنست که تناسب جنایتها در جمهوری فدرال آلمان در طرف هفت سال آینده پسو سه تناسب جنایات امروزی نیویارک خواهد رسید:

هرکس منزل مسکونی اش را بیشتر از ده ساعت بدون مراقبت ترک کند، منزلش بسرقت میرسد، هر کس پس از ختمروشتی روز روی جاده پیاده برود، مورد حمله راهزنانی قرار میگردد، هرکس از بانک خارج میشود باید مد نظر داشته باشد که بحیث محبوس از طرف بانکسرها اسیر خواهد شد. تحلیل و تجزیه جامع زیر که بوسیله ماریانی شمید در مجله گوئیک چاپ رسیده نمایانگر آنست که چرا و چگونه اینهمه جنایات در آلمان غرب بوجود میآیند و در آخرین دقایق علیسه آنها چه تدابیری باید اتخاذ گردد.

مغرب و ورزیده آلمانی در ست با شد هفت سال بعد یعنی در سال (۱۹۸۰) زندگی روزمره در شهر های بزرگ آلمان غرب نیز قیافه هول انگیز را خواهد گرفت.

آنگاه در جمهوری فدرال آلمان در هر (۶۵) دقیقه یک قتل صورت خواهد گرفت، بلی در هر (۶۵) دقیقه در جریان روز و شب، در جریان روز های کار و روز های رخصتی و تعطیل. آنگاه از شلیسویگ هو شتاین (شمال) تا بایرن (جنوب) و از منطقه سارلنبرگ (غرب) تا برلین در هر ساعت یعنی در هر (۶۰) دقیقه یک زن مورد حمله وزیر فشار قرار خواهد گرفت. در بین هامبورگ نامیونخ در هر دقیقه راهزنان بزرگ انسان حمله خواهد کرد و با تهدید و فشار دارایی او را خواهند ربود و در هر سه دقیقه در سن تریرس و هلمشتید که یک عهده موتی، بسرقت خواهد رسید. در هر روز (۳۰۵۶) واقعه جنایی بوسیله بانکسرها رخ خواهد داد که هفتصدشان به سر صورت زیاده از روزگار افغانی ارزش ندارد. البسه سو ست، فالسین، زیورات و پول نقد.

آلوده تر ازین خواهد بود: تعداد و قیاس جنایی با استعمال قوه واسلحه مضاعف میشود! هر روز (۹) انسان بقتل میرسد، درست است هر وقتی از جنایت نامبرده میشود هر کس در حمله اول به قتل میاندهد، در ین زمینه نیز تعداد وقایع قتل در سال ۱۹۸۰ به سی فیصد افزایش خواهد یافت، این افزایش در تعداد وقایع قتل به تناسب افزایش سایر وقایع جنایی که در طرف دهه آینده هر یک از باشندگان آلمان را تهدید خواهد کرد، هنوز کمتر است.

در سال ۱۹۷۰ در سرتاسر جمهوری فدرال آلمانی، تعداد وقایع سرقت منازل شخصی بالغ به (۵۵۹۰۸) واقعه میشود، در حالیکه اکنون پس از هر ۹ دقیقه یک منزل شخصی در یکی از نقاط آلمان غرب بسرقت میرسد.

در جریان این سرقت البسه پوست، قالین ها، زیورات، تابلو های گرانقیمت رسامی، آثار هنری لوازم آنتیک، سامان و وسایل گرانبهای چون تلویزیون و غیره که قیمت مجموعی آنها بالغ به صد ها ملیون مارک میشود و دزدی میگردد که با وصف جادوچیه میشدند پلیس باز هم هشتاد فیصد اموال مسروقه هرگز بدست پلیس نمیرسد و ملکیت دزدان و جنایتکاران میشود.

رابطول ۲۱۰۸ کیلومتر اشغال خواهد کرد یعنی درست از شهر لو یکب (شمال آلمان) تا بندر گاه جبل الطارق.

پلیس آلمان در سال گذشته مجموعا از تعداد (۱۵۴۹۴۸۹) واقعه سرقت اطلاع حاصل کرد که (۵۲) فیصد این جرائم در شهر های بزرگ آلمان صورت گرفته، در آن شهر های مزدحمی که امروز تقریبا از هر سه نفسی آلمانی یکی شان باشند آنجاست، بررسی ها و معاینات دقیق و راهزنی شده تخنیکسی جنایی ثابت ساخته اند که تعداد سرقت های بزرگ در شهر های پر جمعیت تقریبا هشت چند وقایع دزدی در شهر های کوچک و دهات هاست.

نظری بر دو سیه های پلیس نشان میدهد که از مدت ها باینطرف باشندگان بیضر در جبهه مخالف جنایتکاران یا همان بزرگ قرارند اند، بلکه امکانیت سرزدن جرم از طرف هر طرف وجود دارد و این تنها «جنایتکاران هراسیده از رو شنسی» نیستند که ملکیت و دارایی دیگران را تهدید میکنند بلکه نیمه ای از وقایع جنایی، سرقت و راهزنی اکنون در روشنی روز صورت میگیرند و آنهم بوسیله افرادی که همگان ایشان را بحیث همشهری نیک مینندارند. اکنون ماوریکه تا حالا پاکدامن جلوه نمود، جیبز دخترش را از طریق سرقت تیره میکند، اکنون هر فرد بیشر و هر باشندنده بیگناه در صدد آنست تا از حلقه جرایمش با استفاده از زور رهائی یابد. آمر جنایی شهر کویلن میگوید:

در مرکز این یگانه شهر بزرگ در هر ۳۶ ساعت یک بانک بسرقت میرسد، هر روز چهار انسان کشته میشوند، در پارک بزرگ مرکز شهر حتی در روز روشن، زیر اشعه زیا و در خشنده آفتاب نیز کسی توانایی آنرا ندارد که به تفریح و پیاده گردی برود. زیرا این عمل به قیمت جان او تمام میشود و معنی اش فقط خود کشی است. با آنکه سه تعداد (۳۶۰۰) پلیسی امنیتی بطور مداوم این شهر را پیوسته مراقبت جندی میکنند، با آنهم مردان در جیب شان فقط سکه های پول را حمل میکنند و زنان باترس و هراس فراوان دستکول شان را زیر بغل فشار میدهند، زیرا در هر دهه لایه در روی جاده های این شهری یک انسان مورد حمله راهزنانی قرار میگیرد یا پولش را دزدی میکنند، یا خودش را اختطاف مینمایند و یا ۱۰۰۰ یکی از باشندگان این شهر در روز نامه نوشت: (در طرف چهارده ماه یازده بار مورد حمله راهزنان قرار گرفته ام که دار و ندارم را از من ربوده اند، هیچکس نیست مرا کمک کند؟) دکانهای مواد خوراکی

هر باشندده شهری ناگزیر است خسانه و منزلش را با قفل های بفرنج و پیچیده مراقبتی و زنگ های خطر و خبر دهنده به مراکز امنیتی و بیمه ها مجهز سازد، تا وسایل دفاعی به دسترس داشته باشد، اما اینهمه تنها بپیر احتیاطی ثمری بیار نخواهد آورد زیرا راهزنان و جنایتکاران دروازه های منزل را بطور بسیار ساده از چوکانها یش جدا ساخته با تمام آرامی داخل منزل میشوند و هر چه بنظر شان قیمتی و پرازش جلوه کند، همه را گرد آورده با خاطر آسوده فرار میکنند، زیرا همینکه زنگهای خطر به صدا آیند همه همسا یگان در داخل منزل های شان خود را مخفی و پنهان و آرام آرام در کینتگاه ها خواهند خرید تا وقتیکه پولیس نفی رسد، آنهم پس از ختم عملیات جنایتکاران و فرارشان. بدیهی است که در میان از دحام شدید ترافیکی شهر های بزرگ، موتی پلیس هم باوصف درخشش چراغ آبی و فغان زینگال صوتی آن قادر نخواهد بود در طرف یک ساعت بیشتر از شش کیلو متر فاصله را بییاید.

در بیشتر این یگانه شهر بزرگ در هر ۳۶ ساعت یک بانک بسرقت میرسد، هر روز چهار انسان کشته میشوند، در پارک بزرگ مرکز شهر حتی در روز روشن، زیر اشعه زیا و در خشنده آفتاب نیز کسی توانایی آنرا ندارد که به تفریح و پیاده گردی برود. زیرا این عمل به قیمت جان او تمام میشود و معنی اش فقط خود کشی است. با آنکه سه تعداد (۳۶۰۰) پلیسی امنیتی بطور مداوم این شهر را پیوسته مراقبت جندی میکنند، با آنهم مردان در جیب شان فقط سکه های پول را حمل میکنند و زنان باترس و هراس فراوان دستکول شان را زیر بغل فشار میدهند، زیرا در هر دهه لایه در روی جاده های این شهری یک انسان مورد حمله راهزنانی قرار میگیرد یا پولش را دزدی میکنند، یا خودش را اختطاف مینمایند و یا ۱۰۰۰ یکی از باشندگان این شهر در روز نامه نوشت: (در طرف چهارده ماه یازده بار مورد حمله راهزنان قرار گرفته ام که دار و ندارم را از من ربوده اند، هیچکس نیست مرا کمک کند؟) دکانهای مواد خوراکی

سنگرت فروشی در جاده های فرعی این شهر اساسا همیشه مسدود اند و تنها برای مشتریانی موقتا باز کرده میشوند که قبلا با فروشنده تماس تلفونی گرفته اند و خودشان را به فروشنده معرفی کرده اند.

آنچه رانا کنون خواندید، دورنمای ترسناک و هول انگیز زندگی آینده نیست، بلکه قیافه واقعی از زندگی روزانه سال (۱۹۷۳) باشندگان شهر نیویارک است. بلی! اینست چگونگی زیستن در بزرگترین شهری جهان، نیویارک و هرگاه محاسبات دقیق کار شناسان جنایی

تا چندین پیش فکر میشد که جنایت در قدم اول از فقر ناشی شده و بعد تکامل مییابد. اما مردم آلمان غرب یکی از غنی ترین و ثروتمندترین ملل دنیاست. درآمد متوسط کارگران آلمان غرب امروز (۱۲۰۰) مارک (معادل ۲۶۵۰۰ افغانی) در یک ماه است، ازین رهگذر هیچکس در خود مجبوریتی احساس نمیکند که برای تأمین معیشت خود و فامیلش دست بسرقت و راهزنی بزند، با آنهم اکنون در آلمان غرب نسبتا به آن زمانی که آلمانها

تنها در طرف دهه بین ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ تعداد وقایع سرقت در فرو شگاهها، رفاتر و گداهها سه چند شده است و در همین سال اخیر این تعداد بهر یکارو جدید (۱۶۷۳۳۹) واقعه رسید. و در آنجا ها که ملکیت و دارایی مردم در منازل و فروشگاهها لمس ناشده باقیمانده اند، دزدان دست به سرقت موتی ها و سا یل نقلیه نمیزنند هرگاه تمام عیاده های شخصی را که تنها در سال (۱۹۷۰) در جمهوری فدرال آلمان بسرقت رسیده و ربوده شده اند بر دزدی بالای یک جاده توقف دهید مجموعه زنجیر این عیاده ها فاصله فوق العاده درازی

تا چندین پیش فکر میشد که جنایت در قدم اول از فقر ناشی شده و بعد تکامل مییابد. اما مردم آلمان غرب یکی از غنی ترین و ثروتمندترین ملل دنیاست. درآمد متوسط کارگران آلمان غرب امروز (۱۲۰۰) مارک (معادل ۲۶۵۰۰ افغانی) در یک ماه است، ازین رهگذر هیچکس در خود مجبوریتی احساس نمیکند که برای تأمین معیشت خود و فامیلش دست بسرقت و راهزنی بزند، با آنهم اکنون در آلمان غرب نسبتا به آن زمانی که آلمانها

در گرداب فقر مبتلا بودند، بیشتر دزدی و سرقت صورت میگیرد. پس علت اصلی چیست؟

مرکز جنایی آلمان غرب پس از تحقیق و کاوش در راه پیدا کردن علل افزایش و قایع جنایی در آن دیار چنین توضیح داد:

«انگیزه جنایت ضرورت و احتیاج نیست، بلکه حرص و وسوس برای رفاه و آسایش بیشتر است. رفاه و آسایش طلبی مردم رابه امراض روانی مفراط حرص میکشاند که این امراض میتواند سبب جنایات رفاه طلبی گردند. موضوع قابل توجه و دلچسپ از نگاه روانشناسی اجتماعی آنست که ضرورت عینی کنونی افراد ناشی از رسیدن به معیار اصفری بقاء نیست بلکه از خواست ها و نیازمند پهای روجه افزایش ایشان منشا میگردد.»

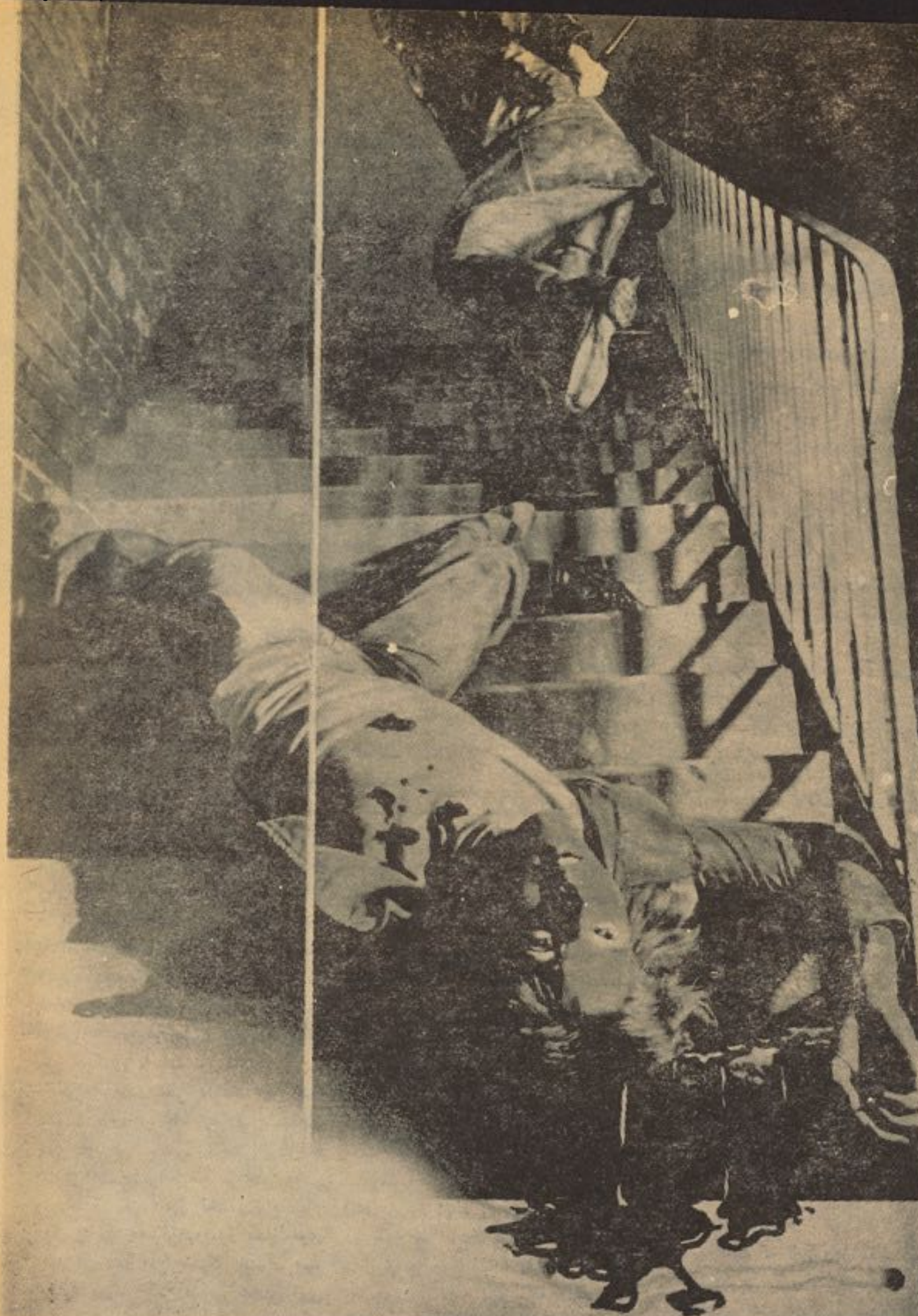
آنچه درین توضیحات غیر قابل فهم جلوه میکند، میتوان در روشنی يك مثال از وقایع کوچک و جرایم عادی که همه روزه صدها بار در فروشگاههای بزرگ حاوی خدمت شخصی رخ میدهد، بهتر فهمیده شود. خانمهای منزل و زنان خانه دار که تاکنون بجات بخرید میرفتند بیشتی اذین نمیتوانند در برابر انبوه اموال و اجناسیکه روی هم بپندارند و در میان و فی اوان ایستاده شده، مقاومت و استقامت شان را حفظ کنند. آنها میل دارند همه چیز در اختیار داشته باشند و لی توانایی خرید همه اجناس و لوازم را ندارند، ناگزیر دست به سرقت میزنند جمعه های کوچک خاویار، جاکت های پشمی قشنگ، پارچه های کوچک البسه و... را میگیرند و در بین بکس دستی شان پنهان میکنند. اجناس رنگین، قشنگ و دلکش مغازه ها و وسواس شان را برانگیخته برشت طمع و حسرس شان افزوده است. ناگزیر هرچه مورد علاقه شان قرار گیرد بدان دست میبرند.

هاماختر رئیس عمومی کیپوی شهر کویلن در زمینه توضیح علل جرم يك گام فزاتر میگذازد، وی ساختمان جامعه را مسوول شمرده ابراز میدارد که انسانان را نبايد بر مبنای آنچه هستند مورد قضاوت قرارداد بلکه بر پایه آنچه دارند بايست برای شان حکم صادر کرد: «انسان اکنون بخاطر آن احترام نمیشود که زندگی میکند بلکه ارزش و قدر وی از روی آنچه از وسایل تخنیکي و لوکس بدسترس دارد مورد قضاوت قرار میگيرد». ازینجاست که اکثر جرایم و جنایات منشاء میگیرند، مثلا در ایالت نوردراین - وستفالن فامیل هایی زندگی میکنند که مالک تجهیزات لوکس و گرانبه میله نیستند ازین سبب در جریان روزهای آفتابی همینکه فامیل ها میروند از وسایل لوکس و مرفه میله استفاده میکنند و لذت میبرند، اعضای فامیل های نادار بر آنان حمله میکنند آن وسایسل را از ایشان می ربایند تا آنان نیز از آنها استفاده بتوانند این یکی از مثال های و صفی جنایات نوین در آلمان غرب است که هانس ورتنر هاماختر در نوشته های تخصصی خود از آن حکایت نموده است.

هاماختر بدنیاله تو شیحاتش میافزاید که زندگی مشترک دلچسپ انسانان در جوامع کوچک و میانگي سويه زندگی فامیلی سابق در آن جوامع بهترین وسیله کنترل و جلوگیری از جرم و جنایت بود و مانع آن میشد که عناصر سست و ضعیف النفس آن جوامع تثبیت به جرم و اعمال زیان بخش نمسایند و منحرف گردند.

امادر بین فامیل های مدرن و جدید مساکف عمیق و وسیع ایجاد شده. سال بسال وقایع طلاق افزایش مییابد و بیشتر از شصت هزار طلاق در بین فامیل های مارخمیدهد.

با اینصورت بوضاحت دیده میشود که اما نبا از زندگی مشترک با همديگر به ستوه آمده اند و بیشتر از آنکه با همديگر نزدیک شوند،



از یکدیگر فاصله میگیرند و میگیرند. آنان زندگی مشترک و زیستن با یکدیگر را ترک نموده و تجرید پسند شده اند.

در سرزمین کنونی جمهوریت فدرال آلمان صد سال پیش فقط ۲۰ میلیون نفر زندگی میکرد اکنون تعداد این نفوس سه چندان شده است.

هاماختر میگوید: «تراکم نفوسی از (۸۲) نفر در یک کیلومتر مربع اکنون به (۲۳۵) نفر رسیده است. آنچه بر پایه این تراکم و تکا نف نفوس و متوطن شدن انسانها در شهر های بزرگ و مسکون شدن ایشان در فضای فیزیکی و تنگ، بحیث مختصر اساسی زندگی گسی

بوضاحت از بین رفت همانا همسا یکی نیک و همدردی با یکدیگر بود که همگام و متوافق با آن تعداد بسیار زیاد موانع طبیعی انحراف نیز نبود شدند. هر قدر انسانها بهم فشرده شدند بهمان پیمانه تجرد افزایش یافت. «ناشناسی یا نا آشنایی در صحرای شهر» يك اصطلاح یا مثل عامیانه نیست بلکه يك مشکل واقعی است.»

روانشناسان جنایی درین زمینه چنینسن ابراز نظی میکنند: انسانیکه ناشناس زندگی میکند خودش را مورد احترام نیز نمی یا بد و لذا احساس احترام نسبت به هموعانش را نیز از دست میدهد و بدین تر نسبت به مقیاس روجه افزایش احترام به ملکیت هموعان و

بیشتر از آن احترام بزندگی هموعان را نیز فراموش میکند. این وضعیت اجباری روانسی در تمدن اد بسیار زیاد جرایم استوار بر استفاده از زور و فشار بطور نهایت تکا ندهنده و فحیح تبارز میکند: در اختطاف و اسیر نمودن اسیر گرفتن.

تا سال ۱۹۵۱ اینگونه وقایع فحیح جنایی در آلمان هرگز بوقوع نیبوسته بود. در دستگاه معیاری جنایت شناسی (کیپینالو جی) آلمان در آن زمان اینگونه جرایم و جنایات طوری تمثیل و نگاشته شده بود که گویی در ساره وقوع جنایت در سیهاره دیگری قلم فرسای شده باشد:

خدمات



یکی از مراکز صحتی

مردمان کشور ما که در نقاط دور دست مملکت زندگی میکنند در پهلوی اینکه از سایر نعمات زندگی محروم اند از صحت و صحتمند ی نیز برخوردار نبوده وقتی نیاز مندی به طبیب و دوا پیدا مینمایند جز صبر چیز دیگری در اختیار ندارند و جز آنکه به سرنوشت تسلیم شوند چاره ای نمی بینند .

این عده کسانی اند که همه عمر با امراض مختلف مثل ملاریا یا چیچک و غیره دست و گریبان بوده و آنهم که ازین ورته زندگی جان سلامت می برند جز مو هبت الهی نمیتوان چیز دیگری به آن نام داد.

دولت بادر نظر داشت این همه مشکلات و احتیاجات مردم پلان خدمات صحتی اساسی را مد نظر گرفته تا با نظر داشت شرایط محیطی جغرافیایی و غیره در مرا حل نخست امور وقایوی تو جه کرده و امور معالجوی رابه آن عده امراض ضحیکه چندان مهم نباشد در مرا کز صحتی تحت تدایوی گرفته شده و در غیر آن به مراکز ولایات ارسال نماید .

بناغلی وهاب زاده رئیس طب وقایوی وزارت صحتیه ضمن مصاحبه نی این مطالب را بیان داشته و چنین به سخنان خویش ادامه داد:

قسمیکه تذ کس بعمل آمد در مراکز صحتی اساسی تو جه بیشتر به امور وقایه امراض میشود طوریکه اگر بصورت اساسی یک منطقه وقایه

شود نیازی به معالجه نمی داشته باشیم .

از بناغلی وهاب زاده می پرسیم وظایف عمده مراکز صحتی اساسی چیست ؟

قبل ازینکه وظایف عمده مراکز صحتی را بیان دارم اجازه دهید بگویم که چرا خدمات صحتی اساسی رویکار آمد و روی کدام علت با چند مرض مجادله میکنند .

خدمات صحتی اساسی در اکثر ممالک رو به انکشاف تقریبا بیست سال قبل مخصوصا در حوزة جنوب شرق آسیا - هند و شرق افریقا آغاز یافته و جز پرو گرام های سازمان صحتی جهان گردید .

چون این پرو گرام خیلی ارزان و مفید است ازینرو بزودترین فرصت از طرف اکثر کشور های جهان قبول و تطبیق گردیده از نگاه اقتصادی در همه جا ثابت شده که طب وقایوی به مراتب ارزانتر از طب معالجوی است با آنهم مجا دله بر علیه یک مرض ووقایه مردم از شر همه امراض و تعقیب و تفتیش آن در هر وقت و در همه جا یک مصرف گزاف و پسر سونل زیاد را ضرورت دارد ازینرو بعد از مجادله علیه یک مرض و پایان آوردن گراف آن تنها مراکز صحتی در آنجا تاسیس و همیشه متوجه آن است تا در صورت بروز علایم همان مرض به مراکز عمده اطلاع داده مشکلات را با مراکز در میان گذارند .

در افغانستان در مرا حل ابتدائی مبارزه و مجادله علیه امراض ملاریا چیچک قی و اسهال آغاز یا فته و اولین مرکز صحتی دهاتی را در ولسوالی دوشی مر بوط ولایت بغلان شروع به فعالیت کرد و هم اکنون در سر تاسر کشور (۹۸) مرکز صحتی اساسی موجود است که وظایف عمده ای این مراکز عبارت است از:

- ۱- بمنظور بوجود آوردن یک جامعه صحتمند باید از صحت طفل و مادر یاد آور شد.
 - برای وقایه صحت این دو گروپ پر و گرام طفل و مادر حق اولیت داده شده .
 - تعلیمات صحتی به منظور تنویر اذهان و آشنایی بیشتر مردم و سهم گیری فعال ایشان در قسمت پیشبرد پرو گرام های صحتی .
 - انسجام بخشیدن پرو گرام حفظ الصحه محیطی مخصوصا تهیه آب آشامیدنی صحتی به همکاری مردم و همچنان دفع کثافات .
 - احصا ئیه حیاتی یعنی تولدات جدید و وفیات .
 - مراقبت از بروز واقعات امراض ساری و جلوگیری از تکثیر آن .
 - امور معالجوی آن عده اشخاصیکه نیاز مندی به تدایوی داشته باشند .
- باید گفت که فعلا ما از نگاه کمیت دارای ۹۸ مرکز صحتی میباشیم ولی اگر در اصل ببینیم جزء نام در اکثر آن چیز دیگری وجود ندارد در



مرکز صحتی

صحتی اساسی



و حالا آنرا به سه سال از دیا د بخشیده اند تعداد شاگردان برای ۹۸ مرکز صحتی در نظر گرفته شده فارغ التحصیل گردند دران وقت شاید ما ۲۰۰ مرکز صحتی داشته باشیم که باز هم به کمبود برسوند احتیاج حس خواهد کرد. طرز تدریس نیز با محیط و احتیاجات محیطی ما توافق نداشته بلکه کتبی تدریس میشود که راسا یا از فرانسه و یا از یک کشور دیگر ترجمه شده و برای کسانی که می خواهند در آینده در اطراف خدمت کنند تعلیم داده میشود و آنها هم باید بخوانند. از مشکلات عمده ای که قبلا هم از آن یاد آور شدیم همانا حاضر شدن اکثر اشخاص برای خدمت گذاشتن در نقاط دور از مراکز شهر است در حالیکه وزارت صحتیه خواسته تا بعد از گرفتن کانکور در مکتب رو غتیا بالی یا نرس سنگ شمارد بگیرد باز هم این مشکل ما حل نشده خواهد ماند زیرا باز هم معلمین کابل و یا مراکز و لایات

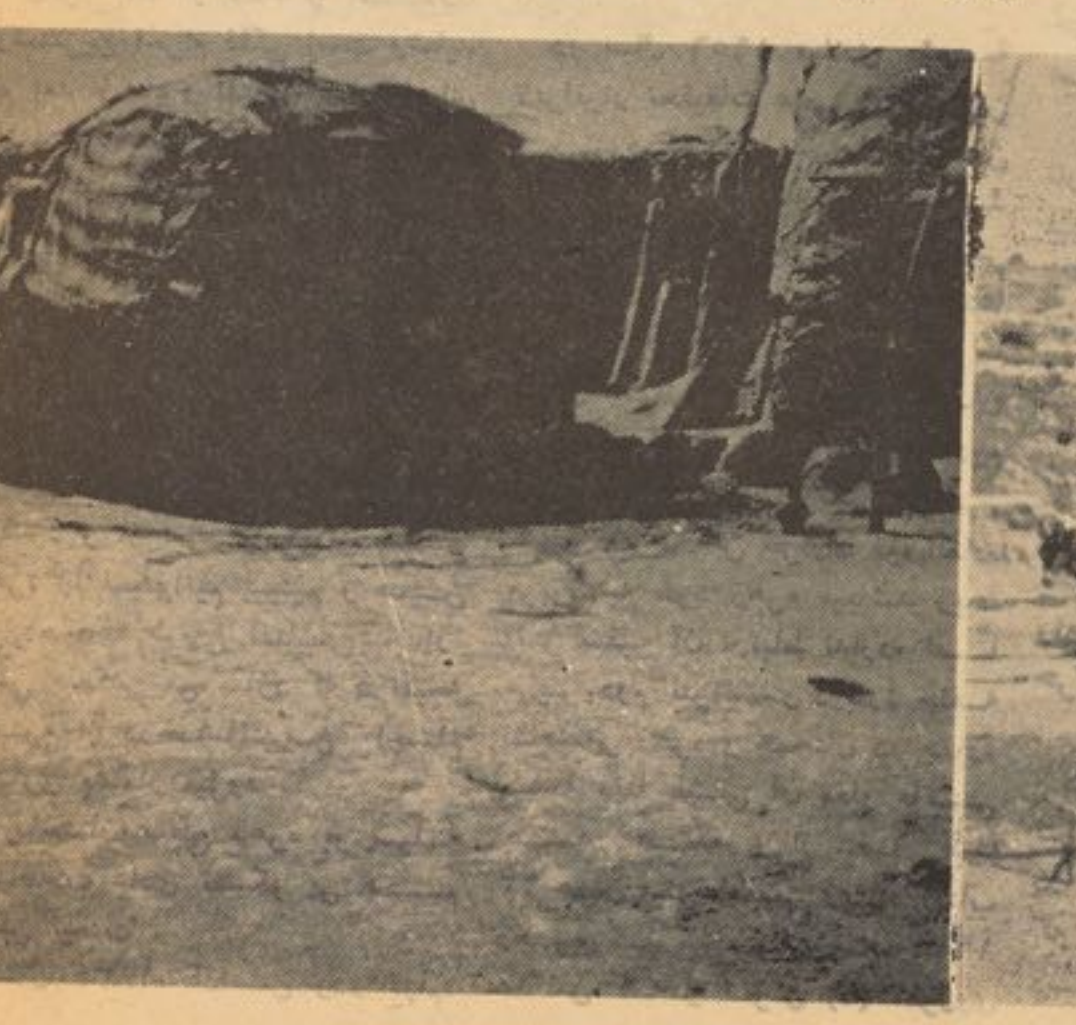
دران کامیاب شده و شامل می - بشوند و وقتی هم که فارغ التحصیل شدند به جای که احتیاج است نمیروند و با هزار بهانه از رفتن به جاهای دور ابا می ورزند . - مگر شاگردان اطراف لیاقت ندارند ؟... - سوی تعبیر نشود! شاگردان کابل و سایر بهتر بدست دارند در حالیکه اطراف ازین همه وسایل بی بهره اند از جا نسی بسیار از نقاط دور دست کشور ما دارای لیسه نیستند و از جانبی وقتی کانکور گرفته میشود اکثریت اطرافیان ما نمی توانند خود را به کانکور برسانند - در مورد رفع این مشکلات چه تجویزی گرفته شده ؟

- درین مورد سه تجویز اتخاذ شده این سه تجویز عبارت اند از اینکه : اولاً اشخاص صیغه در مورد طب و قایوی تحصیل کرده اند بدون آنکه به عسکری سوق داده شوند باید مثل معلمین یک مکلفیت شش ساله کار را باید داشته

یک مرکز اساسی صحتی

باشند تا از یکطرف مشکل کمبود حل شود و از جانبی وقتی شش سال را یک نفر در یک مسلک بگذراند ناگزیر با آن انس گرفته و آنرا نمی تواند ترک گوید.

دو مین تجویز عبارت از از دیاد معاش برای این عده از اشخاصیکه درین راه مصروف فعالیت اند . سومین آن همانا اعمار محل رهایش است برای پرسونل مراکز صحتی تا در هر جائیکه باشند از مشکلات بی خانگی در امان باشند که این تجویز از طرف دولت قبول شده



نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

سخنی چند در باره تقویم و تاریخ

لطفاً تصحیح کنید

در سطر آخر صفحه ۲۴ شماره گذشته بعد از عدد ۱۸ کلمه عقرب را اضافه کنید تا ۱۸۱ عقرب شود که هنگام عبور عطارد از مقابل آفتاب است .

که مدت حرکت وضعی زهره را پیدا کنند و آن عبارت از مدت ۲۴۳ روز به سمت حرکت عقربه ساعت می باشد یا عبارت دیگر مخالف سمت حرکت تمام سیارات دیگر و حرکت انتقالی خودش است اما این حساب هنوز قبول عام نیافته است .

همین تحقیقات نشان داده است که هر قسمت زهره تقریباً باندازه ۵۸ روز زمین روشن و ۵۸ روز تاریک می باشد و سرعت اتموسفیر آن نیز آنقدر قوی است که حرارت سمت روشن را به سمت تاریک می رساند .

سریخ ستاره جنگ :

کره زمین دو همسایه دارد یکی در سمت آفتاب که نامش زهره است و مختصر آشنایی با آن پیدا کردیم ، دیگری در جهت عکس زهره و آن عبارتست از مریخ که اکنون باب آشنایی با آنرا باز میکنیم .

مریخ سیاره ایست سرخ رنگ بقطر تقریباً ۶۷۹۰ کیلو متر که در هر پانزده تا هفده سال یکبار بزمین نزدیک میشود و نزدیکترین فاصله آن از زمین ۵۶ میلیون کیلو متر است و دورترین فاصله اش پانچهار صد میلیون کیلو متر می رسد مدار مریخ بدور آفتاب ، بشکل بیضوی بسیار طویل است و ازین سبب فاصله اش از آفتاب از ۲۰۶ میلیون و پنجاه هزار کیلو متر تا ۲۴۹ میلیون کیلو متر تغییر میکند و فاصله متوسط آن ۲۲۸ میلیون کیلو متر می باشد .

و مریخ (۵) امریکا به زهره رسیدند یک نمایش علمی بین المللی در سطح زهره صورت گرفت .

ونوس ۴ نظر باینکه ماموریت داشت یک آلت علمی را با پراشوت در سطح زهره بگذارد ، بسیار جالب توجه بود ، این آلت علمی ۷۵ دقیقه بعد ، حرارت کره زهره را ۵۰۰ درجه فارنهایت ثبت کرد و اطلاع داد اما نتوانست معلومات دیگری مخابره کند ، بعد از تحقیقات زیاد تر معلوم شد که هنگام مخابره درجه حرارت زهره هنوز بیست میل دیگر تا سطح اصلی زهره فاصله داشته است .

مریخ پنجم بطرف قسمت تاریک زهره در جایی که ۶۰۰۰ میل از سطح کره مزبور فاصله داشت رسید و اگرچه آنها نمیتوانستند از ساحه مقناطیسی زهره چیزی کشف کنند ولی اطلاع داد که اتمو-سفر زهره از کار بن دای اکساید تشکیل یافت و تقریباً صد برابر فشار اتمو سفیر زمین در سطح بحر بالای سطح زهره فشار وارد میکند .

حرکت وضعی :

در باره حرکت وضعی زهره ، دانشمندان بوسیله تلسکوپ نتوانستند چیزی کشف کنند اما در چند سال اخیر بوسیله راداری که با بزرگترین وقوی ترین دستگاه های فرستنده و گیرنده و کمپیوتر مجهز بود موفق شدند

دو منجم امریکایی ادعا نمودند که درطیف سیاره زهره گاز کربونیک کشف کرده اند اخیراً در نتیجه یک سلسله تحقیقات علمی سپکترو سکوپیک که از سطح کره زهره بعمل آمده است معلوم شده که در اتمو سفیر زهره کاربن دای اکساید وجود دارد ، ضمناً دانشمندان با استفاده از یک تلسکوپ قوی که در بالون نصب کرده به ارتفاع بیست میلی زمین قرار داده بودند معلوم گردید که در سطح کره زهره یک مقدار بخار آب نیز وجود دارد .

در سال ۱۹۵۶ میلادی مؤسسه لابراتوار تحقیقات علمی درواشنگتن ادعا نمود که درجه حرارت این سیاره ۶۰۰ درجه فارنهایت می باشد که تقریباً ۱۲۵ درجه فارنهایت کمتر از درجه حرارتی است که قبلاً ادعا شده بود .

در سال ۱۹۶۲ دانشمندان امریکایی آلتی برای مریخ دوم ساختند که بعد از پرتاب مریخ نشان داد که این حرارت فوق العاده مربوط به خود زهره می باشد و به اتمو سفیر آن ارتباط ندارد ، اما مریخ دوم نتوانست درباره حلقه تشعشعی زهره و همچنان در باره ساحه مقناطیسی آن معلوماتی بد هد و از فاصله ۲۲ هزار میلی قسمت رو به آفتاب زهره گذشت در سال ۱۹۶۶ هنگامی که ونوس (۴) شوروی

زهره را ستاره عاشقان و زیباییان و هنر مندان پنداشته اند و بهمین سبب در ادبیات کهن ما از آن به رامشگر چرخ و بر بط نواز فلکی و رقاصه انجم و غزل سرای اختران و القاب و صفاتی ازین قبیل توصیف و تعبیر نموده اند .

بنام دری زهره ، ناهید و نسام یونانی آن ونوس است که پیکر تراشان یونان و روم مجسمه های زیبایی از سنگ بنام او تراشیده اند .

از دور میبرد دل . . .

زهره بعد از ماه و آفتاب ، روشنترین اجرام فلکی است و شاید هم بعد از ماه و آفتاب تنها ستاره ای باشد که شعرا در وصفش پیش از دیگر ستارگان داد سخن داده اند . ولی با این حال اگر آنرا از نزدیک مشاهده کنیم کره ایست که «از دور میبرد دل و نزدیک زهره را» و این بدان سبب است که سطح آن بایک اتموسفیر سفید و ثقیل و مسموم پوشیده شده که مانع دیدن سطح آن میشود و از آنرو ما هرگز سطح زهره را نمیتوانیم ببینیم و همین ابر است که شعاع آفتاب را باندازه کافی منعکس می سازد که در نتیجه زهره از درخشانترین اجسام سماوی بشمار میرود .

ساختمان سطح زهره بوسیله مشاهدات عادی تلسکوپ می ممکن نیست . در سال ۱۸۳۴ ، آدامس ودو نهاد ،



کره مریخ با چشمها یادریا هایش

حرکت انتقالی مریخ در مدت ۶۸۷ روز زمین صورت میگیرد و حرکت وضعی آن در مدت ۲۴ ساعت و ۲۷ دقیقه است یعنی سال آن برابر یک سال و ده ماه و ۲۲ روز زمین و شبانه روزش تقریباً با اندازه شبانه روز زمین است. وزن آن از وزن زمین ۹ بار کمتر است و جرم مخصوص آن ۳۸٪ یعنی کمتر از جرم مخصوص زمین است.

زاویه بین محور و سطح مدار آن ۶۵ درجه است (زاویه زمین ۶۶٫۳۳ درجه است) پایین سبب در مریخ هم فصول مانند فصول زمین وجود دارد اما در پهلو تغییر فصول تغییراتی هم در سطح آن بوجود می آید بدین قرار:

در قطبین مریخ دولکه سفید دیده میشود که آنها را کلاههای قطبی می نامند. این لکه ها متناوباً تغییر میکنند باین ترتیب که از آغاز فصل بهار مریخ کلاه قطبی شمالی بتدریج کوچک میشود و در اواخر تابستان به نهایت کوچکی میرسد و باز در فصل زمستان همان کلاه بزرگ میشود. همین وضع در کلاه قطبی جنوبی نیز صورت میگیرد اما بفاصله ۲۴۰ تا ۳۶۰ روز.

دانشمندان حیات و نجوم از «سفیدی و زیاد و کم شدن متناوب این لکه ها حدس زده اند که این کلاههای قطبی برف و یخهایی است که در قطبهای مریخ وجود دارد که در تابستان بعلاست ذوب شدن کوچک میشود و در زمستان بعلاست بارش برف بزرگ میگردد. اگر این حدس درست باشد می توان گفت که کلاههای قطبی مریخ مانند یخبندان دو قطب زمین میباشد. اما بین این دو یخبندان تفاوتی وجود دارد باین معنی که یخهای قطبین زمین کاملاً در تابستان آب نمیشود ولی لکه های سفید قطب جنوب مریخ گاهی کاملاً از بین میرود بنابراین باید کلاههای قطبی مریخ قشر نازکی از یخ و برف باشد.

علت سرخی مریخ: تقریباً پنج هشتم سطح مریخ سرخ رنگ است و ما هم که با چشم

غیر مسلح مریخ را سرخ میبینیم بهمان سبب است. اقوام قدیم نیز مریخ را بسبب همین رنگ سرخ ستاره جنگ نامیده بودند در ادبیات مانیز به آن بهرام خون آشام و نامها و تعبیراتی ازین قبیل داده شده است بهرحال بعضی از علمای حیات گفته اند سرخی زمین های مریخ از آنسبب است که مانند ریکزار های افریقا دارای ریک و شن سرخ میباشد. این فرضیه را مساله انعکاس ۱۵ درصد نور خورشید از سطح مریخ، تایید میکند زیرا قابلیت انعکاس ریکزار های زمین نیز تقریباً بهمین اندازه است (۱۶ درصد).

چمنزار های مریخ:

اگر بادور بین قوی بطرف مریخ نگاه کنیم، سطح آنرا سرخ میبینیم ولی در گوشه و کنار آن قسمتهایی برنگ سبز و آبی نیز خوا هم دیده

سابقاً حیات دانهای اروپا، این لکه های سبز و آبی را دریا تصور میکردند و برای اینکه هر قسمت آن از دیگری مشخص باشد، برای هر یک از دریاهایی که تخیل نموده بودند نامی انتخاب کرده بودند مثلاً دریای ریگ، خلیج صبحدم، دریای آفتاب، خلیج نصف النهار، دریای پتیا و غیره، اما منجم معروف فرانسوی فلا ماریون که شهرتش در عالم حیات و نجوم فراوان است در ضمن مطالعات و بررسی های خود دریافت که رنگ بعضی ازین دریاها در هر فصل تغییر میکند

ابتدا سبز یا آبی است، بعد از مدتی زرد میشود و سر انجام رنگ نسواری بخود میگیرد و بعضی دیگر در تمام سال برنگ سبز باقی میماند، ازین رو حدس زد که آن قسمتها که تغییر پذیر است جنگلهای مریخ و آنچه تغییر نمیکند چمنهای آنست اما این نظریه هم قبول عام نیانته است اگر چه وجود اکسیجن در مریخ ثابت شده و بنابراین وجود نباتات را در مریخ نمیتوان یکباره نفی کرد و بهرحال تقریباً همه حیات دانها معتقدند که در مریخ آب، اکسیجن و گرما بقدر کافی وجود دارد و الله اعلم.

اقمار مریخ:

در چند شماره قبل گفتیم که بعضی از سیارات دارای توابعی بنام قمر (ماه) میباشد که از آنجمله یکی زمین خود ماست و ماه آن را می شناسیم. مریخ هم دارای دو قمر میباشد که هر دو در سال ۱۸۷۷ تو سط منجم امریکایی بنام هال کشف شده است.

هال، نام یکی ازین دو ماه را فوبوس (ترس) و نام دیگر را دیموس (دهشت) گذاشت و درین نام گذاری از اثر مشهور هومر شاعر قدیم یونان بنام ایلیاد، الهام گرفت، در ایلیاد افسانه ای مربوط به مریخ ستاره جنگ یا بعقیده یونانیهای قدیم رب النوع جنگ، وجود دارد

که در ضمن آن از قصد مریخ برای فرود آمدن بزمین جهت گرفتن انتقام پسر مقتول خود آسکاف یاد شده است و مریخ در آن هنگام به دو معاون خود فوبوس و دیموس امر میکند که اسبها را زین کنند و خودش به پوشیدن لباس جنگ مشغول میشود.

ما همای مریخ خیلی کوچک هستند، قطر فوبوس فقط ۱۵ کیلو متر و قطر دیموس ۸ کیلو متر است مدت گردش آنها بدور مریخ نیز خیلی کم است، دیموس در طرف ۳۰ ساعت و ۱۸ دقیقه و فوبوس در مدت ۷ ساعت و ۳۹ دقیقه یکبار بدور مریخ گردش میکنند.

(لطفاً بقیه این بحث را در شماره آینده بخوانید).



«صحبت را چندر کمار پیرامون

ستاره‌های همبازیش»

مترجم : مهدی دعاگوی

آوازه مردم در مورد علاقمندی او نسبت به

سایر بازیگران کاملاً بی اساس است.

چرا او را تاجر هنر همیشه میگویند

بامینا برایش گفتم من از جمله اراد تمندان شماستم از بخت خود فوق العاده راضی استم که موقع هنر نمایی را در جوار شما پیدا کردم مینا زن نهایت بزرگواری و همدرد بود او صاحب دانش بخصوص بود که از او چیزهای زیادی فراگرفتم قدرت بی نظیر در ادای دیالوگ و تحلیل صحنه‌ها و جملات و مخصوصاً اشعار داشت عقیده من است که نظیر مینا کماری سینمای هند ستاره پیدا نخواهد کرد.

نکته :

بازیگر نهایت معصوم و زحمت کش است در آغاز کار او را مینا- کماری کوچک لقب داده بودم ولی همینکه نقش‌های مهم و عمده را ترک و برای ایفای نقش‌های کلیمری سعی خود را مینول داشت هنرش هم روزی روزی وسقوط رفت درغیرآن اگر باهتان احساس که کارش را شروع ننوده بود به پیش میرفت حقیقتاً مینا کماری کوچک از خودش میساخت.

ملاحظاتی :

ستاره نهایت ذکی- زیرک بادرك فهم است و لسی در او یک مریضی مد حش مطالعه شده و آن اینکه نه در دوستی و صمیمیت خود با اشخاص وفادار و ثابت قدم است و نه در بدبینی و مخالفت خود او با همه درچوکات کار و وظیفه دوست زودنون

محبوب خان در فلم (مدر اندیا) موقع دادند که هر دو فلم از نگاه کیفیت هنری و قسما از لحاظ بازار و مارکیت در ردیف اول واقع شد از آن بعد کار آسستی را ترک کرد و بحیث بازیگر اول فلم‌ها در سینمای هند خود را معرفی نمود راجندر در مورد همبازهای خود بعد از بیست و سه سال صحبت میکند.

گیتا بالی :

اولین میروشین که با او مقابل شدم گیتا بالی بود هر وقتی خاطره اش ظهور میکند قلبم بشدت میزند او مرا برادر گفته بود و من هم پیاس خوبی‌های که داشت با او خواهر بزرگ خطاب میکردم - بزرگترین نقطه تاریک که در زندگی من نسبت به گیتا بالی موجود است ردخواهش نهایت صمیمانه اوست که از من تقاضا کرد درفلم شخصی او بحیث هیرو ظاهر شوم ولی من پیاس اینکه او را خواهر گفته بودم از قبول نقش فلمش معذرت خواستم و روی همین عقیده تقاضای مکرر او را نیزیرفتم.

مینا کماری :

قسمتیکه از همبازی با دلپ صاحب خوش بی‌حد و حصربرایم دست‌داده بودهمینکه درفلم (چراغ کپانروشی کپان) بامینا کماری مقابل شدم بی اندازه مسرور بودم دراولین برخورد

فلمبر داری فلم (جوگن) که دلپ کمار بحیث هیرو دران هنر نمایی میکرد موقع یافت تا در يك صحنه کوچک فلم نقش را ایفا نماید او از یکطرف دقیقه شماری برای چنین لحظه داشت و از جانب دیگر برای اولین بار در فلمی ظاهر میشد که محبوب ترین هنر پیشه سینمای هند دران هیرو بود چون راجندر کمار بقدر کافی خجالتی و مضطرب بود جلو کمره مثل برگی که به شاخه درخت بلرزد میلر زید ولی دلپ کمار همینکه احساس کرد فوراً بشیوه صمیمانه حرف زد که او را آماده جلو کمره ساخت.

نقش راجندر کمار در فلم (جوگن) مورد قبول واقع شده و در فلم بعدی که (وچن) نام داشت رویل صاحب او را بحیث هیرو معرفی کرد فلم وچن بی اندازه موفق شناخته شد و با تکای همین موفقیت (شانانوام) وی را در فلم (طوفان اور دیا)

صحبت از روز کار پیشین است روز کاری که فقط سو داو فکر بازیگری درفلم‌ها در کله راجندر کمار جوش میزد او توسط يك سفارش خطی به شاعر مشهور فلم‌های هندی معرفی شد بعد از اینکه بازیگران فلم‌ها مدتی با کمره بسویش دیدند و طنز و کنایات بیدریغ خود را بوی تحویل دادند سر انجام بانر توجه راجندر کمار شش بحیث استانت داتر کتر رویل صاحب پذیرفته شد و اولین فلم را که بحیث استانت داتر کتر شروع نمود (سکاهی) نام داشت که پریم نات و ریحانه هیرو و هیروئین فلم بودند.

در این فلم بقدر کافی زحمت کشید و شب و روز را نا شناخته بکار پرداخت تا آنکه در فلم‌های (ساقی- پاکت‌ها ر - شکوفه لهرین - تیر انداز) رویل صاحب از او بحیث همکار و معاون داتر کتر استفاده کرد راجندر کمار در جریان

و مشفق است و در خارج از دایره کارها هیچکس نیست .

وجنتی مالا :

این بازیگر از خود راضی و مغرور است باوصف اینکه دانشر نهایت

ورزیده و ماهر است در یکی از فلم ها هنگامیکه من در آنای دانش دست و پاچه شدم بعوض اینکه با من همکاری کند راهش را گرفت و رفت و بدانش دایر کتر گفت هر وقتی که

آماده شد بمن اطلاع دهید در حالیکه خودش بوجه بهتری می تواند نسبت مرا راهنمایی کند.

وجنتی مالا خود را فوق تر از دیگران تصور میکند از اینرو تصمیم گرفته بودم با او دیگر همبازی نشوم ولی وقتی برادرکو چکم (نریش کمار) مقدمات فلم (گنوار) را چیده و رسا وجنتی مالا قرار داد را تکمیل نموده بود بیاس اینکه کار بردارم اخلاص نشده باید بایی میلی تمام فلم را بپایه تکمیل رسانیدم اگر در مورد خود خواهی غلو آمیزش صحبت نشود در قسمت تمثیل و مخصوصا دانش ستاره موفق سینما هند بود ولی این او اخر که کار دا نرکت را پیش گرفته تا آنجایی که او را می شناسم در اینکار موفق نخواهد شد

سادهنا :

ساد هنا ستاره خوش مزاج - لطیفه گوی مزاج پسند و صاحب طبع نهایت ظریف است ساد هنا را در فرصتیکه مصروف بازی در فلم طلاق سال ۱۹۵۸ - بودم برای اولین بار شناختم ساد هنا وقتی فلم (لف ان شمله) را تکمیل کرد و از نگاه مارکیت و بازی درخور توجه واقع شد.

در فلم «میری محبوب» وقتی لباس عروسی پوشیده بودم مادر ساد هنا گفت: - خدا کند ساد هنا مثل تو شوهر کند خندیدم و گفتم من زده بخت استم که ازدواج کرده ام و رنه شانس خود را عوض میگردم تا آرزوی تان برآورده میشود.

حقیقتی که وجود دارد اینست که ساد هنا ستاره نهایت خوب سنگین و علاقمند بکار های محوله میباشد.

شر میلا تاگور :

چندانی او را نمیشناسیم ولی تا آنجائیکه او را شناخته ام او ستاره عاقل و با فہم است.

سایره بانو :

سایره چون تحصیلات خود را در انگلستان تکمیل نموده از اینرو در مغز و ذهن او خصوصیات انگلیسی ها جوش میزند بعد از اینکه فلم (جنگلی) آوازه پیاورد بسوی اصلیت خود متمایل شد در آغاز رومان عشقی ما را بسیاری از مردم بشکل افرواهی زمزمه میکردند ولی حقیقت امر چنان نبود زیرا سایره بعد از مدت کوتاهی اقامت در هند شهید ا متایل بدلیپ صاحب بود چنانچه عروقتی صحبت ما از دایره کار هنری بیرون میشد توصیف دلپ صاحب را آغاز میکرد و میگفت اگر يك بار با دایپ صاحب همبازی شوم ایمان دارم کلامه باز یگران را دلپ صاحب فراموش خواهد کرد و بعنا او ثابت کرد که صاحب چنان قدرتی بود بعد ازنا مزی دلپ و سایره روی اخلاصی که بهنر دلپ کمار داشتیم اولین کسی بودم که این دورا دعوت کردم اکنون افروا است که سایره بانو با من در يك فلم ظاهر نخواهد شد این سخن قطعاً حقیقت ندارد بلکه زمینه چنین میسر نشده است .

بقیه در صفحه ۵۸



راجندر کمار با راکی



راجندر کمار باهما مالینی

روزنامه ای بسوی تاریخچه

محسن خان گرم شده بود می خواست حرف بزند. من هم همین را میخواستم. پر سیدم :
- عمه مرا کجا دیدید؟ چطور او را می شناختید؟

- این قصه سر دراز دارد دستش در فضا نیم قوسی رسم میکند و میگوید :
- از این حرفها بگذریم من حوصله ندارم. چرا باید از عمهات حرف بزنیم؟ چرا باید از پدرت شتابان ده میگویم :

- اگر حوصله ندارید، همه آن چه را که میدانید بگویید، بهتر است، خلاصه اش کنید فهمیدید یا خلاصه، خلاصه.

بدون شك، خواهش والتما سی در لحن و صدایم هست که محسن خان چشمان نیم بسته اش را از هم باز میکند، دو سه بار مژه هایش را روی هم می فشارد و بعد میگوید :
- یعنی حتما باید بگویم؟
زبانم میگیرد :
- حتما ... باید .. میگویم :
- بلی حتما !
- خیلی خوب!

آنوقت سگرت د یگری آتش می زند، و آنرا میان انگشتان لرزانم میگیرد و میگوید :
- بسیار خوب، میگویم راستی تو از من چه پرسیدی؟
- عمه مرا از کجا می شنا سید؟
چطور ...

ها عمه ترا .. ولی این زن عمه تو نیست، خواهر خوانده پدرت است .
خواهر خوانده پدرت هم نیست در حقیقت معشو قه پدرت است، یعنی معشو قه پدرت بود .
سر تا پایم سست میشود و بانا باوری میپرسم :

- چه گفتید؟ معشو قه پدرم !؟
محسن خان با بیحوصلگی می گوید :

- بلی معشو قه پدرت، مثلیکه از این حرف زیاد خوشت نیامد ...

یادداشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

بگذریم، بهتر است اصلا در این مورد حرفی نزنیم .

- نه، باید حرف بزنیم، شما وقتی پدرم را نمی شناختید، چطور فهمیدید عمه، معشو قه پدرم بوده است؟

محسن خان تعادل خودش را از دست میدهد میخواهد بیفتد که من بازویش را میگیرم و میپرسم :

- حالتان خوب است؟
- حالم ...؟

خنده ای میکند، خنده ای صدا دار بعد میبرسد .

- خیال میکنی من مست هستم؟
ها؟ ..
میگویم :
- نه، شما مست نیستید .

- پس چه؟ چرا میپرسم حالم خوب است یا نه ...؟ لیلا اتو خیال میکنی ...

- من هیچ خیالی نمیکنم، فقط میپرسم ...
- فقط میپرسم عمه معشو قه پدرت بوده یا نه؟
سرم را تکان میدهم .
میگوید :

- بسیار خوب، این را برایت می گویم، میگویم که عمه و پدرت روا بطی داشته اند، من این زن، عمهات را چندین سال است می شنا سم، از آنوقتیکه بخانه شما آمد، حتی پیشتر از آن .

پوزخندی میزند :
- میدانی چطور؟ عمه، نسبت دوری با من دارد، از طرف پدر یا مادر، نمیدانم، در هر حال من او را

می شناسم. تا وقتی خانه شما نیا مده بود، ماه یکی، دو بار خانه ما میامد، وقتی قدم بخانه شما گذاشت این رفت و آمد کم شد و پدرت او را در انحصار خود در آورد .

ظاهرا خواهر خوانده پدرت بود، چون عمه نه پدری داشت و نه مادری، هر دو یشان مرده بودند و این برای پدرت فرصت خوبی بود ...

سکوت میکند، نگاهش حویلی را دور میزند و سگرت دیگری روشن میکند، ظاهرا تسلسل خاطرا تشش را از دست داده است و من برای اینکه کو مکش کنم، میگویم :

- خوب وقتی عمه، بخانه ما آمد...
لبختد تمسخر آمیزی لبانش را از هم باز میکند و موذ یانه چشم در چشم من میدوزد و میگوید :

- بلی وقت خانه شما آمد، آرزوی پدرت هم بر آورده شد .
- چه آرزویی؟

- آرزوی اینکه، عمه را در اختیار داشته باشد، ظاهرا دیگران خیال میکردند پدرت او را خواهر خوانده است، در حالیکه حقیقت غیر از این بوده و پدرت به این زن به عمه خوانده تو و خویش بسیار دور ما، قول داده است . با او از دواج کند.

اما این از دواج هرگز صورت نگرفت و هرگز پدرت حاضر نشد اینکار را بکند و این زن ناچار در خانه شما ماند بی آنکه امیدی برای آینده داشته باشد و یا مثل همه دختر های دیگر طرحی برای سعادت آینده اش بریزد، سعا دتی که پدرت

از او گرفته بود و دیگر باز گشتنی نبود .

محسن خان، باز هم میخو است حرفی بزند که من دیوانه وار جیغ کشیدم :

- این يك دروغ است، دروغ بزرگ . پدرم مردی نبود که ... از قهقهه محسن خان صدا در گلویم شکست، قهقهه آکنده از بی اعتنائی و تحقیر بود :

- میتوانید، از خودش بپر سید بپر سید که پدر تان با او چه کرد؟ چگونه زندگی او را به تباهسی و بد بختی کشا ند؟ این تنها او نیست ...

ناگهان ظلمت و تاریکی مرا در میان گرفت و سیا هی روی چشمانم پرده کشید، هنوز صدای محسن خان را می شنیدم که حرف میزد هنوز می شنیدم که از عمه و از پدرم حرف میزد، اما من چیزی نمی فهمیدم، انگار که صدایش از دور از خیلی دور به حویلی میرسید و بعد بگوش من میرسید، میخو ستم همه این حرفها را بشنوم و معنای شان را درک کنم اما نمیتوانستم، سیا هی آن چنان بر من و بر وجود من و بر دور و بر من غلبه کرده بود که من در آن میان گم شده بودم. مثل کسیکه در چاه سیاه و تاریکی و بی پایانی سرنگون شده باشد من در ظلمت حرفهای محسن خان گم شده بودم، سرنگون شده بودم و خیال میکردم این تاریخها را با یانی نیست و هرگز راعی بسوی روشنایی ها ندارد. زنانو هایم که سست شده بود خم شد و دوران سرم مرا به يك پهلو غلتا ند، بعد از آن چیزی نفهمیدم .

نامام



بید تر از مرگ

نویسنده : جیمز مونرو

ترجمه : دکتر شهباز

از اینجا با ما همراه شوید

گریج عضو باز نشسته سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از گشته شدن معشوقش - تاسا - در یکی از ایستگاه‌های متروی لندن، انتقام او را می‌گیرد و سپس از شدت غصه به یکی از جزایر یونان آندراکی رفته نزد پدر خوانده اش سوافینو منزوی میشود. در همین وقت آقای لومیس که درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به جستجوی او برآمده با اصرار او را وادار میکند تا با خاطر صیانت منافع انگلستان در یکی از جزایر نفت خیز خاور میا نه ماموریت جدیدی را بپذیرد و از جان ناکسوس میلیونر یونانی و عسورش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده و به وسیله فریفتن آنان لغمانی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند.

همه به سالون رقص پر گشتند. چشمه دوم شامپانی نیز افتتاح شده بود. تمام کار سوتها، بارمن ها و خدمه مثل سنگ و فا داری بمجرد ورود خانم و آقای ناکسوس تا روی زمین خم شدند گاریرسون گفت :
- یکنفر دیگر هم است که مورد استفاده قرار بدیم .
گریج جوابی نداد ولی همینکه ناکسوس دست در دست فلیپا وارد شد گاریر سون چهره در هم کشیده باز به سخن درآمد :
- اوه : راستی گریج من تصور میکنم این باکرة گوستال از تو چندان خوشش نمی آید. گریج به فکر شیشه اسپد افتاده جواب داد :
- من با او مشغول میشوم ، تو این یکی را زیر نظر داشته باش .
در آن موقع مارک سوی ون رو بروی صاحب خانه ها رفته تعظیم کنان ادای احترام میکرد. گاریر سون بجواب گریج پرداخت :
- تو کاملاً راحت باش .
گریج پیش رفته با ناکسوس و فلیپا صحبت کرد و از آن ها راجع به پیا پرسید.
فلیپا جواب داد : الساعه می آید . می دانی مثل خواهر دوگانگی من لباس پوشیده است . بیچاره محبوبم بادیدن آتوضع از من خواهش کرد لباس دیگری بپوشم اما گفتم این غیر ممکن است . حوری ها تشبیهی گردش نمی کنند آیا اینطور نیست عزیزم ؟
فانکسوس جواب داد :
- آنچه تو میگوئی ، همان درست است . عزیزم . بعد بسوی گریج برگشته پرسید :
فضیلت بر نظیری است ، نیساجان ؟
گریج جواب داد :
سوفوق العاده است اما راستی تو فراموش کرده بودی پروگرام بازیها و تفریحاتی را که آن بالا اتفاق می افتد ، بمن بدهی .
فلیپا مداخله کرد :
... هر چه باشد آغاز میشود ، بیاید فوراً بالا برویم .
گریج گفت :
- خیر ، شما بامن بالا خواهید آمد .
ناکسوس اظهار داشت :
- فعلاً لازم نیست بالا برویم ، اولتو باید این کار را دوباره کنیم (باسر بطرف از دحام جهت که نزدیک می شد ، اشاره کرد) بعد چنانکه تو میل داشته باشی خواهیم کرد جان . ساعت ۲ شب همینجا باهم خواهیم دید .
گریج باسر اشاره موافقت کرد و بعد خودش به تنهایی بطرف طبقه بالا رفت .
در سالون در حدود پنجاه نفر دیده می شد ولی چنان بنظر می آمد که تن و بدن نیمه عریان و زیبای فلیپا همه را بیپوش کرده باشد . در آتیمیان يك خواجة حرامسرا و سرخ پوش را دیده میتوانست که با مرزی مجلس به لباس جارج سوم صحبت میکرد . بعد از میان تعدادی اتفاقا که پر از اکتورها و دانسرها بود عبور نمود که باوضعی مسخره و انسانهای قدیمی را تقلید میکردند و اگر بخند!

کنند، خوشم می آید . بعد بادست خودموهای او را کشیده سرش را بالا آورد و گفت : نگاه کن ! مرد باذقت سر شیشه را کشود و آنگاه بسوی گاریرسون پر گشته افزود :
- این حریف را محکم بگیر .
گاریر سون در ریک لحنه چنان مردک را گرفتار بازوان خود کرده امکان هر نوع حرکتی از او سلب گردید و گریج از او پرسید : چه نام داری ؟
- ینکی .
- ینکی ، تو از روغن شد آفتاب زدگی خوشت نمی آید ؟
- از زی دارم .
- در مقابل چنین روغنی البته هر کس لرزی دارد ، چه کسی این را در اختیار تو قرار داد تا بدون تعارف کنی ؟
گاریر سون خاموشی را حفظ کرد و گریج در حالیکه آواز خود را بلند کرده بود ، به او گفت :
- مقدار کمی از آن را روی لبه تخت خواب مالیدم ، آنرا سوخت . حالا زود باش بگوچه کسی آنرا بتو داد ؟
باز هم از کار سون صدائی بر نفاست و گریج در حالیکه محتوی شیشه را تسکین میداد گفت : بسیار خوب هر طور میل خورت باشد . ولی ینکی فریاد زنان اظهار داشت : نه ! نکند . راستش آنرا خانم آقای ناکسوس بمن داد .
- دروغ میگوئی . و شیشه را بیشتر بصورت او نزدیک کرد ، ینکی برای فریاد زدن دهان کشود اما بازوان گریج مثل مار دور گردن او پیچیده صدایش را خاموش ساخت و گفت :
- بیشتر ازین وقت ندارم ، ینکی ، برای آخرین مرتبه می پرسم چه کسی این شیشه را بتو داد ؟
گاریر سون در حالیکه صدایش میلرزید باز جواب داد : خانم آقای ناکسوس . بسطدا سوگند که او داد و گفت این محض يك شوخی است و بدن شمارا برونک آبی درمی آورد .
- پس برای چه تو اینقدر می ترسی ؟
- من گمی از آنرا روی يك کاغذ مالیدم و تا لیرش را دانستم .
دست گریج که شیشه را باخود داشت اینک روی تارک گارسون قرار گرفته و ارتعاش نشان میداد سوال کرد :
- ترا چه کسی استخدام کرده ، ینکی ؟
بجواب چه کسی گار میکنی ؟
- اسمش را نمیدانم ولی انگلیس ددشت اندامی است حتی خیلی گنده تر و بلندتر از تیسوس .
- آیا بتو گفته است چه باید بکنی ؟
- توصیه اش این بود که هر چه خانم ناکسوس بگوید ، اطاعت کنم ولی خود آقای ناکسوس ازین توصیه خبر نداشت .
- چه نوع اوامری را باید از خانم ناکسوس میگرفتی ؟

بوسیله شش بیلچه رانده میشد و در اولی آخر آن بیرق یونان وینس به چشم می خورد کم کم بساحل قصر نزدیک می شد و اریستودیس اول سلطان لغت و همسر زیبایش زیریک چتر رنگین ابریشمی نشسته و باراختی به چوکی های نرم و مجلسل قایق تکیه زده بودند .
گاریرسون ززمه کرد : این آدم يك دیوانه محض است .
گریج گفت : خیر ، هیچ هم دیوانه نیست بلکه او آدم مهم و بزرگی است . دشمنانش هم بزرگ اند و قماری که او میزند ، نیز بزرگ است .
- یعنی دوستان ینکی ؟
- فکر نمیکنم او شخصاً اینجا بیاید . آدم بزرگ و دقیقی است ولی افراد خود را خواهد فرستاد . کسانی را که سوی وی از آن ها حرف زده از نظر دور نداشته باش . پوسه را هم زیر نظر بگیر . اگر اینجا بیاید کسی را تادیب کنی . بیسرو صدا کارش را بساز امیدوارم موفق شوی . چند لحظه بعد در اینجا ضربه خاوند نخواهد رسید .
بعد نگاهی به قایق تشریفات که اینک به ساحل پهلو گرفته بود ، انگند .
کار کنان آن مثل عمله های قرن هجدهم لباس پوشیده بودند . آندری یوس که لباس یخن بسته در بر و کلاه سه گوشه بر سر داشت ، از دور مشخص میشد . گریج گفت :
اگر احتیاج پیدا کردی ، مرا نخواهی یافت از آندریوس کمک بگیر .
- بسیار خوب .
گاریر سون این را گفته يك سگرت روشن کرد و بنظر خود فرو رفت .
مسا فرآن قایق یکی بعد دیگر بساحل قصر پریدند و ساحل رفته رفته از دحام را بسوی خود می کشید ، گاریر سون گفت :
- این يك امر عادی است ولی اتفاقاً خیلی زیباست .

بسیار او گرد سپید تهیه میکردم .
- چند بار این کار را برای او انجام دادی ؟
- تا هنوز هیچ . ولی او خودش میدانست که هر لحظه بخواهد من این کار را برای او انجام داده میتوانم .
وقتی اظهارات او تمام شد ، اورگسترا نغمه جدیدی را آغاز کرده بود ، دست گریج لرزید و مایعی که بنام روغن شد آفتاب زدگی نامیده میشد روی سر و صورت گارسون ریخت ، گاریر سون پدیدت فریادی زد و بعد بیپوش روی زمین افتاد . گاریر سون بالحنی کمی وحشت زده گفت : قدری روی دست من نیز ریخت .
گریج تبسم کنان شاناه بالا افکند و گفت :
نترس ، هیچ چیز نیست و این واقعاً روغن شد آفتاب زدگی بود .
بعد نگاهی به گارسون که بیپوش پیش پای شان افتاده بود ، انداخت و گفت : باید جاکت و پتلون این مرد را بگیریم ، بپرداز می خورد .
گاریر سون پرسید : دست و پایش را به بندیم ؟
- نه احتیاجی نیست . ضرری از او متوجه کار ما نمیشود .
گاریر سون در زیر ماسک چهره اش درهم رفته بود . گریج همیشه عادت داشت هر کاری را خودش تصمیم بگیرد و اجرا کند و شاید هم همین علت بود که دوام زندگی او را در مقابل مخاطرات بشمار تضمین میکرد . گریج رفته افکار او را پاره کرد :
- وقتی هم بیپوش بیاید ، دست بفرار نخواهد زد خصوصاً که خواهد دید پتلون به پا ندارد .
نزدیکی های نیمه شب ، گریج و گاریرسون منتظر ورود ناکسوس بودند .
بوته از کدام جایی يك قایق مخصوص کارنیوال تهیه کرده بود . این قایق که

مقدار کمی از آن را روی لبه تخت خواب مالیدم ، آنرا سوخت . حالا زود باش بگوچه کسی آنرا بتو داد ؟
باز هم از کار سون صدائی بر نفاست و گریج در حالیکه محتوی شیشه را تسکین میداد گفت : بسیار خوب هر طور میل خورت باشد . ولی ینکی فریاد زنان اظهار داشت : نه ! نکند . راستش آنرا خانم آقای ناکسوس بمن داد .
- دروغ میگوئی . و شیشه را بیشتر بصورت او نزدیک کرد ، ینکی برای فریاد زدن دهان کشود اما بازوان گریج مثل مار دور گردن او پیچیده صدایش را خاموش ساخت و گفت :
- بیشتر ازین وقت ندارم ، ینکی ، برای آخرین مرتبه می پرسم چه کسی این شیشه را بتو داد ؟
گاریر سون در حالیکه صدایش میلرزید باز جواب داد : خانم آقای ناکسوس . بسطدا سوگند که او داد و گفت این محض يك شوخی است و بدن شمارا برونک آبی درمی آورد .
- پس برای چه تو اینقدر می ترسی ؟
- من گمی از آنرا روی يك کاغذ مالیدم و تا لیرش را دانستم .
دست گریج که شیشه را باخود داشت اینک روی تارک گارسون قرار گرفته و ارتعاش نشان میداد سوال کرد :
- ترا چه کسی استخدام کرده ، ینکی ؟
بجواب چه کسی گار میکنی ؟
- اسمش را نمیدانم ولی انگلیس ددشت اندامی است حتی خیلی گنده تر و بلندتر از تیسوس .
- آیا بتو گفته است چه باید بکنی ؟
- توصیه اش این بود که هر چه خانم ناکسوس بگوید ، اطاعت کنم ولی خود آقای ناکسوس ازین توصیه خبر نداشت .
- چه نوع اوامری را باید از خانم ناکسوس میگرفتی ؟

پوسه در آن جمع شنیده می شد و جمعی هم با باد بزن های نفیس شان بصورت یکدیگر زده می خندیدند و هزالی میکردند .
 تنها هارپ نواز در میان آنها بوظیفه خود جدیانه می پرداخت و مشغول نواختن یکی از آهنگهای باخ بود . ولی پوسه به آن قناعت نکرده فرمان داد : (نه نه - آهنگ نشاط انگیز بزن . هارپ نواز که فهمید پوسه از پارچه کلاسیک او چیزی نمی فهمد ، ظاهراً اطاعت کرد و به نواختن پارچه پرتغریبی آواز نمود .

گریج در حالیکه بانو سه نفر ملیس به لباس دزدان دریایی ناگزیر به تنه زدن شد بزحمت راه خود را گشوده مجدداً به بالکون برگشت . اینک تعداد مهاجمان تقریباً به دوصد نفر بالغ شده بود معذک اوناکسوس را خیلی زود پیدا کرد . حالا در دو سوی او دوحوری زیبا دیده می شد . پس بیاهم بدانها پیوسته بود ، گریج تگاهی بسوی پار افکند و ناگهان برجای خود میخکوب ماند و نگاهش نیز همانطور مستقیم باقی ماند . آنجا شخصی نظر او را جلب کرد که از سرتاپا سیاه پوشیده دستکشهای سفید داشت و نقابی از محفل روئیدن مو برپیشانی تا باین گردش آویخته بود ولی باوجود این لباس جسامت وجودی او از نظر پنهان نمی ماند .
 در اطرافش سه نفر با لباس راهزنان باکارد های آویخته در پهلو دیده می شدند که باهم شامیانی می خوردند .

مرد قوی الجثه دستش خالی بود و اینسان نماند که به میخواری رفقایش سپیم نیست و نگاهش را نیز یک لحظه از ناکسوس بر نمیداشت ، گاریب سون که از زینه ها بالا میرفت خود را به کنار گریج رسانیده سگرتی روشن کرد و گفت :
 - نگاه کن ، دوستان ما هم آمده اند .
 گریج باسر خود بتائید او اشاره کرد و افزود :
 - تو برو ، دنبال پوسه را رهان کن و این را بهی واکدار .

فصل دوازدهم

گاریب سون دور شد ، درین موقع گروهی از رفاصان گردا گرد ناکسوس و حوری های زیبایش را گرفتند و لحظه بعد ازان دوحوری یکی بر جامه انده بود گویا آن دیگری باناکسوس برای رقص رفته بود . گریج از زینه هایتین شده و بسرعت برق از میان از دحام راه خود را کشود . ساختمان لباس تمام زیباییهای مناسب و چشمگیر زندا که رویای سکس ترین زن هالیود را جان می بخشید ، بمیدان کشیده بود .

یامی شد باور کرد معشوق انسانوی علی بابا روی فالینجه پرنده آنجا ظاهر شده است .
 گریج به او نزدیک شده گفت :
 - فلیپ ، بیا دانس کنیم .
 - برویم .
 و بسوی بازوان گریج پیش رفت . گریج همیشه با او تماس گرفت حرارت و جود سالم وزنده فلیپ ، گوئی از کمر باریک و ظریفش گذشته سرپای گریج را به آتش کشید ، فلیپ بیخ گوش او گفت :
 - من امشب پار تیز خوبی نیستم .
 - خودت را در بازوان من رها کن و راحت باش .
 فلیپ سر خود را از ناراحتی چنبلانده گفت :
 - ممکن نیست می تو رسم .

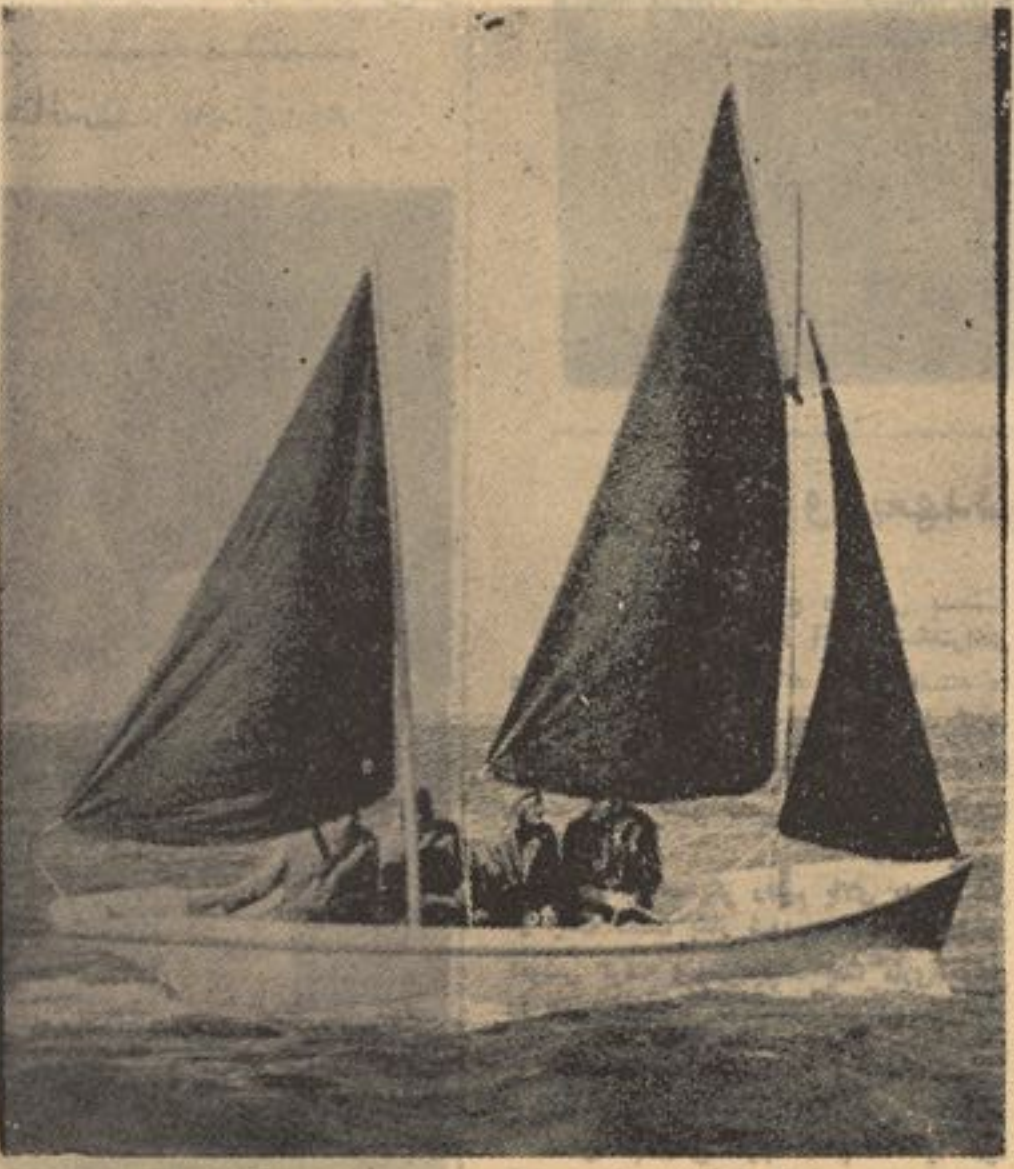
خوستانه هر دو به دانس اذاعه دادند ، وجود فلیپ برای یک لحظه تکان خورد و بعد گریج نزدیکتر شده آهسته پرسید :
 - مرا چگونه شناختی ؟ خیلی ممکن بود بیارای بجای من گرفته باشی ، راستی چطور استیپاه نکردی ؟
 - شناختم . فقط همین .
 - این خیلی خوب است . خوشحالم ولی اگر قدری بیشتر همت بخرج بدهی بمن کدلیمان هم گفته میتوانی .
 و تن بی نظیرش بعد ازین گفته ، بگریج نزدیکتر شد و گفت در هر حالی از تو ممنونم . دانس کتان بسوی پار لغزیدند . مرد غول پیکر آنجا بود . فلیپ با زهم اندکی لوزیدولی گریج بروی او نیارود . فلیپ لبخندی زده گفت :
 - از اینکه حاضر به پاسداری از من شده ای ، سپاسگزارم . این یک زن میتواند اعتماد فراوان خلق کند .
 بعد انگشتانش را روی عضلات بسازوی گریج فرورده افزود :
 - آه ، خیلی نیرو مند استی .
 زبان دانس میکت ، این خودش بکنوع تهرین است .

فلیپ بر صبرانه تقاضا کرد :
 - ادامه بده . حرف بزن نمیدانی من چقدر باین احتیاج دارم . میدانی درین لحظه چه کاری می خوام بکنم ؟ فریاد بزنم . آنقدر فریاد بزنم تا این گروه لا عقل قانع شوند موضوع مهمی در بین است . ولی تو که تیر و مند استی باین چیزهای عاطفی زیاد متوجه نمیشوی ندیشوی و بیشتر به قوت بازوی خود متکی میمانی ، آیا راست نمیگویم؟ گریج آیا میدانی من در مورد تو دچار اشتباه شده ام . شاید توهم ازان دیگران متفاوت نباشی .
 جوان جذاب ولی میان خالی .
 گریج بالحن نیمه ملامت آمیز در جواب او اظهار داشت :
 - من از تو خواهش میکنم ازین طور صحبت کردن منصرف شوی ، هری آرزو دارد تو یک

خانم عالیجناب ووالا اتیار باشی .
 فلیپاگمی از او دور شده خواست با سیلی صورت او را گرم کند ولی گریج به آسانی دست او را در هوا گرفت و بسوی خود کشیده سعی کرد دگر باره بدانس ادامه بدهند . فلیپا همینکه میان بازوان گریج رفت آهسی کشید و گفت : معذرت می خوامم عزیزم ، سراچه میشود ، خودم هم نمیدانم . چند لحظه بعد گریج او را آزاد گذاشت و بسوی ناکسوس که باحوری دیگر صحبت میکرد ، پیش رفتند . ناکسوس بادیدن آنها گفت :
 - احسنت ، جان . اداره کردن فلیپا حقیقتاً کار دشواری است .
 گریج جواب داد :
 - متشکرم . سلام بیا !

بیا ، سری به جواب سلام او خم کرد و بوج خفیف خنده ای در عمق تکانش درخشید . معذالک گریج کمی تکان خورد که یاپیا بفکر او بوده است ؟
 بیاهم در زیبایی و خوش اندامی از فلیپا عقب نمی ماند حتی خصوصیت های جالب تری میتوانست در نظر مشتاقان برای خود محفوظ داشته باشد . در هر حال گریج قدم بسوی او پیش گذاشت ولی در همان لحظه ناکسوس دوباره دست خود را روی شانه های لغزان وی عیب بیا نهاده او را بقصد ادامه دانس بمیان جمعیت برد . فلیپا بادیدن وضع بلا تکلیف گریج گفت :
 - او میتواند از تو دور باشد ولی من جز گذشته ازان من بتو احتیاج دارم ، جان !
 گریج بحث را تغییر دانه پرسید :
 - راستی فلیپ ، گفتی وجود تو چسان اینطور قهوه تی شد ؟ آیا تاثیر استعمال روغن ضد آفتاب زدگی است ؟
 چشمهای فلیپا در عقب ماسک برقی زده جواب داد :

این یادگار زمانی است که مودل بودم .



ایا تو از اینکه من مدتی مودل بودم ، خیر داری ؟
 - آری .
 - حتی اینرا که یکنون هیروینی و تن فروش بودم ؟

- و اینرا که ستاره سینما هم بودی .
 - در دولتم فیچر (د استانی) و بیش از هفت فلم تلویزیونی شرکت کرده ام .

فلمهای تلویزیونی اغلب کاوبانی بود .
 - اینهم یک توپست جدید . ولی در برابر دوستان همیشه صادق و صمیمی بودی .
 - آری ، اینطور عادت کرده ام

- مقصودم دوستان نزدیک و جانجانیات که با آنها از مهربانی دریغ نمی ورزی ولی درنصورت به آن روغن ضد آفتاب زدگی چه احتیاجی پیدا شد ؟
 - من نمیدانم تو از چه میخواهی صحبت کنی ؟ بیا برویم کمی بازی هارا تماشا کنیم .
 گریج خونسردانه شانه بالا افکند و بعد هر دو راه زینه های طلایی رنگ را پیش گرفتند در همان لحظه ناکسوس و بیا نیز بطرف آنها حرکت کردند .

هنوز آنها پارپله اول نگذاشته بودند که ناکسوس و بیا در چند قدمی آنها بودند . جمعیت کمی به آنها راه داد ولی بزودی باردیگر بیروبار شد و آن سه نفر راهزن و بپرویی آنها قرار گرفتند . گریج دست فلیپا را رها کرده بالدمهای سنگین آرام آرام به پیشروی ادامه داد ولی در آخرین لحظه یکی ازان سه نفر درست رو بروی او قرار گرفت و آنوقت گریج توقف کرده تگاهی بر است و جب خود افکند . سه نفر دیگر عقب مانده بودند . گریج بعد ازیک مکث کوتاه دگر باره برای افتاد و منتظر ماند فلیپا زیر بازوی او داخل شود . وقتی زینه هارا تا آخر پیمود ، آنجا منتظر تاناکسوس و دیگران بوی ملحق شوند . بیا با ناکسوس دیده نمی شد . سه نفر راهزن نقاب دار در اطراف او گوئی به رقص ماهی مشغول بودند و بدون اینکه فشار مستقیمی وارد کنند ، سعی داشتند از میان جمعیت او را بطرف همان رئیس غول بیکر خود ، برانند . گریج همچنان از نظر دور نداشت آن الفسری که اینک لباس جارج سوم را در بر داشت ، دنبال آنها حرکت میکند و مثل فرموش از دور مشخص میگردد . گریج نگاه از آنها بر گرفت و به تماشا شای نما یشبهایی که با آمدن ناکسوس آغاز شده بود ، پر داخت .

هارپ نواز پارچه کلاسیک واریته گولدربرگ باخ را از نوشروغ کرده دکتور ها و دانسر هایی که تا کنون دیوانه وار میرقصیدند ، اینک سعی شان به ظرافت بیشتر حرکات شان ، بدل شده بود . حقه با زدر جانب دیگر به نمایش چشمه های حیرت آور ازگار خود سرگرم دیده میشد . بعضی هم درسالون طولانی به دولل مشغول بودند . لحظه یسی بعد تابلوی تیتیان ورونوس به جان گرفتن آغاز کرد و پای صحنه مبتدل عاشقانه بیان آمد .

فلیپا گفت :
 - بعد از ساعات نیمه شب ، همه آنها رول ونوس و تیتیان را بازی خواهند کرد .
 - پوسه هم اینجاست ؟
 - طبعاً این بازی ابلهانه ابتکار اوست .
 بقیه در صفحه ۵۶

کوتاه و دلچسپ خواندنی

کشف جدید



بسیار پیش فتنها و اختراعاتی که در دنیای طب صورت گرفته یکی هم کشف دستگاه مخصوصی است که توسط آن ضربان قلب و ریبه ها را بشکل بهتر و واضحتر از گذشته معلوم میکنند.
دستگاه جدید که شکل خیلی ساده دارد حتی مورد تا بید و پشتیبانی مریضان نیز قرار گرفته، زیرا بعد از این مریض تحت معاینه احتیاجی به این ندارد که لباسش را از تن بیرون کند.
وسیله ی جدید بحدی دقیق و حساس است که می تواند از روی لباس طرح عمل قلب و ریتم را پارسستی معلوم کند.

عکس جالب



سوزۀ (رپین)

«بنات» (خدایان حامی خانواده) - عمارت ملکی ایلبار پین، نقاش نابغه روس که سی سال از عمر خود را در آنجا بسر برده و بسیاری از آثار عالی و خیرت انگیز خود را در آنجا بوجود آورده و اما فاشست ها آنجا را در زمان جنگ عمومی دوم خراب کرده بودند درین اواخر کاملاً ترمیم شده و مازندسابق موزه زیبایی گردیده است.
درین خانه بیش از یکصد اثر اصلی رپین و همچنین برده های نقاشی دوستان و شاگردان او نصب شده است.
عمارت «بنات» که در ۴۴ کیلو متری لنینگراد واقع شده و جهانگردان شوروی و خارجی غالباً بتمشای این موزه می آیند.



وفا بعد در قرن معاصر

وقتی «البرت» از رنج و غمش بسه - من و ماری وقتی از آنهمه مشکلتراشی و لجاجت فامیل ماری که نمی خواستند ما به هم برسیم و زندگی خوبی را آغاز کنیم، بستوه آمده تصمیم گرفتیم که هر دوی ما دست بخود کشی زده خود مانرا در دریا بیندازیم.



آنروز با همدیگر رفتیم بالای پل و پیش از اینکه دست بکار شویم، همدیگر را در آغوش گرفته و بوسیدیم، بعدا ماری خودش را بدریا افکند.

جوج پرسید:

- و تو چه؟

- من هم وقتی متوجه شدم که هوا سرد شده، بیشتر به انتظار نمانده، بسوی شهر براه افتادم.

سرود کوهسار

سب اندر دامن کوه
درختان سبزو انبوه
ستاره روشن و مهتاب در پرتو فشانی
سب عشق و جوانی

میان سبزه و گل
نشیمنگاه بلبل
زدوراید صدایی چون سروش آسمانی
زنی های شبانی

فراز کپساران
قدمگاه غزا لان
قدمگاه غزالانراکم گوهر فشانی
زاشک از غوانی

ببارد ابر نم نم
بلرزد شاخ کم کم
نباشد جز طبیعت هیچکس را حکمرانی
بغیر از شادمانی

من و تو هر دو با هم
نشسته شاد و خرم
من از دل باتو اندر گفتگوهای نهانی
تو گرم مهربانی

بچشم گل برایت
بریزم پیش پایت
حمایل سازمت از لاله های ارغوانی
جویاقوت رمانی
(استاد خلیلی)

باده وصال

ای جان من فدای تو، با چشم فتنه بار
باز آمدی که زیب برو دوش من شوی
باز آمدی که دست در آرم بگردنت
وز مهر خویش، زیور آغوش من شوی

سالی برفت و تشنه ترم کرد عشق تو
از پیر دیدن تو دو چشمم براه بود
میخواستی به خلوتی آبی به صد نیاز
زانرو که دل دوباره به فکر گناه بود

باز آمدی به بستر من با هزار ناز
خواهم که جامه از تنت ای گل بدرکنم
تابوسه ها ربایم از آن ساق خوش تراش
وز راز عشق، جان ترا با خبر کنم

چون بخت بازگشته در آغوشم آمدی
خواهم دوباره سرخوش و مست کنم ز عشق



زیر نظر گل محمد ادیبیار

شباب آرزو

چون خوب می برد زمن آزار خستگی
جوش خیالها

ای آرزوی خفته زلای ترانه ها
یک موج ناز که در آید بروزگار
عشق من و شباب من و یاد رفته ها
نزدیک می شود بسوی ساحل فرار
آهسته می رود زمن آثار خفتگی
در طول عمر ها
«لایق»

شکست هوس

در چشم نیمه باز فسونگار مست او
السانه شکست هوسها نشسته بود
از آسمان آبی آنچشم فتنه گر
تار هزار اختر زیبا گسسته بود

از بسکه دیو رنج بسویش دویده بود
همچون سینه سحری بود روی او
از آتش خموش ملال شکستها
خشکیده بود آلب لب بوسه جوی او

بر روی شیشه های کبود دو چشم او
رقصید اشک و بیخبر از خویشتر فتاد
گفتم بگو حکایت درد نهفته ات
آشفته گشت و پنجه بروی لبم نهاد

از پشت پرده های شفاف سرشک او
خواندم فسانه های غم جاودانیش
دیدم که باد سرد خزان امیدها
بر کرده برگ سبز نهال جوانیش

در تیره راه هستی بر باد رفته ای
رقصیده بود مرغ دلش پیش پای عشق
نشسته بود سازغم انگیز زندگی
افسرده بود خاطر او راجفای عشق
«ببخت»

روز استالف

یک مر غزار خوش
در سبب و زر فراز
یک آسمان ابر
یک سایه نهم رنگ
که مهر پشته را بدهد آرزین فروغ
که ابر روی سبزه نماید مهر نثار

یک پشته از غوان
یک کوه برفگیر
یک جویبار آب
یک جنگل غلو
رنگها فتاده بر زبر دامن افق
از نقشهای آن هنر و شعر آشکار

آزای ابشار
داستان مرغکان
آواز شاخسار
بچیده روی هم
آهنگ جانفزا و طربزا شود پدید
اندر خیال بسته شود شعر آبدار

یک حلقه دوستان
یک دو ورق نغزل
یک رقص پایکوب
یکساز دلربا

مارا نمود لحظه ای خالی ز درد و غم
دلرا شکفت گرمی هر یک زهرکنار
«مایل»

مریم سفید

کیسو کشاده گرم و عرفناک بر نشست
از خوابگاه ناز
آغوش باز کرده بغمیازه ایستاد
با چشم نیمه باز
در پای آینه
پیراهن سفید باندام سیمگون
چون موج یاسمن
افتاده هر دو کاکلش از دوش تا کمر
بر شاخ نسترن
بچیده مارها
موج نسیم صبحگویی، شوخ میگذاشت
از لای موی او
آن مریم سفید
دستی بزلف خویش کشید و بناز گفت
کای پور آردین!
در خواب یا خیال بگو هیچ دیده ای
زیبای همچون من؟
گفتم که دیده ام!!
و نگش پرید و سخت بر آشفته و قهر شد
چشمان مست او
گفتا کجا؟
شده بگرفتم آینه
دادم بدست او
کایتجاست جان من
زیبای همچو تو!
«آردین پور»

شهر عشق

الا ای دخت رویا ها
ترا بکروز می یابم
و شهر تار و قمبرورد قلب من
ز برق یک نگاه تو...

فروزان تر ز اختر های تابان
نور می باشد...
و تو با مهربانی ها

مرا با خود به شهر عشق
خواهی برد

و آنجا چون هزاران عاشق دیگر
بنای تازه می سازیم
نه عشق خود همی نازیم
نه عشق خود همی نازیم
شاه امیر (فروغ)

پاهای

همه جای میبود : پاهای گو نا گون پاهای گو چک و بزرگ. پاهای پر هنه و پوشیده. با کفشهای گو نا گون کفشهای کهنه و کفش های نو. و جرابهای گو نا گون ، سیاه سرخ ، زرد و آبی.

او روز، هاکنار سرک، روی زانو های مادرش افتاده میبود و این همه پاهارا میگر بست که از برابر او و مادرش میگذرند.

بعضی ازین پاهای پر سر و صدا میبودند :

تک، تک، تک !

و بعضی بیسر و صدا و آرام میگذشتند .

بعضی از پاهای شتابزده و با عجله میگذشتند و بعضی دیگر آهسته آهسته راه می پیمودند .

و این همه چنان روی زانو های مادرش افتاده میبود و این پاهارا میگر بست همه جا آواز ، همه می پیچیده

میبود - آواز مردم و مو تر ها - اصلا پاهای در میان این همه و آواز راه می پیمودند - همه و آواز را

میشکا فتند و جلومیر فتند. پا های گو نا گون . پا های گو چک و بزرگ

پاهای پر هنه و پوشیده. با کفشهای گوناگون، کفشهای کهنه و کفشهای نو . و جرابهای گو نا گون. سیاه ، سرخ ، زرد و آبی.

اینها همه میگذشتند و میر فتند و او کنار سرک ، روی زانو های مادرش افتاده میبود. همیشه نیمه خواب و نیمه بیدار میبود - نیمه بیپوشی

توان این رانداشت که بر خیزد و بنشیند . نمیتوانست مانند پاهای دیگر به راه افتد و برود. خوشش میآمد که همانطور روی زانو های مادرش افتاده باشد. نیمه خواب و نیمه بیدار - نیمه بیپوشی باشد .

و در میان آواز همه، در میان پاهای گو نا گون نی که میگذشتند و میر فتند، آواز یکتوا خت مادرش

را میشنید :- از بهر خدا خیر کنید !... به این طفل معصوم ..

این کلمه ها روزانه هزار ها بار از دهن مادرش میبرآمد و در میان آواز همه، در میان پاهای گو نا گون کم میشد.

او پسر شش ساله بود. ولی اندام خیلی کوچکی داشت ز رد و ضعیف بود. بیمار بود، همیشه بیمار بود.

سراسر روز را همینطور روی زانو های ما درش سپری میکرد . و شبها نا راحت میبود، عرق میکرد

تنش گر خت میبود و به سختی خودش را حرکت میداد. درین حال پیوسته خوابهای گو نا گون میدید.

ولی در همه این خوابها پا میبودند پاهای گوناگون. با جرابهای گوناگون و با کفشهای گو نا گون که به چپ و راست میر فتند. بعضی ازین پاهای

باسر و صداهای میر فتند :

تک، تک، تک !

و باز هم در همه این خوابها آواز همه می را می شنید - آواز مردم و مو تر ها - و صدای یکتوا خت مادرش را می شنید :

از بهر خدا خیر کنید !... به این طفل معصوم !... بعد، آواز ها بلند و بلند تر میشد. گوشخراش میشد.

شماره پاهای تیز افزایش مییافت. همه جا بر از پا میشد. آسمان را، گردو

پیشش را، همه جا را پا فرامیگر فت. احساس میکرد که پا ها از روی سینه وی میگذرند. احساس میکرد

که زیر فشار پا ها خرد میشود، درین حال هنوز مادرش میگفت :

از بهر خدا خیر کنید !... به این طفل معصوم !...

و او احساس میکرد که پا ها از روی مادرش نیز میگذرند. احساس میکرد که مادرش هم زیر فشار پاهای خرد میشود، و آواز مادرش را می شنید که بلند و بلند تر میشود:

از بهر خدا خیر کنید !... به این طفل معصوم !...

ولی پاهای پاهای بیشمار، همچنان میگذشتند و میر فتند. و او احساس میکرد که پا ها خودش را و مادرش را خرد میسازند. آنوقت می شنید که مادرش با اصرار فر یاد میزند : - از بهر خدا خیر کنید !... به این طفل معصوم !... به این طفل معصوم !...

آواز مادرش هم گو شخراش میبود. و پا ها همچنان میگذشتند . و میر فتند. شماره شان خیلی زیاد

میبود. آواز مردم و مو ترها نیز بلند و بلند تر میشد. و او گلویش فشرده

میشد ، تنش را دردی می گرفت. بیشتر عرق میکرد و در حالی که قلبش به شدت می تپید ، بیدار میشد .

همه جا سیاه میزد. مادرش گفتار خوابیده میبود. او وحشت میکرد . خودش را به مادرش میفشارد. باز هم همان حالت نیمه خواب و نیمه

بیداری - حالت نیمه بیپوشی - به سراغش میآمد . و پا ها را میدید . پاهای بیشمار را با جراب های

گو نا گون . و آواز ها بلند و بلند تر میشد . صدای یکتوا خت مادرش را می شنید :

از بهر خدا خیر کنید !... شامگاه آن که مادرش او را به خانه میآورد ، همانطور نیمه خواب

و نیمه بیدار میبود. مادرش او را در گوشه ای میخواست. و او در نور کمروغ چراغ به دیوار های بیرنگ

اتاق و ستو نهایی فر سو ده چت خیره میشد . مادرش میرفت بیرون . او هنوز

آواز های مردم و مو تر ها در گوشش طنین انداخته میبود. هنوز به نظرش میآمد که پاها از پیش رویش میگذرند و میروند.

با کفشهای گو نا گون. کفشهای نو و کهنه. و مادرش پشت سر هم میگفت :

به این طفل معصوم !... به این طفل معصوم !...

مادرش خاموش و افسرده بر میگشت . چیزی برای او آورده

میبود که بخورد. او گرسنه را میگر فت و با ولع شروع به خوردن میکرد. تمام آنچه را در کاسه میبود، میخورد - از خوردن خوشش میآمد

و بعد، پدرش به اتاق میآمد. چشمهایش سرخ سرخ میبود و تلو تلو میخورد .

پدرش قد بلندی داشت . مو های میانه سرش ریخته بود مو های دور سرش خاکستری معلوم میشد. همیشه ریشش رسیده میبود.

پدرش هر شب سر و صدا به راه میانداخت. به مادرش دشنام میداد. به این هم بس نمیگردد. مو های مادرش

زابه دور انگشتا نش می پیچید و با چیلش به سر و صورت او میزد . مادرش اندام کوچکی داشت.

مثل خود او ضعیف و ناتوان بود. در زیر ضرب های چپلی آرام و بیصدا میگر بست او در حالت نیمه خواب

و نیمه بیداری میدید که از سر و صورت مادرش خون میآید .

و چراغ کمروغ خانه را روشن میساخت. صدا های مردم و مو ترها شنیده میشد. پاهای بیشمار در رفت

و آمد میبودند. به چپ و راست میر فتند. مادرش آرام و بیصدا میگر بست. به نظرش میآمد که آهسته میگو ید :

از بهر خدا خیر کنید !... به این طفل معصوم !...

پدرش از زدن بس میگرد. بو تلی را به دهن می گذاشت و مینوشید

باز هم مینوشید. و او نیمه بیپوشی میبود. پدرش درین حال مادرش را با لگد میزد. باز هم از بو تل مینوشید

و فریاد میکشید :

دوست من کجا هستی ؟

و مادرش میگر بست و او باز هم پاهارا میدید. با جرابهای گو نا گون سیاه، سرخ، زرد و آبی. دیگر چیزی

نمی فهمید. به خواب میر فت. و باز هم پاهارا میدید . پاهای گو نا گون پاهای گو چک و بزرگ. پاهای برهنه و پوشیده . و همه می را می شنید.

همه بلند و بلند تر میشد. و مادرش با اصرار میگفت :

به این طفل معصوم !... بعضی از پا ها با سر و صدا میگذشتند :

تک، تک، تک !

و بعضی فضای اتاق پولادی رنگ میبود. ما درش به او جای میداد. پدرش خشمگین و بدخو میبود. برخی از روز ها مادرش رامیزد. مو هایش را دور انگشتها یش می پیچید و با چیلش به سر و روی او میزد. و مادرش آرام و بیصدا میگر بست.

بعد ، باز هم کنار سرک روی زانو های مادرش خوا بیده میبود . نیمه خواب و نیمه بیدار . و پاهای گو ناگون از برابرش میگذشتند . با کفشها و جرابهای گو ناگون . بعضی از پا ها باسر و صدا میگذشتند . و همیشه بی شنیده میشد . در میان همیشه و آواز پاها کلمه های مادرش گم میشد :
- از بهر خدا خیر کنید ! .. به این طفل معصوم ! ...
و از نیمه بیهوش میبود .

آز روز کاملا بیهوش بود . مادرش وقت نر به خانه بردش . در گوشه یی خوابا نیدش . خودش رفت که خوردنی بیاورد .

بعد بخود آمد . سر و صدا های راشنید ، چشمهایش را که باز کرد . پدرش را دید . پدرش موهای مادرش را به دور انگشتها یش پیچیده بود چپلیش به سر و صورت او میزد . سر و صورت مادرش خون آلود بود . پدرش باز هم از بو تل نوشید . باز هم نوشید و باز هم . آنوقت باز دیگر به زدن مادرش شروع کرد . ناگهان مادرش فر یاد زد :
- ای ظالم !

و باز هم فر یاد کشید :
- مردم ، این مرد دیوانه شده !
بعد ، پدرش را دید که چاقوی را از جیبش بیرون کشید . چاقو چند بار در هوا بلند شد و فرود آمد . مادرش دیگر فریاد نمیزد . روی زمین افتاده بود .

بعد بخود آمد . سر و صدا های پدرش به تیغه خون آلود چاقو نگر بست . چشمهایش مثل تیغه چاقو سرخ میزد . چاقو را به گوشه یی انداخت . از بو تل نوشید . نوشید و نوشید . آنوقت فر یاد زد :
- دوست من کجا هستی ؟

و از در وازه بیرون رفت . سرک قلبش به شدت می تپید . باز حمت از زیر لحاف کهنه بر خاست سرش میچرخید . به سوی مادرش رفت . از سینه مادرش خون میآمد . موهایش خون آلود بود . به نظرش آمد که بر چشمهای مادرش پرده شفاف خاکستری رنگی کشیده شده است . دهن مادرش باز بود . از او وحشت کرد . قلبش همچنان می تپید . با سختی از دروازه بر آمد

به کوجه رفت و کنار در نشست . هوا روبره تاریکی داشت . و باز هم پاها را دید . پا های گو ناگون که راست و چپ می رفتند . بعضی از پا ها با سر و صدا راه می رفتند :

- تک ، تک ، تک !

آزراهایی به گو شنش می رسید . ولی آوزا مادرش نبود . ناله سنگی را در کنارش شنید . سنگ به پهلو افتاده بود و از سینه اش خون می رفت . به یاد سینه خون آلود مادرش افتاد بغض گلو یش را فشرد و به گریه افتاد . بلند بلند گریستن را گرفت :

- از بهر خدا خیر کنید ! از بهر خدا خیر کنید !

ناله سنگ بلند تر شد . بار دیگر به سوی سنگ دید که از سینه اش خون می رفت . گریه اش بلند تر شد :

- از بهر خدا خیر کنید ! از سینه مادرم خون می رود !

و بعد پاهای آشنایی را دید . پاهای پدرش بود که به سوی او می آمد . به نظرش آمد که پا های پدرش خون آلود است . به نظرش آمد که همه پاها خون آلود است . به نظرش آمد که دیوار ها و در وازه ها نیز خون آلود است . فریاد زد :

- خون !

به سرفه افتاد . در دهنش چیز گرمی آمد . تف کرد . لخته خون بود . باز هم فریاد زد :

- خون !

و پدرش به سوی او خم شد . چشمهای پدرش سرخ میزد . با وحشت فریاد کشید :

- خون !

پدرش او را به شانه گرفت . پاهای پدرش را دید که تند تند راه می رود . دیگر چیزی ندید . تنها احساس کرد که پدرش می رود .

(پایان)



د عقل و عشق دعوه

چه داهسی به بالنگ راغله نوخیزه
عقل و عشق چه سره دواړه په زغوموشی
هم پخپله جنگ آغاز کا جنگیالی
په بازی بازی و زلی گتیل نشی
زه دبنگلیو په راکار پوری حیرانیم
که له دله یی سلوم سلولنه نشی
غوځول یی هسی نه دی چه څه پریردی
فند و گل سره داهوره لذت نه کا
دعشوقی نوم عاشق به جهان خورکا
په کانه کانه زړه لاور ته ناو ناوشی
دلرگی لښتی به غاښ کړی دیزمیزه

د عقل کوتاهی

که دلدار په دلداري زما قدم پښی
کویا هر قدم په لوری دحرم پښی
خای لری که بی منته بوسه واکه
کوم کرم په چا منت دخپل کرم پښی
معشوقه مشفقه بویه مهربانه
نه فارون چه په خان اسم دحاتم پښی
خدای ومانه گلونه دجنت کړه
که داغونهمی په زړه باندي دغم پښی
هیڅ مانه دی خو که مستو سترگو نه کا
کوم یو مست دی چه قدم په لاره سم پښی
واسمان ته لاس د عقل نه رسیری
کنه عشق به عرش کرسی باندي قدم پښی
(رحمان بابا)

معنی

لکه شمع په ما اور شیرین صورت شه
مکدر می له خپل سر سره صحبت شه
د سپر په خاطر کښی مېروښم
تیرگی دخپل اختر په ما افتشه
په هجوم کښی یی دل جمع پروښ واوروی
انجمن چه په هر جا باندي خلوت شه
سزاواری لکه بناخ دبلندبه
چه عطایی دلهر خوی و عادت شه
د گمان کوښه به وایه گوهر خه کا
آریش کله لازم دغم قامت شه
شیدا نه رسی و هغه هیڅ معنی ته
چمعیوس لکه صورت دخپل زیشت شه
کاظم شیدا

د ذرگی فال

په سترگو چه می یاره ستاجمال لیدلی دی
قسم دی محبت کښی دی کمال لیدلی دی
په شانی دسعمل مرم او پخپل مرک خوشالیرم
جایزانه پخپل مرک دی خو خوشحال لیدلی دی
په یرون نه دی زړگی چه د زو حال درنه ښکاره کړم
ظاهر خولکه بت درته پوره په بدن ښکارم
سینه کښی کله تازگی پایمال لیدلی دی
داخو مره نادانی ده چه نفس په سترگو وینم
خپل خان را کیرومه ښه می حال لیدلی دی
له دی نه به لانور خوی چه ستارضا به وکړم
د گوهره خوستا به مچر کښی وصال لیدلی دی

د بڼو غشی

ته چه په لاری نه درومی له خیاله
لیونی چه شی ډیر ما غوندي تر کاله
په سینه می لک دتا د بڼو غشی
د زړه سر می دی داغدار دتاله خیاله
لکه اورچه په پڼه کښی ساتی نشی
صیوری په عشق کښی هسی دی محاله
نمجن زړه زما هله مگر ووغ شی
که پری خو که ستا دوصال کیردی دسماله
داوبو غریق خیر له خانه نه دی
دغمونو ډوب په څه پوښتی له حاله
په وساعت یی په دنیا ژوندون محال دی
که کامکار شی نا امیده ستاله وصاله
(کامکار خټک)

هغه ته

چه دلبره دلریا ده هغه ته یی
چه خود رایسه خود ستاد هغه ته یی
چه مشتاق دی دختد ادی هغه ته یی
چه دی تل و مالا ته شاد هغه ته یی
په جهان کښی ښا یتهد ی بی حسابه
چه په واورو دی خندا د هغه ته یی
د بهار کلو نه شه دی چه یی سنا ییم
تسر گلونو چه زیبا ده هغه ته یی
ستا په مخ د چراغ نشته د هغه ته یی
چسور توری شیبی زیا ده هغه ته یی
خپل عاشق سره وعده نکړی تر سره
چه په هغه بی وفاده هغه ته یی
که هرڅو دی دغو شحال معشو قی ډیری
چسور تیره تر هر چساده هغه ته یی
(خوشحال خټک)

د بولتون کیسی

په بیجانو کښی دی نشی ویدی دی
ساقی غمزو کښی دی نغری پرتی دی
د گروگی په زوړی مه وینوه
په میخانو کښی می توبی ویدی دی
گلی! دخدای دپاره ویی ښووه
د ستایه خنوکښی می شیبی ویدی دی
په اوسیلو به یی را بیداری کړه
که می د سرو او ښکو شیبی ویدی دی
سپانسیمه! شایس ویی غوږوه
د یار په زلفو کښی نالی ویدی دی
دغه تاوان خوله ملیاره رشی
چه په سرو گلو کښی ورمی ویدی دی
زما داوښکو دانی نه دی ویدی
شیخه! داستا په لاس تیبی ویدی دی
آستا! د زړه غوی می مه راسپره
ستا د بولتون پکښی کیسی ویدی دی
وگورئ سترگی وړی زړه د حافظه
پکښی د عشق تودی لمبی ویدی دی
(نصرت الله حافظه)

خوږی لندي

زما درنځ طیب به خو که وی
د زړگی پټ مرض به چانه ښکاره کړه
زما درنځ طیب به راشه
علاج می وکړه چه دی پروت له غمه به
زما درنځ حال را معلوم کړه
طیب می اوس سامان تری په سفر څښه
زما د زنی دسر خاله
امانت ماله خپل آشنا نه دی ساتمه
زما د زنی حال دی پنگ کړه
زه به لچیلی مورته څه خواب کومه
زما د زنی حال دی وزان که
ماته می مور په ډیر کړاو وحلی ونه
زما د زنی حال دارو دی
که نه پری جوړ شوی چاته مه وایه حالونه
(پښتنی سندرگی)

د زلفو سیاهی

لکه زه چه یم په غم کښی دجانان ډوب
بل خو که مه شه په دا بحر یی پایان ډوب
نهمی سر نهمی اثر چاته معلوم شو
لکه گامی شوم په یم کښی د زمان ډوب
بی صبری یی د دلبر لکه نېنگ کړم
شپه ورځ دخپل او ښکو په طوفان ډوب
په دردان یی لاسرخی د شفق بولی
که په وینو کړم برچونه د آسمان ډوب
سپینی سری او ښکی زما سترگو ساحل کړ
کنه ووی په هر دریا کښی د مرجان ډوب
زړه می هسی اندیښو د وصل ډوب کړ
لکه خضر په او بو کښی د حیوان ډوب
مخ د یار دی ډوب د زلفو سیاهی کښی
خدای دی نکړی په مناه مسلمان ډوب
شمس الدین دشعر دربه په لاس راوړی
که د فکر په دریا کښی کړی خو که خان ډوب
(شمس الدین کاکړ)



دهار مندان خارک ساند

لوبشین هنر مند محبوب را فلم «من بیست سال دارم» به شهرت رسانید



لوبشین در صحنه ای از فلم «منظومه دربار، الب»

راجع به استعداد خارک العاده استانیلا فلوبشین هنر مند محبوب سینمای اتحاد شوروی در سال ۱۹۶۴ مجله «فلم شوروی» مقاله ای منتشر کرد، منقد معروف سینمایی رینالتمینه در مقاله مذکور چنین نگاشته بود: «لوبشین اولین هنرمندیست که توانست



صحنه ای از فلم راکت سوم

هر فلم با فلم دیگرش متفاوت بود. در فلم راکت سوم او نقش یک عسکر جوان را بازی کرد. در فلم «منظومه دربار، الب» که از روی رومان بیگ اوف نویسنده بیلوروس تهیه شده بود در نقش ایوان جوان ساده دل دهاتی ظاهر شد که فاشیست ها او را اسیر میسازند ولی او از اسارتگاه گریخته به کوه میرود و در آنجا



در نقش پاپ میخائیل

لوبشین در فلم آخر دنیا نقش پاپ میخائیل بایک دختر فراری ایتالوی مواجه میگردد. آنها زبان همدیگر را نمی فهمند. او ابتدا دختر را کوب میکند و نمی خواهد با او بقیه در صحنه ۶۰



در نقش ابل

شروع کرده بود. در فلم «من بیست سال دارم» سه رفیق نقش عمده داشتند. سه کارگر ساده گسه در محله کارگران زندگی میکردند. این سه گرگتر با همدیگر شباهت نداشتند. لوبشین نقش یکی از این سه نفر یعنی نقش ایوان را بازی میکرد. این نقش مشکلی بود، اما لوبشین جوان مهمترین نکته حساس این نقش را درک کرده بود، او به قهرمان فلم بسیاری از صفات خود را داده بود. این نقش را برای لوبشین بصورت تصادفی نداده بودند بین لوبشین و ایوان قهرمان سناریو نقاط مشترکی وجود داشت. گرگتر های شان با هم شبیه بود. هر دو در فامیل های کارگری دنیا آمده بودند، هر دو در طفولیت بدبختی های جنگ را دیده بودند و در بیست سالگی هر دو پدر فامیل بودند. ایفای این نقش و بازی ماهرانه لوبشین او را بشهرت کاملی رسانید.

لوبشین در فلم دنیا نقش پاپ میخائیل را بازی کرد، درین فلم او یک پاپ زیبا و دهاتی بود که چشمان زلفه قیافه بشاش و جوان داشت و تا حدی حیل گره هم بود. این نقش نشان داد که لوبشین میتواند در قالب هر تیپ و هر گرگتر درآید. فلم های بعدی او این حقیقت را خوبتر آشکار ساخت. تمثیل او در

بعد از ختم تحصیلات خویش در رشته هنر تمثیل در ظرف دو سال در پنج فلم ظاهر شود، او این پنج نقش را با چنان مهارتی بازی کرد که از هنرمند تازه کاری چون او انتظار برده نمیشد. این امر نشان میدهد که او راهش را بسوی شهرت با تمثیل فوق العاده خود بکلی

مشعل هنریار هنرمند محبوب رادیو طرفداران بیشماری پیدا کرده است. مشعل درین اواخر جز در رادیو فعالیت هنری ندارد. مشعل در بسیاری از نمایشنامه های روی سنج بازی کرده همچنان در فلم روزگاران نقشی داشت. درین عکس مشعل در برابر کار عکس «قیافه» گرفته است قیافه که شا یه تاکنون از او ندیده باشید.

مکر راول دی برمن آواز هم میخواند



راول دی برمن که اکنون از موزیک دایرکتران برجسته هند بشمار میرود آواز گیرایی دارد او برخی از آهنگ هارا خودش می سراید. آر. دی برمن فرزند اس. دی برمن است که اکنون یخویی جای پدرش را در موسیقی فلمی هندی بر کرده است.



مشعل هنر مند محبوب



لوبشین در فلم «من بیست سال دارم»

هموار کرده است. این نظر منقد مذکور به حقیقت پیوست، لوبشین برآستی به چنان شهرتی دست یافت که معمولاً نصیب بزرگترین هنرمندان عالم سینما میشود. لوبشین با تمام شهرتش جوانیست متواضع

مردی با نقاب بقره

« من میخواستم عین پیشنهاد را بشما کنم. آیا برای دختر شما که درین ساعات سر صبح تنها به گردش رفته است خطری متصور نمی باشد؟ مردم ولگرد و او باش به روی جاده ها به کثرت دیده می شوند! »

بنت پیر هیچ جوابی به این سوال کار دون نداد. در کنار راننده نشسته نگاهش را با وحشت فراوان به جاده دوخته بود. موتور به سرعت زیاد حرکت کرد و پس از رفتن ۱۰ میل به امتداد جاده هور-سپه در جاده فرعی دور زد.

وقتی آنها به دهکده نزدیک می شدند دیک با اشاره دست یک راه باریک را نشان داد که از وسط جنگل میگذشت و پر سید:

« این جنگل چه نام دارد؟ »
بنت با تردد پاسخ داد: جنگل الزهام است. ایلا به یقین در این جنگل نرفته است.

دیک اظهار داشت: با اینهمه او را در جنگل جستجو میکنیم. آنها از وسط یک قطار درختان نیشتر گذشتند. شاخه های اشجار از دو طرف راه باریک خم شده آسمان آن را می پوشاند.

دیک گفت: « در اینجا آثار تاپیر موتور معلوم میشود. اما بنت سرش را شور داده جواب داد:

« در اینجا مردم زیاد می آیند و میله میکنند. »

اما دیک احساس نمود که چای تایرها تازه میپاشد و هم متوجه شد که موتور از جاده عمومی وارد این راه باریک جنگل شده است. از

داخل موتور پولیس چیزی دیده نمی شد. پس از یک میل دگر که پیش رفتند راه باریک ختم شد. آنها به زحمت فراوان رخ موتور را برگشتاندند و به طرف منزل بنت روان

تاینگای داستان:

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقره ها زندگی اش را از کف داد.

الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مرد موزی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نوپارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترلا میکند دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما

استاد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود

آوردید؟ آمدن شما بدون شك برای من تعجب آور است! « آمده ام تا با شما در يك موضوع

خاص حرف بزنم. »

ایلا متعجبانه چیغ زد: « با من؟ »

جان بنت با عجله اظهار داشت: دخترم، آقای گاردون صدای ترانیمه

شب از رادیو شنیده است و اکنون آمده تا از تو توضیح بیشتر بخواهد

آیا تو به خاطر رای رفته بودی؟ او به هور سپهام بر می گردد؟ »

ایلا سرش را شور داده به آرامی در پاسخ او گفت:

« نی پدر، و اما آنچه به صحبت در رادیو از تباط می گیرد، باید بگویم که در زندگیم هیچگاه از رادیو

حرف نزده ام. دیک گاردون به سرعت اظهار داشت: پلی ما هم فوراً متوجه شدیم که گوینده شما نبودید

الک فوراً توضیح داد که امکان دارد یک نفر دگر صدای شما را تقلید

شدند. وقتی آنها از وسط جنگل انبوه خارج شدند دیک صدای یک چیغ را شنید. جان بنت دخترش را دید

که در وسط جاده دوان دوان از مقابل آنها خود شرا گوشه کرد و وقتی موتور نزد یک کشی رسید ایلا داخل سبزه های کنار جاده شده و

حتی رویشرا بر نکشتا ند. سپس به عقب تکرار یسته پدرش را دید و رنگ از صورتش پرواز کرد. در

یک چشم بهم زدن او در کنار دخترش بود و با لحن اعتراض آمیزی گفت: اما دختر عزیزم، تو درین صبح وقت کجا بودی؟ »

دیک متوجه شد که ایلا از آن پیشامد سخت تر سیده بود. چشم های الک متعجبانه بهم فشرده شد.

ایلا در جواب پدرش گفت: پدر، خوابم نمی برد و ناچار یک مقدار گردش کردم، سپس با سر اشرا ره به دیک نموده پرسید:

« آقای کلونل گاردون اشما درین صبح وقت چطور به اینجا تشریف

کرده است. »

الک وارد صحبت شده پر سید، مادموازل بنت لطفاً یک موضوع را بمن توضیح بدهید که شما دیروز به شهر رفته بودید؟

ایلا سکوت اختیار کرد.

جان بنت با بیجو صله گسی مداخله کرد: دخترم دیشب در ساعت ۱۰ به بستر رفته بود، من این موضوع را قبلاً به شما گفتم:

الک با لحن خشنی سوال کرد، شما مادموازل، در ساعات صبح در لندن بودید؟

ایلا با اشاره سر حرف الک را تأیید کرد و این حرکت او باعث حیرت دیک شد.

« در عمارت کاور لی بودید؟ »
ایلا فوراً جواب داد: « نی »

جان بنت پرسید: اما ایلا تو در شهر چه می کردی؟ بدیدن را ی رفته بودی؟

پس از لختی تفکر جواب نفی داد.

« تو تنها بودی؟ »

ایلا جواب داد: « نی تنها نبودم. لطفاً از من زیاد سوال نکنید. زیرا من نمی توانم درین باره آزاد حرف

بزنم. پدر جان، تو همیشه بمن اعتماد داشتی و حالا هم بمن اطمینان

داری همینطور نیست؟ صدای او بسیار لطیف و پر از ارتعاش لطیف بود.

بنت دست دخترش را میان مردو دست خود محکم گرفت: دخترم، من همیشه نسبت به تو اعتماد خوا هم

کرد. و این دو آقا هم باید حرفهای ترا باور کنند. »



ترجم : نیرومند

از : ریچارد اولویس

شعور زن

قسمت دوم

جسد راجهت حفاظت در میان یخ به سرد خانه گرایز شنت فرستادم و آنگاه به تقاضای مسامحه و نظمیه جهت دادن راپورنزدادوبه دفترش رفتم . متعاقبا پولیس شسر، بناروال محل و خبرنگاران و عکاسان و خلاصه یک تعداد دوستان و آشنایان بترتیب دوام راگرفته طالب معلومات شدند . و مراجعات پیبیم و مکررچندان وقتم را گرفت که چاشت همانروز نتوانستم برای صرف غذابه منزل بروم و تاجار گرسنه به گارم ادامه دادم . لفظ وقتی دوباره به دلتسرم رسیدم فرصت آنرا یافتم که نفسی به راحت بکنم و مجال تفکر برایم پیدا شد . بعضی مسایلی بود که آرامش مرا سلب میکرد .

نخست به سادگی نمی توانستم قبول کنم، که دالی شیرین ماکسی راگشته باشد . و آنهم بغاطری که آنشخص بیک بانك دستبرد زده و میخواست پولهای بانك را بسرقت ببرد . این همان دالی نبود که من می شناختمش؟ آن دالی که همیشه با مردم با محبت حرف میزد و تبسم هیچگاه از لبانش دور نمی شد ؟ به یقین اوروی دکمه زنگ خطر پای گذاشته و آنگاه بدنبال سارق بیرون دویده تانمیسر موتورش را یادداشت کند . اماگشتن مردی که سه گلوله به مغزش خالی نماید .

نه ، این کار به خصلت دالی تطابق نمینمود، چه يك سارق بانك مینوید یا يك جنایتكار دودگر؛ چگونه و از کجا توانسته بود اسلحه بدست آورد؟ من تفنگچه را برداشته به دقت دیدم . امروز پیش از چاشت این اسلحه را ضبط کرده و در روزك میز کار خود گذاشته بودم . سه مرمی از آن خارج شده بود . اپرنیگای پیرمسلما برای این خانم که در بانك او به صرافتی اشتغال داشت هرگز تفنگچه نخریده بود . تا او در برابر سارقان بانك از خودش دفاع کند . من حاضر بودم با هر کسی شرط ببندم که اپرنیگای پیرهیج سلاحی در بانك نگاه نمی کرد .

ودالی - از آنجمله خانمهایی نبود که با اسلحه و صورت استعمال آن آشنا باشد یا بتواند يك سلاح را بکار ببرد .

سه دگر : و همچنان این سوال لاینحل ماند: آیا دالی میدانست که پشت آن پلوجه سیاه صورت جرالده شتاینر پنهان بود ؟ من هنوز با این سوال مشغول بودم که دروازه دلتسرم باز شد و پیشخدمت وارد شده يك نسخه روز نامه عصر را روی میزم گذاشت . درستون حوادث و اتفاقات يك عنوان چهار سطره به این گونه نوشته بودند :

مادر
۱ فرزند
مرد هواخواه خود را به ضرب گلوله به قتل رساند
وزیران درسه سطر دگر اینطور نوشته بودند: هنگام ناشتای صبح خانم بدگمان شد و تفنگچه را برداشته با خود به دفتر برد
من راپور را خواندم . این حقیقت داشت که سارق مقتول در عین زمان عاشق خانم بود و همین مطلب که او بعدا از طرف معشوقه کشته میشود، خود خیر جالبیست و سوژه داغ بوده، مواد فراوان در اختیار روزنامه نگاران میگذاشت . این روزنامه میتوانست بیشتر از آن به تفصیل درباره این قتل بنویسد . اما برای من صرف شرح حقایق دلچسپ بود، که متاسفانه در خبر وجود نداشت . تاجاییکه من میدانستم یا حدس میزدم ، يك دزد نقاب پوش وقتی وارد بانك شده که دالی تنها بوده است . سارق او را با اسلحه تهدید کرده و او میبایست زیر تهدید تمام بانکوتهایی را که همان لحظه در اختیارش بود و در کسه وجود داشت در يك خریطه بریزد . درست در لحظه ای که سارق میخواست برگردد، خانم صراف بانك تفنگچه اش را از محلی که مخفی کرده بود ، بر داشته سه بار بالای او آتش

میگند . در میان خریطه جمعاً مبلغ ۱۲ هزار دالر موجود بود . روزنامه يك تصویر هم نشر کرده که در آن اپرنیگای پیريك چك حاوی ۵۰ هزار دالر را بعنوان قدر شناسی از اپراز شجاعت دالی بوی میداد . اپرنیگای با هم خصلت خست و امساک خود را در آن تصویر نشان داده بود . اینها همه برای من واضح بود . مگر يك سوال رانمی فهمیدم : آیا دالی به راستی تفنگچه را با خود به بانك برده بود زیرا او میدانست همانگونه که نوشته بودند ، هنگام صرف ناشتا بدگمان شده بود که جرالده شتاینر فی الواقع به بانك دستبرد میزند .
من برای خودم يك ساسج بانان برداشته، در انهای فکر کردن خودم . به تعقیب آن گردش مختصری کرده سرانجام به دلتسرم برگشتم .
با خود گفتم ، نباید موضوع را به عقب انداخت . من مارشال آن ناحیه بودم و نمیتوانستم چنان جلوه دهم که اصلا اتفاقی رخ نداده است . زیرا هنوز جسوایی از واشنگتن نرسیده بود . چه میخواستم یا نمیتوانستم باید از دالی چند سوالی میکردم . من تمام جرائم را بکار برده به دالسی تیلفون کردم و به او توضیح دادم که باید يك پروتوکول ترتیب دهم و به او گفتم :



«چند سوال عادی دارم می فهمی؟ وقتی این اتفاق رخ داده ، باید به يك تعداد سوالات جواب گفت . متاسفا نه يك تعداد کاغذ پرانی و جمع آوری يك اندازه اطلاعات را ایجاب میکند ...»
دالی در تیلفون جواب داد: «خوبست رئیس» پس از آن کمی مکث کرده به حرفش ادامه داد: «اگر اخلاص نشویم به دلتسرت می آیم در اینجا سرو صدا بسیار است و يك لحظه هم زنگ دروازه آرام نمی ماند ...»
به دالی گفتم: «موافقت دارم تا ۲۰ دقیقه دیگر با موتر خدمتی آمده ترا با خود می بردارم ...»

هنوز نیم ساعت نگذشته بود که دالی پشت میز کار مقابلم نشسته بود چهره اش هنوز هم مثل کج سفید می نمود و چشمهای آبی رنگش در خشم سابق خود را باخته بود و اگر به آن شوکی که دالی پس از کشتن دو ستش بر داشته بود ، فکر می شد که او با خون سردی تن به قبول سر نوشت داده باشد .

از دالی پرسیدم : تفنگچه را از کجا کردی این سوال را بدون چیدن کدام مقدمه مطرح کردم و دالی هم بلا مطلق پاسخی داد .
«تفنگچه میراث پدرم است .»
- و امروز صبح برای نخستین بار به فکر بردن آن به بانك افتیدی؟
او با اشاره سر حرکم را تأیید کرد .
«تومی فهمیدی که امروز شتاینر یا کدام شخصی دگر تصمیم دارد از بانك پول بدزدد؟»
او تقریبا به چشمهای من راست می دید پس از سکوت مختصر پاسخی داد: «از کجا باید می دانستم چگونه؟»
این يك سوال خوب بود .

«آیا شتا ینر راجع به گذشته خود ، در باره خانواده اش ، از شغل خود و از پتکه اصلا برای چه منظوری به هیل گرس آمده بود به تو حرفی زده است؟»
او بمن گفت که نمایندد يك سر گشت است و کمینتی مربوطه اش تصمیم دارد يك نما پندگی فروش درین شهر باز کند و به عرضه تولیدات خود بپر دازد . چون هیل گرس تقریبا درین نواحی مرکزیت دارد و آدم می تواند درینجا آرامتر و با مصرف کمتر زندگی کند . او میخواست تا وقتی چای مناسبی برای دایر کردن شعبه فروش تولیدات کمپانی خود پیدا نکرده ، در موئل هیل گرس اقامت گزیند .»

دالی به دستهای مرتعش خود که رویهم گذاشته بود ، دیده پس از مکث کوتاه به آرامی دنباله حرفش را از سر گرفت و اظهار داشت : «من من اکنون میدانم که او مرا فریب می داد و به من تدو می گفت»
شما با هم مناقشه کردید؟ آیا بینتان کدام نا ساز گاری یا نقطه بر خوردی پیدا شده بود؟
آن - نی ما با هم روابط خوب داشتیم ...»

من با لحن دوستانه می گفتم: «گوش کن - دالی . من بعضی سوالات از تو می کنم که اصلا مایل به طرح و پرسش آن نیستم و مخصوصا خوش ندارم کلمه استنطاق را استعمال کنم . اما يك چیزی درین ما جبروا خوشم نیامده و باعث تعجب شده است این بانك در طول يك صد سال که از عمر افتتاح آن می گذرد ، همیشه همگونی بدون حادثه به کار دادو ستد پر داخه و در طول زمان هیچگاه چنین اتفاقی برای بانك رخ نداده بود و امروز برای بار نخست در تاریخ این شهر چنین سرقتی واقع میشود و يك نفر به قصد دستبرد زدن به اداری بانك وارد عمارت بانك می شود . تو هم تقریبا دو سال از بقیه در صفحه ۱۳

دیسولی بنگلی او په زړه پوری موسم وو، مخکه ، لاسونه ، اودغرو لمنی تکی سنی معلومیدی، غرونه او رغونه تازه په نظر رانلل ، داسمان پر پاک واوژین تندی باندي ختی او خیلواکی ورشی یوی خوا اوبلی خوا ته په نغا کبسی وی، یو ویل ته یی لاسونه غورخول او سینکارونه یی کول او په خیلو ښانستو مر غلرو یی باغونه او کیتونه اوبه کول، ټول خلک خوشحاله او حسو سیدل، پښتی پیغلو په پاکه مینه او زیات محبت سره اهنونه کول ، میان شلمیان او پیغلانی دگراښت او عشق په غیرکبسی یو تر بل جاریدل او دخیل راتلونکی ژوند دپاره یی راز راز هیلی او امیدونه روزل ، ددغبننگلی موسم په خوزه غیر کبسی د طبیعت تر قانون لاندی دیوه خوار او بپلوا بزگر په کاله کبسی یوی ښانستی او گمکی تجلی سترگی رووسی گری ، دلجلی پیدایښت غوو ، چه مور او پلارته یی دیکمرفی او سعادت لمن راوخوت او ددیری خوښی څخه په جامو کبسی نه شايدل په دریمه ورځ سهار یی پر دغسی نجلی باندي د پیروزی نوم کیښود .

ورشی شپې او شپې ورشی ، مياشتې او کلونه یو په بل پسې واوبښتل د طبیعت دقانون په غیرکبسی ددی وخت دتیریدو سره سم ټولو ژوو خپل دتکاملی سیر او تحول فلسفی ته

- پیروزی مور ا که حقیقت درته اظهار کړم اوس می نو دژوند او بزگری دکمپڅخه خوا توره ده ، لورنده د خدای غضبیدی .
- ولی ، ولی خیری ، څه پښه ده؟ لورمی په نا څه کبسی دی چه داسی ورته په تقریبی آخر لن څه فکر خو وکړه . زما لور ده څوای په بدیری .

- ته کوره ښځی ا ماکله پیروزی ته په ویل: او یا می ښکښل ورته وکړه. خبره داسی ده او ته یی په خپله وینی چه دیوه خان مرکه شی او دبل خان مرکه راشی زه اوس هکاپک تللی یم ، که یی یوه خان ته ورکوم دغه بلخوا راڅخه بدیری او زما سره دښمنی پالی نوزه څو مسکین سری یم ددی خلکوسره زما دپلار دوسه څه نه دی پوره .

- سر په داخو رښتیاده ، لاکن دومره راته ووايه چه چاره یی څه ، که می و پوښتی، وللاوس می نو ددی دیرو مرگو څخه نفس پزی ته راغللی دی . زه ولادی خلکونه حیرانه یم چه خپله دغریبی دودی یس را پوری سور اور کړیده .

- ته کوره ښځی ا یوه چاره چه یی سا دخان سره سنجولی ده ، هغه داوه ، که چیری ستا او دپیروزی خوښه وی، ددی کلبی څخه په ښارته پارسو ، او هلته به خپل دغریبی ژوند شروع وکړو .

ښانونه وکارو او ښار ته به کوچ وکړو .
- پلاره ا داڅو ورشی زما په نیت کبسی وه چه ومانه ووايم خو دومره جر نت می نشوای کولای. څنگه چه تاسی په خپله یاد کړه نوزه باید درته ووايم ، چهزه اوس هیڅکله مپه نه کوم ، که می چیری مپه کاوه نودخان لوندی دیو مغریب او اخلاقی څوان سره واده کړم که چیری ستاسو خوښه وی چه ددی کلبی څخه پار شی ، زما خوښه ده او هیڅ نه پکبسی وایسم .

- بس ، بس ماهم دخدايه دغه فوښتل، چه پیروزی خوښه ده . زما په سرکبسی خوښه ده لتهه داچه ستا دڅیره به ددغه کلبی څخه دښار ولور ته کهه کوو

شپه تیره شوه ، سهار وختی جمال اکاله خوبه راویا غید ، ستمستی د جومات په لور روان شو ، هلته یی اودس تازه کی او لوبغ یی ولی ، وروسته دزمانه څخه یی دجومات دلازه او نورو کلبوالو څخه دخدای په امانی وکړه او دوباره دخیل کاله په لور روان شو. کوم وخت چه دجومات څخه راوتی، لمخپل زړینی وړانکی دکانفانو پرروښانه تندی شلولی وی او هرشی ته یی ښکلا وړه برخه کړی وه. کله چه کاله ته را ورسید، نو دپیروزی مورهم خپل ټول کالی او سامان راغونډ کړی وه. وروسته لهڅو شبیو څخه ددی ددی وراپم دخیل

- دیره ښه فیصله دی وکړه. څه ورڅه نه ولاړ څه کوندي تر ماښامه څان سه غریبی اوکار پیدا کړه .
زه به هم دهمسایه کړه ورشم او په کار به شروع وکړم .

وروسته تردی ، ددوی دری واپوکارونو ترڅه سره صورت پیدا کړ ، جمال اکابهره ورځ دسهار څخه تر مازدیگر پوری ، په یخ او گرمی کبسی دختگری کار کساره اود دهیغ مشکل کار څخه به یی اوزه نه خالی کوم ، خولی به یی توپولی ، لاسونه به یی تناکی کول او خپل دژوند اړتیاوی به یی ددی لیاری څخه تامینولی . دپیروزی مور دشمن گاونډی په کور کبسی کار کاوه. په لږه موده کبسی یی ټوپولی کور په غرونخان ویزیندی او ټولو لور دبه بو په نامه یادوله. دخپل گاونډی په کور کبسی یی ښه اعتبار وموند او ټولو دهغی پر پاکي ، ایمانداری او صداقت باندي تصدیق کاوه به یو به هم دخپل مپه په خیر شپه او ورځ زحمت کبسی اود هیغ ټول کار څخه به یی مخ نه کړشاه . بر سرپه پردی چه دخپل گاونډی گازی کاوه ، کله کله به یی د نوزو همسایگانو کاب هم پر یول . پدغه ترتیب سره ذوی خپل ژوند تیراوه او شان ته یی دودی او پوښاک را بربول . ښکلی پیروزه به هم کله کله دخپلی

د رحمت خیر زوی لیکنه :

دهغی ځان وواژه؟

څاره ایښی وه . زاره نوری سول او نوری زاره سول ، پیروزی هم ددغه وخت دتیریدو په جریان کبسی خپل دځای پوڅو او کوچنی والی دوره دخوب او خیال په شیرین پال کبسی تیره کړه او دپیغلان او خوالی په سینه اولیولی دنیا کبسی یی قدم کیښود . اوس پیروزه دیره ښکلی او دلریبا پیغله وه. دهغی دنورواوغونو سترگو ، چسکی ونی ، سوزو ورپښتانو ، سزو پارڅو گانو ازنارکو شونانو دلیدو توان او طاقت په چاپوری نه وو ، بلکه ډیر ځوانان او پاڅه خلک یی لیونیان کړی وه .

په دیره لږه موده کبسی د پیروزی دښکلا او کرینده توب آواز په ټول کلبی او اولس کبسی خیره شوه . په ټولو کورونو کبسی دپیروزی دغی ځوانی او ښایستوب ستاینه کبده او خلک یی په صفت نه مریدل .

پدی وخت کبسی دکلی او وطن د شانخوا څخه دټولو شتمنو او پلوانو ، ځانانو دپیروزی غوښتنه کول ، دودی کاله ته به یوه مرکه تله اوبله به راتله ، څو کله چه به دپیروزی پلار دیوه شتمن خان سره روغه او جوړه وکړو نو وره یی لیدل چه هغه بل بهای خان دده څخه خوا پدی کبزی او امکان لری چه دده ددیرو سختو دښمنانو څخه شی ، ښکار چه دپیروزی پلار یو ډیر غریب او پینوا بزگر وو او ددی ځانانو سره یی ددښمنی اومقابلی توان نه درلود ، نو دا یی دخان سره فیصله وکړه چه پیروزه به پدغه کلبی او اولس کبسی هېجان نه ورکوی ، په یوه پرده او ښه وضعیت به ددغه کلبی څخه ښارته بار پزی څوچه هلته په ډیره آرامی او هوسا یی سره خپل د غریبی ژوند وکړی ، نوبه دغه چرت او خیال یوه ورځ ددی باندي څخه خپل کاله ته راغی او میرمنی ته یی ویل :

- سړی ته لیونی یی ، موچه ښارته ولاړ سو ، هلته به څه خورو او چیرسری بهه هستوگنه کوو ؟

- ای ښځی ا دا ټول خلک چه هلته ژوند کوی څه خوری او چیری ژوند کوی ؟ خدای مهربانه دی مونږته بهم یوه کوله وچه ډوډی اویوه سر پناه واورسووی .
که هلته تور هیڅ نه وی ، دختگری کسب خو شته .

پداسی حال کبسی چه دودی دواړه پدی خبرو لگیاوه ناشاپه دخولنی در وازه خلاصه شوه ځوانه پیروزه چه په تندی کبسی یی دیوه سخت او شوم سر نوشت لغبسی له وراپه غلبیدی ، رانتوتل .
- بابا جانه څه حال دی ؟
- شکر دی لورگی ښه حال دی، ته څنگه یی ، چیری تللی وی چه داسی خوشحاله معلومیری .

- چیری نهم تللی ، دکاله په کار مشغوله یم ، خیر خودی چه تاسی دواړه یو ویل نه کوری ، څه پښه ده ؟
- بچیا څه نه ده پښه ، صرف دمو سره مری پوڅه خبری درلودی .
- خبری یعنی څه ؟
- لورگی ا خبره څو داسی ده چه ته سو اوس شکر دی پیغله خوی یی ، هرچا وتانه دطمع او امید سترگی ټپولی دی ، څنگه چه ته یی په خپله وینی ، چه ستا دغوښتلو دپاره یوه مرکه شی او بله راشی ، زه اوس حیران تللی چه دچا سره خپلی او دوستی وکړم که دی یوه څان ته ورکوم لودهغه بل د څنگان طاقت را پوری نشته نو همدغه ووچه ستامور ته می ویل که ستا اود پیروزی خوښه وی دکلبی به پریرو او دخلکو دخولو څخه به

اصلي ټپولی څخه مخ دښار پر لور روان شول ټوله ورځ یی لاره ووهل دغتب مازدیگر قابی ووچه ښارته را ورسیدل . هغه شپه یی په یوه سړای کبسی سبا کړل . کله چه سپاڅو ستمستی یی دیوه ځای دیندللو په هغه خپل فعالیت شروع کړی . ورځ لانیمې نهوه تیره شوی چه جمال اکا دښار په یوه گوبښه کبسی دیوه شتمن سړی په څنگ کی دکاونډی په صفت پوځای وموند او دهغه شتمن سره یی داو منل چه دپیروزی مور په دهغه دکاله چوپړ او خدمت پر خپلو اوږو واخلي . پداسی حال کبسی چه شپې خپل د ظلمت پښخول وو ورو دښار پر یخ غوړاوه ، جمال اکا خپل ټول کالی او سامان همدغه ځای ته را ورسول او ددی دره سره ځای په ځای شول . شپه یی بهر ترتیب چهوه تیره کړه ، سپا سهار جمال اکا دخوب څخه راگښیستی څنگه چه جومات نه وو ورته معلوم ، په کور کی یی لمونځ وکړ . پیروزه او مور یی هم راویا خپل ، لمونځونه یی وکړه .

پداسی حال کبسی چه دره واره په خپله خونه کبسی نامست وه جمال اکا دپیروزی ومورته مخ وپاوه اوورته دی ویل :

- ښه ، اوس خوږو دادی ځای پسرځای شوو ، ماڅو دوهه گاونډی سره داو وده کړی ده چه دپیروزی مور به ستاسی دکور چوپړ پرغاړه اخلی .

نوته چالاکه ولاړپره هلته ورشه ، ځان ورته معرفی کړه ، زه به هم ولاړشم گوندي ځان ته کوم کار پیدا کړم . پیروزه دی دکور څخه نه ښوری اونه دی گور خوښی پریریدی . وخت دده بغنی دی ، غل به راغلی دی او دغه دخواری کالی به یی را څخه وری دی .

دسره دکاونډی اویا نورو خلکو کورونو ته تاه او دهغی سره به یی دخلکو به چوپړ کبسی مرسته کوله .

شپې اوورشی یوه بل پسې سبیا کیدلی زمانو هرڅه ته په خپل غیبه کبسی تحول ورکاوه . ژړو نکرونو وروروو خپل ځای ونازه او نوی اندښونه پر پښاوه ټول انسانان دخپل راتلونکی سر نوشت څخه یسی خبره پاته وه دهری پښی او واقعی اختیار به یی قدرت ته سپاره هیڅوک نه پوهیده چه څه به راشی او څه به ووینو .

ښکلی او معصومی پیروزی هم خپل دژوند تاریخ او خوږی شپې او ورشی یوه بل پسې سبیا کولې ځوانی او پیغلان یی سترگی تردی اندازی پوری پټ کړی وی چه هیڅ ته یی پام نه وو .

یوه ورځ ځوانه پیروزه چه خپلی پاکي جامی یی په تن کړی دی ، دخپل کور څخه دکاونډی دکور په نیت راووتل دلپساری په منځ کبسی دهمدغه شتمن سو ډاگر وروچه محبوب نو میده ولاړوو ، کله چه یی سترگی پر ښکلی پیروزی ومبستی نو ورو دهغی خواته ورو روان شو او دارنگه یی ورته ویل .

- پیروزی ، ها پیروزی .
- څه وایی چه لاره دی راته لیولی ده .
مقصود دی څه دی .
- که یوه خبره ورته وکړم چاته خوبه نه وایی ؟

- وایه ، څه خبره ده .
- که رښتیا راڅخه پوښتی، دهغی ورشی راهبسی چه ماته لیدلی یی ، زما څخه دی زړه وږی دی، زه ستا سره د سره مینه او علاقه لرم ، ستا دمینی په اور سو شم ، نو که چیری ستا خوښه وی زما سره دوستی او

رفاقت لاره یوه کړه ، هرڅه چه وا یی هغه
د سره کوم .

- څه څه ووک شه زه وگوره او نه . زه
دیوه خواری او بی وزلی خټگر لوریم دماښام
د دیوی په پیدا کولو پوری حیران یوه اوته
دیوه شتمن او بهای سوداگر ورور یی .

ته باید دخپلی سویی سره برابره تجلی
پیدا کړی او دهغی سره واده وکړی . نور
احتیاط کوه چه ومختره ونه درپیری کشته نو
ورور او ورور ته دی خبر ورکوم .

- پیروزی ! داته څه وایی ، خبری دی
لکه خنجر زما پر زړه لگپړی . زه ددشتیا
درته وایم ستا سره مینه لرم او غواړم چه

ستاسره واده وکړم . ته که هر خومره زما
څخه شان گوښه کړی ، بیاهم زه دی ته
پرپرېدم ، نورنو ستا خوښه ده . هرڅه چه
دی زړه غواړی ، هغه وکړه .

محبوب په هېڅ ډول د مظلومی پیروزی
څخه لاس نه اخیست او تل به یی هغی ته
لیاره نیول او دخپل مینې اظهار به یی ورته
کول . وروسته له شهمدی څخه یی معصومه پیروزه
ودی ته مجبوره کړه چه دهغه سره دوستی او
رفاقت مزی ټینګ کړی او دهغی دساده والی

او سپیڅلتوب څخه ناوړه استفاده وکړی
یدی ترتیب د محبوب او پیروزی د دوستی
اوبارانته توب غوښی وغوړیدل . دوی دواړه
به په پټه بودبله سره لیدل ، مجلسونه یی
کول او یو تر بل به جاریدل .

پیروزه پدی عقیده وه چه د محبوب سره
واده وکړی او دهغه دژوند و فاداره او خوږه
مفکری شی . لکن محبوب بیا داسی خیال
دراود چه پیروزه په خپلو شته او پیسو
و دواړی ، ناوړه استفاده ځنی وکړی او په پای
کښی یی دیوه تر یخ اوتیاه کوونکی ژوند سره
لاس په گریوان کړی .

ددوی دیاری او رفاقت څخه دری میاشتی
تیری شوی ، ددی وخت په جریان کښی
محبوب د پیروزی څخه ډیره ناوړه استفاده
وکړه او خپله شپوانی تنده یی په ماته کړه .
اوس یی نوچندان ولیدلو ته نه ور تلی اونه
یی دومره چرت په خرا باوه . یسوه ورځ
پیروزی دشان سره چرت واهه چه ترخوپوری
به د محبوب دوعدی په خیال شپې او ورځی
سپاڅوی ، سبا به رسوا شوی یی ، کور او
کپول په ټول در باندی خبر شوی وی . بیا
به نو څه کوی . نو ځکه یوه ورځ یی محبوب ته
په احوال ورکي او هغه یی خپل کور ته را
واوښت . محبوب هم د پیروزی غوښتنه ومنل
او کورته ورته راغی ، وروسته تر سلام او
روغی پیروزی ورته وویل :

- محبوب چاته ته اوس چیرسی یی ، هغه
پخوانی مینه دی نشته ، که څنگه ؟

- څه وکړم . ټوله ورځ په کارونو لگیایم
دومره وخت نه پیدا کپړی چه ستا پوښتنه
وکوم .

- ښه هغه به خدای په خبر کي . خودومره
رانه ووايه چه پرځپله پخوانی وعده ولاړی
او که ؟

- دڅه شی وعده ، ته اوس خوب ویشی او
که ویشی یی ؟

- ولی ، تازما سره په لمړی ورځ دا
وعده نه وه ایښی چه زه ستاسره واده کوم
اوس بیا پر پښیمانه شوی .

- پیروزی ! ته لیونی شوی یی ، زه وگوره
او ستاسره واده .

چه بیا دی داسی خبره تر خولی راونهوزی
که می مور او ورور خبر شول ، حتما دی

وای .
- خوتا په لمړی ورځ رانه وویل ، چه زما
سره دوستی وکړه ، ډیره را باندی گرانه یی
اوبیا ستاسره واده کوم .

- ما هیڅکله داسی ندی ویلی اوږه
دومره احمق نه یم چه دیوی بیوزلی او لمړی
پیغنی سره واده وکړم ، نه ښه فکر وکړه ،
بل چایه درته ویلی وی .

- ولی دروغ وایی ، تازاته وویل ماڅو
داسی فکر کاوه چه ته به یوه ډیر پاک او
ایمانداره ځوان یی او رشتیا هم زما سره مینه
کړی . که زه داسی پوهه وای چه ته دومره
چال بازه اوبی میرته ځوان یی ، نومابه هیڅکله
ستاسره دوستی او رفاقت نه وای کړی .



- پیروزی ! ماته دچال بازه اوبی غیرته
ځوان خطاب مکوه ، خپلو خبروته متوجه شه ،
چه څه وایی .

- اوس هم درته وایم چه تر تایی غیرته
ځوان نشته ، ځکه چه یواری وعده وکړی او
نه پر خپله خبره پښیمانه شی . که زه داسی
پوهیدای چه ته زما څخه خپل مقصد اخلی
اوخوانه ځوانی او پیغلتوب می را خرابوی ،

ما به پخوا لاڅان وزلی وای اوبیا به می ته
ترشان قربان کړی وای . ماته اوس څرگنده
شوه چه ته یو ډیر ظالم او ناوړه ځوان یی ،
تس دخپل شخصی منفعت لپاره دی زما ژوند
او ځوانی په خطر کښی واچوله .

- څو څله می درته وویل چه ماته دبی
غیرته اوبد ځوان خطاب مکوه ، بی غیرته او
ناپوه ته یی چه زما په خبرو و غولیدی . په
آینده کښی احتیاط کوه چه بیا زما نوم وانخلی
که ته نوهغه چل به در باندی وکړم چه پردغه
حال به دی شکر وباسی . ددی زه درڅخه ولاړم
نهی پیژنم اونه می دوستی دوسره درلوده
څه اوس نو دنورو ځوانانو سره یاری شروع
کسه .

یدی ترڅ کښی محبوب په ډیر قهر او غضب
سره د پیروزی دکورڅخه وزی او پیروزه یواری
پاتیزی اودشان سره داسی وایی :

- ای خدایه ! داته چل را باندی وشوه ،
ځوانی او پیغلتوب می دتورو خاورو سره
برابر شول ، لکه دیوی ښکلی غوښی غولیدی
دنده . یاد له کبله ورژیدم . زما ژوند دژبا
او افسوس وړدی .

وروسته تر دی نو پیروزه ډیره غمگینه
اومرادی په نظر راتله کله چه به یی پلار او
مور دکور څخه ووتل ، نو هغی به په ژبا پیل
وکړ او تر ماشیامه به یی ټول ، په لږمه کښی
سترگی یی دسترگو په کو لکانو کښی
یی دمنځ بڼه ژپړه واوښتل ، غښی اوباشستی
نوتلی ، بدن یی ورځ په ورځ ویلی کیدی
دنیا دیوه زندان په څیر ورته ښکاریده ، دشان

اوبورو خلکو څخه یی کرکه کیدل له ډیره غمه
از ویر څخه به یی زړه دسینی په صندوق کښی
پورته پورته کیدی ، پر خپل تیری ځوانی او
شکلی پیغلتوب باندی به یی دارمان اوښکی
تویولی ، مور او پلار چه به یی دخپل گرانی
نور داحال کوت ډیر به یی چرت په وړاندو
اونه پوهیدل چه په نازولی لوری شه سوی دی

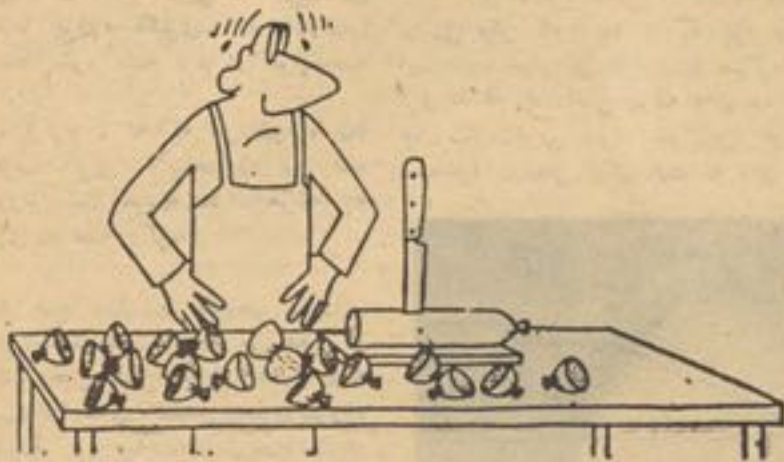
یوه شپه پیروزه په خپل ځای کښی پرته وه
داڅان سره یی فکر کاوه ، چه تر دی ژوند
خومی مرگ ښه دی ، څله ژوندی یم باید
شان مرگم ، خوچه په دغه وحشتناکه خوب
کښی خوب پورده کله چه سپار راویشه شوه
نور بیا دهغی په خیال کښی بل رنگ درلوده
هرڅه ته یی دنفرت او کرکی په هنداری کښی

کتل اودشان سره دیوی خطر ناکی نقشه په
طرح کولو مشغوله شوه ، ناڅاپه یی دافکر
وکړ ، چه نن باید خامخا یوخه زهر پیدا کړی
اوهغه وخورئ خوچه ددی نارامه او ننگ آورده
ژوند څخه شان بی غمه کړی . پدغه نیت دکور

څخه راووتل ، وروسته تر ډیر زحمت او
کوڅښ یی لږڅه زهر ومیندل . تقریبا د
ماښین تایی و و چه زهر یی په پیاله کښی
واچوله اوخپل منځ ته یی کښیښوده ، کله به یی
دزهر پیاله راپورته کپ شونه اونه به یی پورده
اوکله به یی بیرته پر څمکه کښیښوده واقعا
چه دلته دژوند او مرگ تر منځ یو ډیر زړه
خوږونکی دیالوگ روان وو ، ژوند ومعصومی
پیروزی ته ډاډونه ورکول اوهغه یی ورا تلونکی
ژوند ته امید واره کول . لکن مرگ وهغی
ته دژوند اواسا ناوړه متعلق ډیر د احساس
ورکاوه او هغه ته یی دپستی او رسوائی
دژوند ټوله ویر چه فلسفه بیا نول اوددی
ژوند په مقابل کښی یی مرگ ته دښوخطاب
کاوه .

پاتی په ۶۲ مخکښی

نگارخانه



بدون شرح :

علمت طلاق

زن جوانیکه تازه عروسی کرده بود بد فتر طلاق رفته و خواهان طلاق خود از شوهرش شد ، شوهر حاضر شد و قاضی رو کرده به زن جوان و پرسید : به چه دلیل میخواهید از شر هر تان طلاق بگیریید ؟ آیا شوهر تان با شما بد رفتاری میکند ؟

- نخیر .
- به خانه و زندگیش توجه ندارد ؟
- نخیر
- شما را دوست ندارد ؟
- نخیر
- پس به چه دلیلی میخواهید طلاق بگیریید ؟
- بدلیل اینکه یکنفر خو پسر از او یافته ام .

ام دیعوف

شب عروسی

شب عروسی است . داماد با تعجب بطرف عروس نگاه میکند . مهمانان نهر لحظه صدا میکنند : (تلخ است . تلخ است) معنی حرف های شان اینست که عروس و داماد باید همدیگر را ببوسند آنها همدیگر را می بوسند و قص ها و سرو صدا تا ناوقت شب دوام میکند . مهمان های خسته از رقص و پایکو بی بالآخره میروند و عروس و داماد تنها میمانند مادر عروس در از عقب می بندد . عروس و داماد فوراً بطرف میزی می روند که تحفه های مهمانان روی آن گداشته شده : داماد آهسته میگوید :

- اینه دو سیت ظروف شیشه ای . اگر هر کدام بیست و پنج لیوه قیمت داشته باشد پنجاه لیوه میشود .
- عروس میگوید :
- چه خوب لعاف بغمل . . اگر شصت لیوه قیمت داشته باشد میشود یکصد و ده لیوه . . . باین یک صد و سی . . .
- داماد میگوید :
- دیگر چه آورده اند . . ؟
- بالشت ها ، رو جا بی پیراها . . . جمعاً پنجاه لیوه میشود .
- و این دیگرها . . . ؟
- بیست لیوه . . .
- شش گیلان و این خوردی . . . اوه یکی آن شکسته .
- چه مردم خرابی . . . گیلان شکسته را آورده اند . . . خوب همه آن میشو دنود لیوه . . .
- خوب دیگر . . . ؟
- دستمال ها تر موز ، قاشق کلاز سوپ خوری ، گل ها . . . همه آن ممکن است یا زده لیوه شود . . .
- اوه قلم های خود گارسه بو تل و این و چند تانه کیک .
- خوب . . . دکه . . . ؟
- خواننده های عزیز . . . حالا چه میگویند بهتر نیست عروس و داماد را تنها بگذاریم . . . ؟

رفع توهین

مستی آخر شب وارد میخانه ای شد و دید عده ای در چپ و راست میخانه نشسته اند و مشغول میخوارگی هستند . مرد مست که از همان نگاه اول از حضار بدش آمده بود برای اینکه آنها را تحقیر کرده باشد با صدای بلند گفت :

- ای ماکیا نهایی که طرف راست نشسته اید . وای خروس های که .
- طرف چپ نشسته اید : سلام ، یکی از مشتریان که طرف چپ نشسته بود باقیافه ای برافروخته بلند شد و نزدیک مرد مست رفت و گفت ؟
- خوب چشمهایت را باز کن ، من خروس هستم ؟
- مست بدون اینکه خودش را ببازد خون سردانه جواب داد .
- خوب اگر خروس نیستی برو بنشین طرف راست .



قصه لباسی که بعد از هر دفعه شستن خورد شده میرفت .

ویتاتوی کوچک!!!

در سالون سوم آثار سالیهای بعدتر
۱۴ و ۱۵ دیده میشد و ویتا تو تو کار ی نیز
در زیر هر اثر نظر میخور د
شوهر رو بطرف خا نمش نموده گفت:
- تو بحر ف ها بی مثلکله بلور ندار ی؟
- چه زند می دشواری را تو گساری
گذشته است . ویتا تو ی کو چکحتی از
آوان طفلی علاقه به نقاشی داشت و قتی
ویتا تو جوان شد

این زن و شوهر همچنان در سالون
های چهارم ، پنجم و ششم و قتی دا خل
شدند باز هم دیدند که در هر سالون
آثار هنری زیادی وجود دارد وزیر هر کدام
باز هم جمله ویتا توتو کاری دید . مسی
شود که همه متعلق به قرن هفده میلادی
میشد .

خانم که باشوهرش در هر سالون
داخل میشد و به تعریف های شوهرش
درباره ویتا تو تو کاری گوش داده بود
گفت:

اما در سالون هفتم طور یکه در نشریه
معرفی گلمری مطالعه نموده ام آثارا ییل
و در زیر هر عکس باز هم جمله ویتا تو

بنمایش گذارده شده .
شوهر هیچ جوابی به سخن خانمش
نداد .

در سالون هفتم و هشتم و بالا خیره
نهم باز هم ویتا توتو کاری در هر اثر هنری
و حتی در یک چوکی کهنه خیلی باستانی که
در روی سالون به نمایش گذارده شده بود
بنظر میرسید .

خانم بر سیبل استیزا و تمسخر از
شوهرش پرسید :
این اثر هنری ویتا توتو کاری خواهد
بود ؟

- وضمنه در نشریه راهنمای گلیری
نوشته شده که در سالون نهم آثار هنری
تبتسیان و بااولو وجود دارد آیا آنها کجا
هستند ؟

شوهر در سالون نهم شروع بهس زدن
نموده چیز هایی به خانمش تعریف کرد و
همینطور از گلیری خارج شدند .

وقتی از گلیری بیرون رفتند باز هم
شوهر کتابچه راهنمای گلیری را از جیبش
آورده و ناگهان چشمش به جمله ویتا توتو کاری
افتاد که ترجمه آن از اینطور بود :

ویتا توتو کاری یعنی دست زدن به آثار
هنری بکلی ممنوع است .
از خجالت عرق از سر و رویش سرازیر
شد و با همان حالت خجالتی و عرق پر بجاده
کوچک آفتابی بحرکت افتادند .

پایان

دیده میشد . زن گفت این تو کاری دارای
آثار زیادی است
شوهر با غرور و تبختر زیساد روی به
طرف خا نمش نموده گفت :
من کم کم بیاد دارم که راجع باین نقاش
چندی قبل تحقیقات یک محقق را نیز
خوانده ام .

سیس هر دو وارد سالون دوم شدند .
تمام آثار نقاشی شده این سالون مربوط
به قرن چهاردهم بود و تنها یک قسمت کمتر
آن از آثار هنری قرن پانزدهم نمانده
میکرد و در زیر هر عکس باز هم
ویتا توتو کاری دیده میشد .
شوهر از بس باین جمله آشنا شده بود
فکر میکرد از دوستان و آشنایان قدیمش
است و لذا گفت :

بین ، بین ! (بعد از کشیدن صلیبها)
ویتا توتو کاری و فرشته را ویتا توتو کاری
- هر چی تو کاری ! حالا من خوب
می دانم و بیاد دارم که راجع به تو گسار
چاپی ای را خوانده ام . بسیار یک اثر قوی
است ! یک اثر قوی ! اینا لیا یی ها در
آن وقت آثار خوب و ارز شمندی از خود
بیاد گار گماشته اند .

بود خیلی کهنه و فرسوده بنظر میرسید .
در یک قسمت شکستگی ایسن عکس لوحه
کوچک مسی نصب شده بود و در آن جمله
بنظر میرسید که نوشته شده بود : (ویتا تو
تو کاری) .

شوهر به خانمش گفت :
- بین ویتا تو تو کاری قرن سیزدهم
که خوب یک اثر هنری خیلی تار یخی و
قدیمی است .

خانمش به تایید گفته شوهر گفت :
- او هو ! چه قدر جالب . . . حتی وحشت
آور و هراس انگیز .

زن و شوهر هر دو بسوی منظره
دیگری روان شدند .
شوهر اشاره به زیر عکس نمود .
گفت .

- اینهم ویتا توتو کاری قرن سیزدهم
میشد . زن در حالیکه خیره خیره بسوی
عکس می نگر یست لبان خود را شور داده
گفت:

- ام بلی اینهم همان طور و حشت
آور است .
دیوار های تمام سالون از عکس پر بود
و در زیر هر کدام جمله ویتا توتو کاری

مسا فر تازه وارد ی با خا نمش در
کشور ایتا لیا خوا ستند از مو زیسم
معروفی دیدن کنند . مو زیم در یکی از
شهرهای ایتالیا مو سوم به میلان واقع
شده بود . وقتی آنها به میلان رسیدند برای
بود و باشی خود در جستجوی هو تلسی
شدند تا اوزانترین قیمت داشته باشند
هوتل اتاقی را بگرایه گرفتند . مسا فر
بعد از استراحت مختصر کتابچه جیبی
کوچکی را بنام (خار جی ها در ایتا لیا)
از جیب کشیده بعد از چند لحظه مطالعه
دانست که در میلان یک کلیسا و یک
گلیری آرت خیلی معروف وجود دارد و
لذا تصمیم گرفتند از آن دیدن کنند .
مسافرت به خانم خود گفت:

- اول باید از کلیسا دیدن کنیم و بعد
به گلیری برویم .

کلیسا در یک قسمت شهر از دور جلوه
میکرد و خیلی دارای ارتفاع بود . بمجربیکه
نظر مسافر بر آن افتاد رو بخانمش نموده با
تعجب زیاد گفت :

- او هو !! چه کلیسای بزرگ و بلند .
خا نمش به تایید گفته شوهر
افزود:

- عجیب سا ختا نی دا رد مانند جالی
مثلکله از جالی ساخته شده .
زن و شوهر بسوی کلیسا روان شدند
و پیش ازینکه به تماشا ی عمارت بپردازند
اولتر از همه به زیر زمین تار یسک و
وحشت آور آن پایین شدند و چند مرتبه
دور مقبره که در آنجا واقع بود گردش
کردند . سیس لحظه درهما نجا نشسته و
خستگی خود را رفع کردند .

بعد از رفع خستگی از آنجا خارج شده
به بام منزل اخیر عمارت کلیسا با لاشندند
در آنجا رستوران کوچکی وجود داشت که

غیر از شیر یخ چیزی دیگری ندا شست
نفسه هر دو با هم شیر یخ خوردند .
در حین شیر یخ خوردن ناگهان نظر
شان به منظره شهر افتاد .
- او هو ! تمام شهر ما زند کف دست
معلوم میشود .
لحظه بعد هر دو روانه گلیری آرت
شدند .

شوهر بخا نمش گفت :
- بدون رهمنه و داشتن کتابچه گلیری
و تماشا میکنم و ضرورت به کتابچه
نیست . زیرا نام نقاش در زیر هر عکس
نوشته شده و ما بدون رهمنه می توانیم
آنها بدانیم .

وقتی داخل سالون شدند به او لین
الرهنری ای بر خود زدند که از قرن سیزدهم
بود نسبت این که خوب نگهداری نشده



حقوق پس مانده

- نوکر - آقای دکتر دلم دردمی کند .
- دکتر - منکه طب نیستم .
- نوکر - پس دکتر چه هستید . دکتر - دکتر حقوق .
- نوکر - پس شش ماه حقوق پس مانده ام را بدهید .

کف شناسی

- دور رفیق با یکدیگر درباره ای علم پیشگوئی از روی خطوط دست
صحبت میکردند ، یکی از آنها منکر بود ولی رفیقش گفت :
- من چند وقت پیش با دید ندست یکی از رفقا با و گفتم که در
قمار حتما میبرد رفیقش با تعجب پرسید .
- مگر چه چیزی جالبی را در دست اودیدی که چنین پیشگوئی
باو کردی ؟

- هیچ ، سه تروس کاکه .
شماره ۴۵



زنان و دختران



از : ملالی هما فضلیار
دانشتیهای زندگی :

طرز معرفی کردن

ودست دادن

نخستین مرحله معاشرت طرز معرفی کردن و دست دادن است وقتی در یک مهمانی یا جای دیگر خواستید شخصی را بکسی معرفی کنید به این نکات توجه داشته باشید :

اگر طرف مقابل شما خانمی است و می خواهید آقای را به وی معرفی کنید باید قبلا آقا را به خانم معرفی نمایید درین مرحله خانم باید اول دستش را برای دست دادن به طرف آقا دراز کند .

وقتی طفل خوردسالی را به شما معرفی می کنند حتما دست تانرا به طرفش دراز کنید فکر نکنید که او خورد است و شخصیت طفل را از کودکی باید مدنظر گرفت .

حتی المقدور در موقع دست دادن سعی کنید که سبک و محبت آمیز دست بدهید اگر آقای دستکش به دست دارد حتما در موقع دست دادن باید دستکش خود را از دست بکشد اما اگر خانمی دستکش به دستش می دهد آنقدر ایراد به او وارد نخواهد شد ، اما فقط اینرا بسايد در نظر داشت که دستکش ضخیم نباشد .

وقتی وارد مجلس میشوید بهتر است که فقط با میزبان دست داده هیچ لزومی ندارد برای اینکه پاهای دست بدهید میز چوکی را بهم زده و صدای آنرا بکشید . و هم در موقع خدا حافظی فقط با میزبان دست بدهید و با سایر مهمانان خدا حافظی نکنید از تکرار زیاد خدا حافظی و سلام بقیه در صفحه ۵۷

رمز زیبای و موفقیت :

آرایش مژگان و ابروها



چون آرایش چشمها و ابروها در زیبایی چهره نقش بارزی دارد برای زیبا تر جلوه دادن آن و خوب آراستن آنها به نکات ذیل توجه کنید :

- قبل از برداشتن ابروها لا زمت قسمتی را که می خواهید موی آنرا بر دارید با الکل سفید نود درجه ضد عفونی کنید .
- قلم ابرو و مژه ها بهتر کار میکند اگر قبلا آنها را به آتش گوگرد گرم کنید .
- اگر مژه مصنوعی را به پلک زیرین بچسبانید خواهید دید که چشمان شما را بزرگتر نشان خواهد داد .
- اگر ابروهای شما پر پشت و پر رنگ است قلم ابرو استعمال نکنید .
- بلکه فقط کمی گرم مرطوب کننده بروی آنها را نرم و درخشان کند .
- اگر میخواهید مژه های ضخیمی داشته باشید کمی به آن بودر بزنید و بعد ریمول را به آن بکشید .
- اگر مژه های تان کوتاه و کم رنگ اند ، بهترین باروغن ، کرجک ، (دو دو خانه ها وجود دارد) روی آنها بمالید و هم از ریمول مخصوص که موهای ریزی دارد استفاده کنید .
- رنگ کردن مژه ها آنها را تقویت میکند ولی هر رنگی را نباید به آن بزنید .
- اگر شما از درد های کمی که از برداشتن موی ابروهای شما حاصل میشود ناراحت میشوید ، قبلا ابروها را واسلین و یا گرم چرب بمالید و بعد موهای زاید را بردارید .

آشپزی :

کباب سبک ایتالوی

مواد لازم برای هشت نفر : یک کیلو گوشت گوساله ، ۴ عدد پیاز - یک قاشق نسان خوری نمک - کمی مرچ - یک قاشق جوش شیرین ، چهار دانه تخم مرغ .

طرز تهیه : گوشت را از ماشین نیر کنید ، نمک و فلفل بزنید و بعد گوشت را در ظرفی انداخته و با دست تان مواد فوق را با هم مخلوط کنید . چهار زردی تخم مرغ را هم اضافه کنید ، جوش شیرین را در یک قاشق زانخوری آب حل کرده روی گوشت بپزند و بعد مجددا آنها را با هم مخلوط کنید زردی تخم مرغ مانع افتادن گوشت از سیخ کباب میشود . هنگام سیخ گرفتن دست راست خود را کمی با

مادر و کودک :

وزن طفل شیر خوار و افزایش آن

در چند روز اول از وزن طفل شیر خوار بطور طبیعی کاسته می شود . بعدا بطور متوسط روزانه ۲۰ تا ۳۰ گرم بر وزنش افزوده میگردد افزایش وزن شیر خواران همه روزه یکسان نیست و مقدار آن بستگی بوزن تولد و بنیه خانوادگی وی دارد . بطور کلی یک کودک شیر خوار تند رست و زنده طی شش ماه اول دو برابر و در پایان سال اول سه برابر وزن تولد میشود . این قاعده بیشتر در مورد کودکانی صادق است که وزن تولدشان ۳۰۰۰ تا ۳۵۰۰ گرم است آنها ای که وزن تولدشان کمتر از ۲۵۰۰ گرم و بیشتر از ۳۵۰۰ گرم است سرعت افزایش وزنشان نسبتا بیشتر یا کمتر بقیه در صفحه ۵۷

منقل باید بسیار تند باشد تا مانع افتادن کباب شود .

بعد از بخته شدن آنها را بظرفی قرار داده یک لیموترش را پاکشسته حلقه - حلقه کرده روی آن قرار داشته و به سیخ بکشید . آتش دهید .





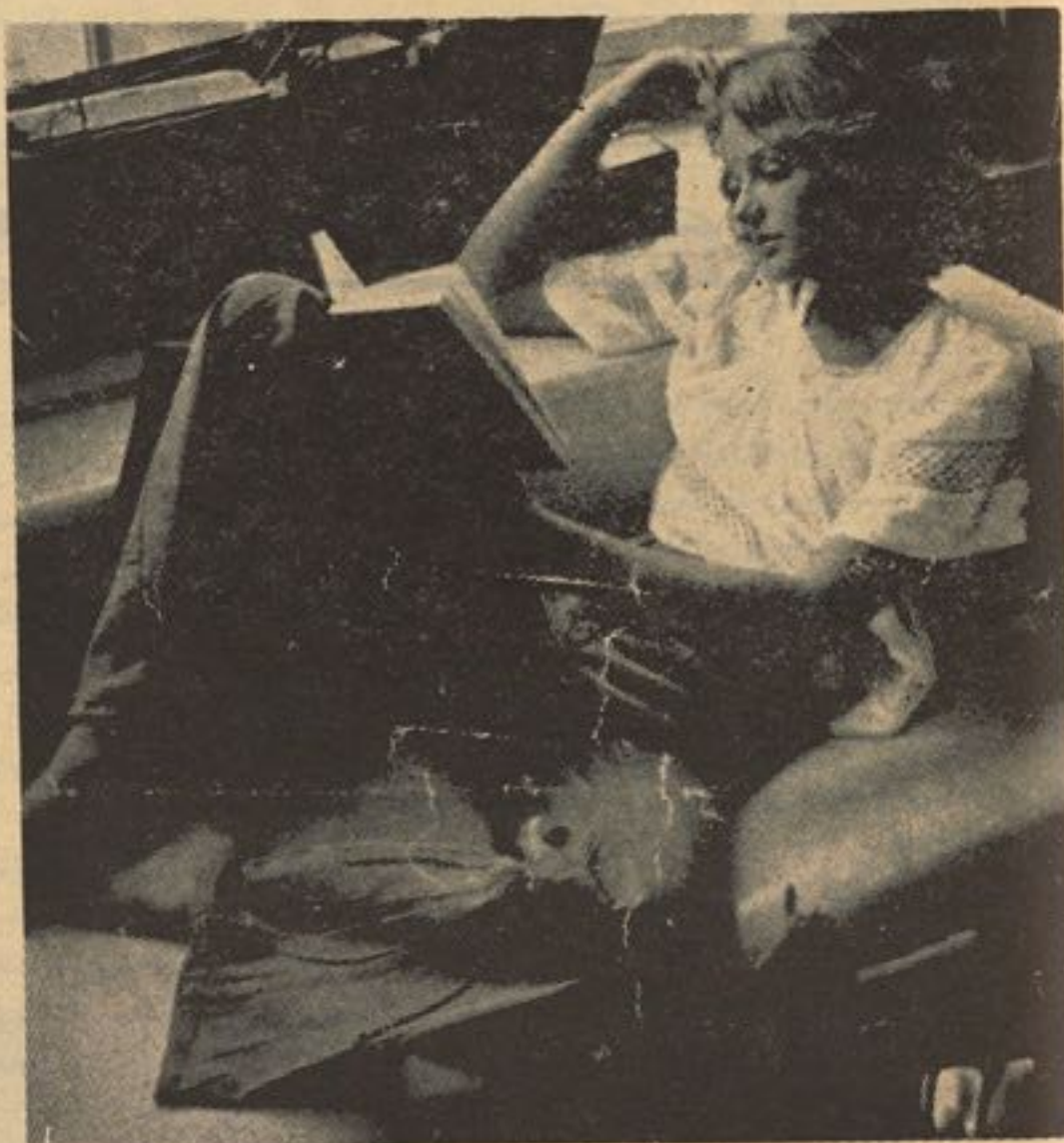
:۵۵

آرایش موی

همه ساله آرایشگران معروف جهان طرح و یا سبک خاصی را به عنوان مدسال برای آرایش موهای زنان و دختران شیک پوش انتخاب می کنند . بنابراین هر مد موی مانند مد لباس همه ساله طرف توجه و بحث محافل شیک پوش جهان قرار میگیرد . اما امسال آرایشگران متکبر عنوان (سال تنوع و دلخواه) را به سال جدید ۱۹۷۴ داده اند . زیرا که در سال جدید هیچ مدی برای موی سر اجباری و یا یکسان نیست . و هر کس مطابق سلیقه عنوان مدسال برای آرایش موهای زنان و دختران شیک پوش انتخاب می کند . بنابراین هر مد موی مانند مد لباس همه ساله طرف توجه و بحث محافل شیک پوش جهان قرار میگیرد . اما امسال آرایشگران متکبر عنوان (سال تنوع و دلخواه) را به سال جدید ۱۹۷۴ داده اند . زیرا که در سال جدید هیچ مدی



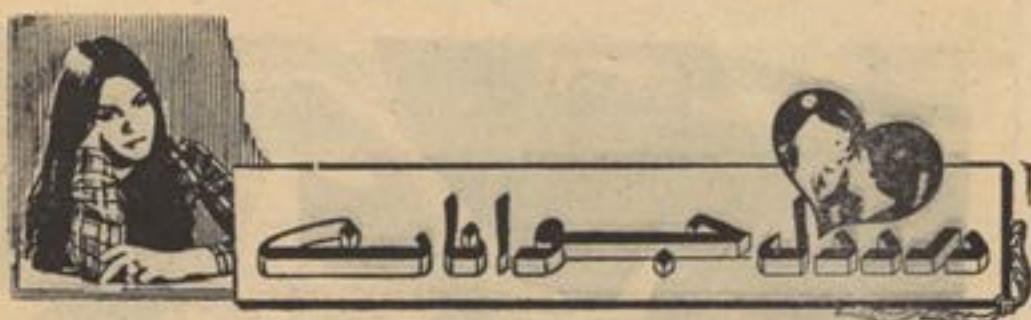
بیشتر مطالعه کنید تا کاملتر شوید



«خواندن انسان را کاملتر میکند» این جمله گفته ای فرانسیس بیکن دانشمند معروف قرن هفدهم است . واقعا که اگر هر قدر بیشتر بخوانید و به مفهوم نوشته ها دقیقتر شوید و معانی آنها را بهتر دریابید ، اندیشه غنی تر پیدا خواهید کرد ، اعتماد به نفس شما بیشتر خواهد شد و حرف زدن و قوه درك تان بهتر خواهد گردید . وقتی شما بدنیای جالب و لذت بخش کتاب و مطالعه آشنا شوید آنوقت دیگر محال است از آن دست بر دارید . مطالعه هر قدر جدی تر و بیشتر باشد ، افق اندیشه گسترش واقع گردد .

دختر انسانیت

ژوندون



از کتاب روانشناسی برای جوانان

اساس عصبی رفتار آدمی

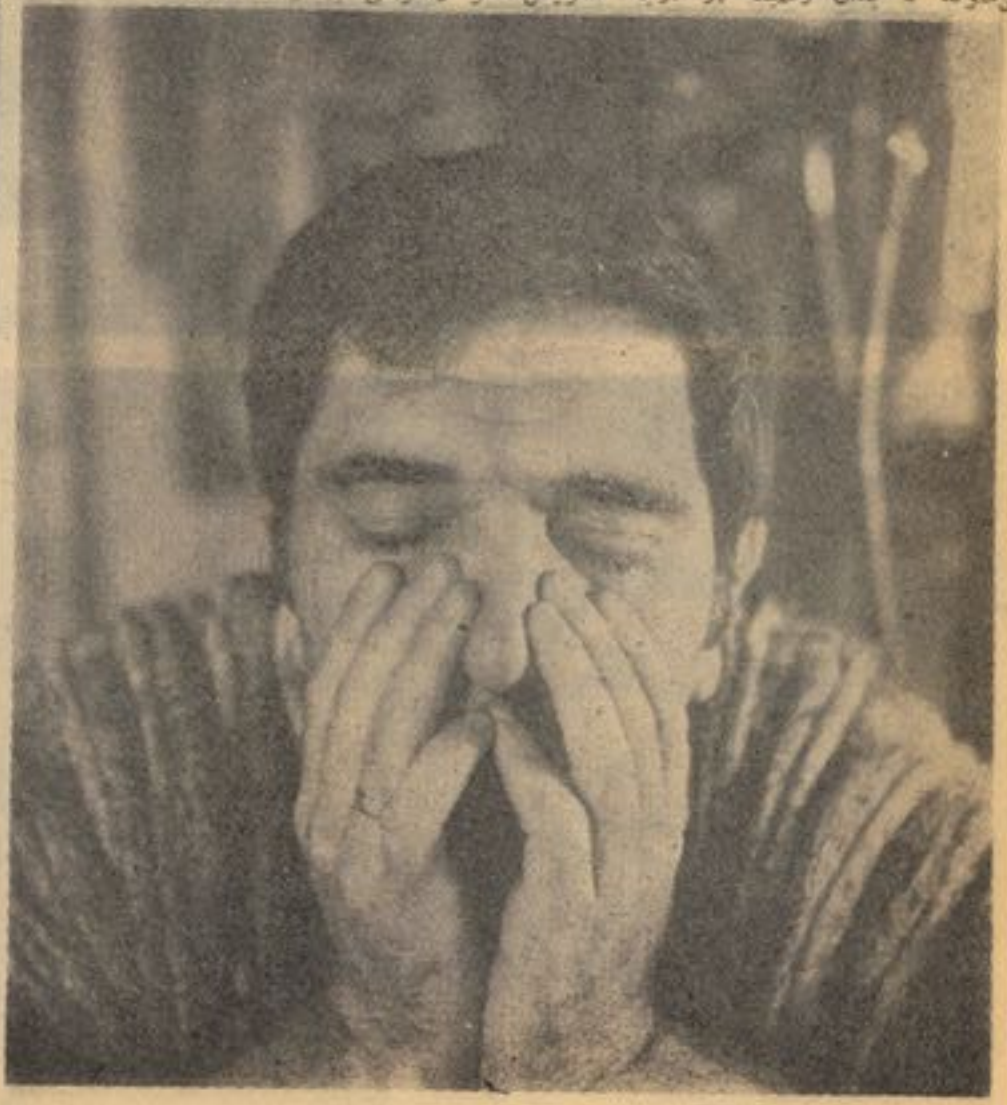
مهمترین امواج مغز امواج آلفا هستند که تقریباً ده نوسان در هر ثانیه دارند. مغز انسان از دو قسمت تشکیل شده است. قسمت بیرونی مغز که کرتکس نام دارد. و قسمت داخلی و پشت مغز دماغ اضر که از لحاظ هما حرکت کردن حرکتها بدن اهمیت بسیار دارد.

در ساقه مغز هیپو تالاموس و تالاموس قرار دارند. هیپو تالاموس با خواب و هجانهها ارتباط دارد.

تالاموس نوعی دستگاه توزیع مرکزی است که تحریکات عصبی را به قسمت‌های مختلف مغز می فرستد.

تاجدی نیز تالاموس با حساسیت و یادگیری مرتبط میشود. کرتکس در نواحی مختلف خود با شیوایی و بیثباتی مربوط میشود و نیز محرکات ارادی بدن در قیبط اوست. در عکس العمل ارتباطی کرتکس تخصص کمتری از عکس العمل حسنی و حرکتی او میشود است. فعالیت‌های ارتباطی و توحیدی کرتکس بخصوص از لحاظ سخن گفتن و حافظه و تفکر مهم است. آسیب های که به مغز برسد منگست موجب فلج یا اختلال تفکر یا حافظه گردد. ولی در تشخیصیت بطور کلی اختلالی ایجاد نماید.

برای معالجه بعضی بیماری های روانی گاه به عمل جراحی مثلا لوبوتومی متوسل میشوند تا بدان وسیله از درجه تشویش خاطر و نگرانی بیمار بکاهند.



دختری هستم ۱۸ ساله و در صنف دوازدهم در یکی ازلیسه های مرکز مشغول ادامه تحصیل خویش هستم .

یگانه آرزوی من ادامه تحصیل و گرفتن شهادت نامه از صنف ۱۲ میباشد و اگر خدا بخواهد میخواهم شامل پوهنتون نیز گردم تا تحصیلات عالی تری داشته باشم .

ولی افسوس که با مرگ مادرم که یگانه مشوق من در زندگی محسوب میشد این آرزوی من نیز آهسته، آهسته می میرد . راستی فراموش کردم که برای شما بگویم که پدرم بعد از یکسال فوت مادرم خانم دیگر گرفت و با این ازدواج محیط آرام

خانواده ما که سالها به آن عادت داشتیم برهم خورد. خانم جدید پدرم یاب به اصطلاح مادراندرم خویشاوندان دروستان زیاد دارد. هر شب مهمانی و دعوت در خانه ما برپاست با وجودیکه پدرم مرد نروتمندی نیست و زندگی متوسط دارد با آن هم از زندگی جدید خویش نهایت رضایت دارد . من نمیگویم که چرا آنها این همه دعوت میدهند و مهمانی می روند ولی ایجاد سروصدا در فضای خانه ما که سالها در خانه ما از آن خبری نبود و با محیط آرام آن خو گرفته بودیم کنون برایم خیلی مشکل و خسته کننده میباشد. زیرا شما خود میدانید درس خواندن از خود محیط آرام و بدون سرو صدا

نامه ها

باید عرض کنیم که حق الزحمه داستان نظریه ارزش آن است امید است که شما را قناعت داده باشیم .

بیغله نجیبه ازلیسه عایشه درانی!

نامه شما به اداره مجله رسید از همکاریتان تشکر امید است که در آینده نیز این همکاری ادامه داشته باشد به امید موفقیت شما.

بناغلی محمد امین نظری ازلیسه حبیبیه !

نامه های شما که عنوانی مجله ژوندون تحریر یافته بود بمدیریت مجله رسید از همکاریتان تشکر . در آینده نشر میشود اطمینان داشته باشید .

بناغلی حمیداله ازلیسه غازی !

معلومات شما در قسمت تاریخ افغانستان واقعا دلچسپ است اما این مطالب با رها در این مجله و نشریه های دیگر بچاپ رسیده است . امیدواریم همکاریتان را با ادامه دهید .

بناغلی قدرت اله نصر تی قاریزاده !

در زین دفته از شما دو نامه داشتیم یکی آن «بزرگترین ها» و دیگری آن در قسمت حق الزحمه داستان ها از ما معلومات خواسته اید . برادر عزیز نامه اولی شما نشر شد اما در قسمت نامه دومی شما



شما گرد ممتاز



نام : محمد شریف
سن : ۱۷ ساله
صنف : دهم «ب» لیسه عالی حبیبیه
درجه : اول نمبر
علاقه : به مطالعه و کتاب
آرزو : میخوام در آینده داکتر شوم.

سوفیالورن

مادر خوب برای فرزندانش و زن خوشبخت

سوفیالورن ستاره معروف سینما پادشاهین دو طفل پنجمی «کارلو» پنج ساله که «سیبی» نیز یاد میشود و «ادوارد» و «جمانه» ملقب به «دوره» یکی از مادران خوشبخت ایتالیا بشمار میرود. شوهر سوفیالورن را شاید همگان بشناسند که کارلو پونتی بوده و یکی از کارگردان های معروف جهان سینما بشمار میرود. اطفال سوفیا لورن در روی فلات یا آنجاییکه «وینور یو سیکاه» میخواند فیلم «سافرت» اثر «پیراندیلو» را تهیه نماید. بی اندازه شوخی و مسخرگی کردند. در فیلم مذکور سوفیالورن و ریچارد برتن نیز سهیم گرفته اند.

«سیبی» باخوشی زیاد در مقابل گهر قرار گرفته و صریح و واضح گفت :
« وقتیکه من بزرگ شدم، نقاشی را پیشه خود قرار خواهم داد.»

دیده شود که آیا پسر سوفیا واقعا نقاش خواهد شد یا مانند مادرش هنرپیشگی را برمیگزیند. بهر حال سو فیالورن باچه هایش بعد از شرکت در مرحله فیلم، کنتی ریچارد برتن که خود یکی از معروفترین ستاره گان هالیوود بشمار می رود در «کالیزما» به «شیراکوز» لنگر انداخته و سوفیا و کارلو را به منزل رسانید.
سو فیال میگوید:

«من غیر از زندگی آرام با فرزندانی دیگر آرزوی ندارم.»

میخواهد. من باین محیط هیچ آشنایی ندارم و از آن هم خوشم نمی آید. بدتر از اینکه بعضی از خویشاوندان مادر اندرم با پررویی میخوانند که من هم درین مجالس شرکت کنم. ولی من باین محیط ساخته نشدم.

و پریشانی من برای سال آیند که کم کم از راه میرسد میباشد زیرا سال آینده آخرین سال تعلیمی من در مکتب میباشد و من آرزو داشتم که صنف دوازدهم را بدرجه اعلی به پایان برسانم ولی افسوس که با چنین شرایطی که فعلی مشکل خواهد بود که به این آرزویم برسم و یگانه عامل آن هم پدرم میباشد زیرا او میتواند و برایش مشکل نخواهد بود که کمی بحال دخترش متوجه باشد و پدر دلش گوش دهد ولی صد افسوس که او با دنیای جدیدش بکلی مرا فراموش کرده است.

آیا میدانید؟

• بزرگترین راه های کشتی رانی !
کشوریکه دارای طو لانی ترین راه های دریایی قابل کشتی رانی است کشور فنلاند است . مجموعه دریا چه ها ورود خانه های قابل کشتیرانی این مملکت «۴۹۹۰۰» کیلو متر مربع میباشد.

• بزرگترین مساجد جهان !

بزرگترین مسجد جهان مسجد جامع دهلی در هندوستان است. بنای این مسجد از سال ۶۴۴ الی ۱۶۸۵ بطول انجامید این مسجد «۸۴۰۰» متر مربع مساحت دارد.

• بزرگترین تکت پستی :

بزرگترین تکت پستی جهان در سال ۱۹۱۳ در چین طبع گردید. اندازه این تکت «۲۴۸» ملی متر در «۷۰» بود. و بزرگترین تکت پستی فرانسه در سال ۱۹۴۹ طبع گردید که «۴۸» در «۳۷» ملی متر میباشد. فرستنده قدرت الله نصرتی قاریزاده



سوفیالورن ستاره معروف سینما با فرزندانش

ی رسیده

میر من نفیسه از کارته پروان :
نامه شما که عنوانی مجله تحریر یافته بوده ما رسید . احساس شما واقعا قابل قدر است امیدواریم که همه مادران این احساس را داشته باشند واقعا تربیه فرزندانی مهمترین وظیفه برای یک میرمن خانه محسوب میگردد .
به امید موفقیت شما .

بنا غلی عبدالرحیم از لیسه شیرخان کنلز !

نامه شما به اداره مجله رسیده اما باور کنید از نامه تان چیزی نمیفهمیدیم امیدواریم که در آینده واضح تر مطالب خود را بنویسید به امید همکاری بیشتر شما .

خدا کسی را در خانه ما مریض نسازد

مریض را در خانه شما د چار غلذاب می کند؟ او گفت:
- بهیچر دیکه فرض میکنم شیر آغا یسم مریض شود دیگر اعضای ما میل از ما در کلانم گرفتار تا داماد ما و سگینه خواهر شوهر دارم بوتل ها و تابلت های تو را قطار میکنند. شیر یسن گلم بر هیزانه هامیند و بیچاره شیر آغا را مجبور میسازد حرفت زنده، حرفت نکند و دوا هارایخورد و بخورد تا که ...
گفتم: این دلسو زی نیست بلکه یکنوع وسواس مری است.



- به همین علت میگویم که خدا کسی را در خانه ما مریض نسازد.
وقتی که این کار تو ن را دیدم بیاد شیر آغا اشرف جان اتادم و ما میل دلسو ز ش ...

دوستم اشرف گفت:
- عیدانی شرمند و ک خدا در خانه ما کس را مریض نسازد.
گفتم:
- آمین

گفت:
- منظورم اینست که در خانه ما تعداد دلسو ها نام خدا فر اوان است.

پس به این حساب اگر در خانه شما کسی مریض شود زیاد قابل تشویش نیست چون تعداد دلسو ...
حرفم را پریده گفت:

- نه خیلی قابل تشویش است زیرا تعداد دلسو زیاد است ... و این دلسو زی باعث آن میشود که مریض بیچاره دچار عذاب عظیمی شود.
گفتم: این چگونگی دلسو زی است که

روزبرگشتگی لاله کوی بیچاره

کشیده و خواستم ... یک آدم به او بی گفتی: خیر اس بی بی جان آیدیش سفید یک آدم محترم اس شما کاری خو بی نکردین ای کاره قصدی نکرده بلکه از یکطرف بیرو بار اس و از طرف دیگر هم موثر برک زد ...

اما آن خانم محترم سخنان او را قطع نموده گفت: چه شو گمشو، تره چه غرض که تره هم بی آب میکنم ... دیدم که باز چیزی بگویم میا دا تکر از او مورد لطف و مهربانیش قرار بگیرم خودم محکمتر گرفته بایکی به صحبت بردا ختم ...

متوجه شدم که به ایستگاه نز دیک خانه رسیدیم، هر چه آن نفر را که سو دا ره ازم گرفته بود تا برایم نگه کنه یا لیتم نیافتم ... تازه فهمیدم که آن رفیق غریب دوست در ایستگاه های قبلی همراه سو دا یه میگجا پایین شده، جگر خون شده از موثر فرآمده طرف خانه روان گشتم در کنار سر که رسیدم یک مو تریز رفتار

با سرعت فوق العاده از پهلویم گذشت و آینه در بغل سر که در یک چتری جمع شده بود پس و رویم آبیای ش کرد و - لباسها یه کثیف کرد بکلی عصبانی شدم و بغا نه خود رساندم ننی گلو و قتی دید دست خالی آمدیم غافلش بالا شد و پرتکس کنه گریه ره سر داد که شامتم دگور چه بلا آمد سر د چار م کنی که مه میگمش برو بازار سو دا بیار دست خالی میایه او ...
بقیه در صفحه ۵۹

مام پیش رفته رفته، نز دیک خط سرحدی داخل مو تر رسیدم یعنی نز دیک همان خطیکه حصه مردان را از زنان جدا میکند. دیدم جوانان زیادی در چوکی ها نشسته اند و اصلا بفکر ریش سفیدان و از خود کرده بزرگتر نیستند ... یک جوان برخاست و مهر بانی کرده جای خوده بری یک ریش سفید لطف کرد اما مه کم بغت بیچاره هما نظور ایستاده ماندم ...
از طرف راستم یکنفر دلش سوخت و سو دا یه کش کنه ازم گرفت و گفت که بورت نکه میکنم مام از ش تشکر کرده برش دادم.

مو تر حرکت کرد اما تکران بی انصاف بازم داد میزد که پیش برو ... در همین اثنا مو تر بی کرد که سو اری مو تر یکی بالای دیگر افتادند، نمیدانم کسی پیشروی مو تر آمده بود یا در یور از خاطری برک زد که ما با هم (جق) شویم که سو اری اضا فه تر بالا شود خیر مو تر به حرکت مور چه مانند خود ادامه داد.

ایرام برت بگویم که بی که زدن مو تر نبود که قاز خدا بود چو نز دیک خط سرحدی ایستاده بودم در اثنا برک زدن مه بایک زن تصادم کردم. زن غدا یامر زهم روی خود را دور داده سیلی جانا نه پس برویم حواله کردو به ستایشم شروع کرد: (مرد که بی شرم اینه ریش سفید هم شده و پایش دلب گور رسیده اما هیچ حیا نداده ... شاک دری قد و قوار یست مرگ میمانت کنه تو بمبور ره) ...
هنکه از سیلی اش سیم گنج شده بود و ستاره هاره در روز دیدم خوده پس

بودیو ستمه سر راه انداخته بود ... وقتیکه یک پایم با لای پوستنش آمد پایم اتومات یگان نیم متر پیش رفت پای دیگر هم تعادل خوده از دست داد ... سودا یکه ده دستم بود تیت و پاشان شد در همین وقت یک جوان که میگم خدا خیرش بشه دفعا از بازویم گرفت و نمائند که پیسه شوم، سو دا یه جمع کنه بر م دار و رفت بعد از او بسیار احتیاط کنه در راه روان بودم تا به ایستگاه سرو پس ها رسیدم ... هر چند ایستادم مو تر نا مد اگه آمد جای نبود و بسیار بیرو بار میبود ...
لاله کو راسر فه گرفت و آنقدر سر فه نمود که آب چشمانش سر از زیر شستد گفت شو خنک خور دیدم، ننی گلو بر م (جوشا کنه) و (زوف) داد اما تاثیر نکرده بعد از سر فه نمودن لحظه بی نفسانزد و گفت: ده کجا بودیم گفت: جا ونجه که به ایستگاه سرو پس آمدی و منتظر شدی گفت ها یا دم آمد. بالاخره یک سو تر آمد و به یک قسم بالا شدم از یکطرف بسیار ایستاده بودم، و از طرف دیگر هم سو دا پیشم بود بسیار خسته و کوفته شده بودم وقتیکه به سر و پس بالا شدم هیچ جای نشستن نبود آخر ایستاده ماندم تکران مو تر داد میزد:

(پیش برو، هله بیا در ... او آفاتره میگم کمی پیش برو ... یکی بر ش گفت او بیادر کوکی جای، جای نیس، جای خود ماکم تنگ اس که دکام میگم پیش برو آخر ما خشت خو نیستم که یکی بالای دیگر پیده شویم یکنه انصاف خو کنین. تکران لبخندی زده گفت: (قر با نادل تنگ نباشد، جای تنگ نیس ...)

دیدم بفکر فرو رفته و چین بر چین انداخته گو بی بار خا کسترش را از زده پرسیدم:
لاله کو چرا اخیریت است ... باز چه کب شده، حرف بز، چرا جگر خون هستی؟
آمی کشید و بطرفم خیره خیره ایگه کرد و گفت: تو د که ماره نمی مانی آ رام ...

گفتم قصه کنین که چه شده تا منم خبر شوم و همراهیت یکجا جگر خو نی کنم گفت خدا نکند که تو جگر خون شوی خو گوش کوشی که برت بگویم گفتم حاضریم. لاله کو شروع نمود: (د پروز ننی گلو برم گفت که برم با زار کمی سو دا و سودا بخرم و شما چند تکه رخت ببری اشتو کا بگیرم. به بازار رفتن اما و مغازه های نساجی ایفه بیرو بار بود که به خیرین تکه موفق نشدم، خو به بسیار زحمت تا نستم از دکه دو کانی بزازی چند متر تکه به قیمت اگراف بخرم بعد از آن رفتم به دکان شیرینی فروشی، اما توبه توبه از قیمت های شان فکر کردم اگه بخرم بسیار قیمت اس اگه نخرم ازغم ننی گلو خلاص نجات شدم، خو پیر صورت که بود چیزی خریدم و پول باقیمانده را در جیب و اسکنم مانده طرف ایستگاه سرو پس ها روا نشدم، در راه نز دیک افتیده و مرده بودم ... گفتم چسرا؟ خدا نکند که سایه شما از سر ماکم شود شمابر ما یک برکت هستید خو ادا مسه برتی گفت:
- کدام مرد خدا کیله نوش پجان کنه ...

طیب و فیلسوف بزرگ

ابوعالی بن سینا

(قسمت دوم)

تحقیق از: شبتاب



در کتاب دوم، اصول ساختن در حدود هشتصد نوع دوا، خصوصیت هر کدام و طرق استفاده از آنها بیان میشود. ابن سینا برای نخستین بار استفاده از سیماب و ترکیبات آنرا بحیث دارو توصیه میکند.

در کتاب سوم امراض که به ارگانهای مختلف انسان (حتی موی و ناخن او) عاید میشوند و طرق تداوی آنها بیان میگردد، میتوان محتوای این قسمت کتاب را مواد درسی خاص پنا لوژی نامید. و این کتاب امراض مخصوص سر، مغز، عصب، چشم، بینی، گوش، گلو، شکم، دندان، قلب، معده، جگر و کرده به تفصیل مورد تجزیه و تحلیل قرار میگیرند و طرق درمان هر یک نشان داده میشود.

کتاب چهارم به امراض عمومی ارگانیزم انسان از قبیل تب، امراض استخوان، علل پیدایش و طرق تداوی آنها و نیز به تسمم از رهگذر استعمال انواع ادویه و طرق درمان و جلوگیری از آن اختصاص داده شده و ضمناً انواع امراض ساری چون چیچک، سرخکان، جذام، طاعون، و با (کولرا) مورد بحث قرار گرفته است. بر اساس توصیه او هنگامیکه سنگ کرده به مثانه برسد باید عملیه جراحی صورت گیرد.

در کتاب پنجم «القانون» تأثیر داروهای ترکیبی بر ارگانیزم انسان و اصول ساختن و بکار بردن آنها بیان میشود. این بخش کاملاً به فارمکولوژی اختصاص دارد. ابن سینا در مورد مرض و پیدایش

تا زمان ابن سینا دانشمندان یونان باستان چون سقراط، جالینوس و دانشمندان قرون وسطای شرق محمد بن زکریای رازی در طبابت شهرت فراوان داشتند، ابن سینا در کتاب معروف خود «القانون

فی الطب» که خود مشتمل بر پنج کتابست، افکار و نظریات آنها را در پرتو تجارب خویش مورد بررسی و تحقیق قرار داد و در زمینه آموزش اورگانیزم انسان یک سلسله معلومات جدیدی بیان داشت که تا آن زمان برای جهان دانش نا شناخته بود.

«القانون» اثر کلاسیک علم طب در قرون وسطی است. طی این کتاب تعلیمات پیشا هنگام این ساحت دانش راه انکشاف می پیماید و افتخارهای نوینی در برابر آن گشوده میشود. ملاحظاتی ابن سینا در باره امراض گوناگون و مشوره‌های که در مورد تداوی برخی رنجوریها میدهد حتی همین اکنون در دهه هفتم قرن بیستم نیز که مرحله اوج و تکامل بی نظیر علم طب و دیگر علوم میباشد تا حدود قابل ملاحظه‌ای ارزش و اهمیت خویش را حفظ نموده است.

مؤلف در قسمت اول این اثر (کتاب اول) ضمن شرح اساسات نظری موضوع و وظایف طب تصنیف این علم و توضیح متودهای آن، پیرامون علل پیدایش انواع بیماریها طرق حفظ صحت و سلامت انسان و تشریح انا تومی او طی مباحث جالب مختصر اما پر محتوی، معلومات میدهد.

اندیشه‌های ابن سینا در اطراف تحلیل ارتباط حالات روانی با حوادث جسمانی، روابط و تأثیر متقابل پسیکولوژی با فیزیولوژی و نیز نظریات او در باره نقش ورزش و تربیه بدن در حفظ صحت و سلامت انسان، نشاندهنده این حقیقت است که وی در تحلیل و درک تکامل

ارگانیزم انسان چقدر از پندارگرایی بدور و در جستجوی واقعیت بوده است، چنانچه امراض را با بررسی شرایط عینی که خود موجب بروز رنجوری میگردد، تصنیف میکند و بر همین اساس اصول تداوی هر مرض را تعیین مینماید. این اصول وی کاملاً بر اساس تحقیقات تجربی و معلومات تجربی اساسگذاری شده اند.

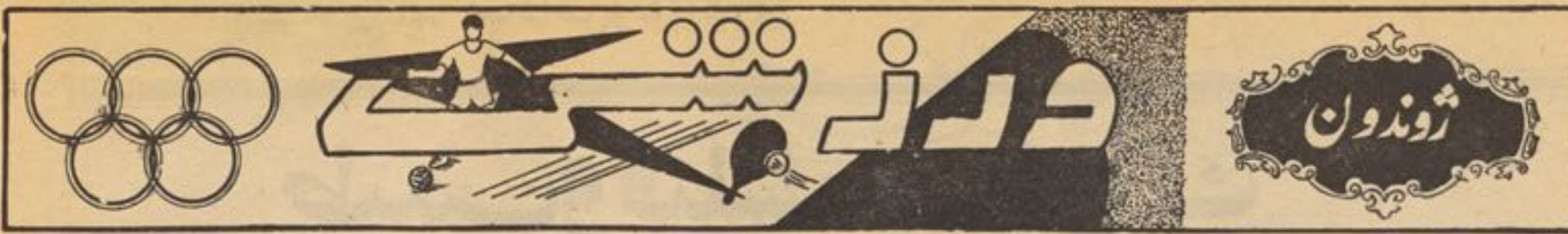
ابن سینا ضمن رد نظریات آنانی که روابط علمی پدیده‌ها را رد میکنند چنین گفته بود:

«هر چیز با پی بردن به علل آن و هر گاه چنین عللی داشته باشد با بقیه در صفحه ۵۷

آن و نیز در تشخیص و تداوی آن «تر مینیسیم» را اساس قرار میدهد: هر مرض را در حال ارتباط با عواملی نظیر محیط، شرایط تغذیه، خصوصیت‌های بدن و مناسبت ارگانیزم انسان با عوامل بیرونی، بر اساس سیستم معینی بررسی میکند.

بعقیده ابن سینا در تشخیص و شناخت هر مرض درک همه جا نبه شرایط عینی اهمیت بزرگ دارد. او مفکوره خود را در باره «حیوانات بس کوچک» غیر قابل رویت با چشم که از طریق انواع عوامل طبیعی چون آب، هوا و غیره باعث انتشار انواع بیماریها میگرددند بجلومیراند و بدین ترتیب هشتصد سال پیشتر از «پاستور» نظریه پیدایش امراض ساری توسط میکروبها را اساسی میگذارد و بدینوسیله بکشف مهمی دست می یابد (۱).

(۱) اوز بیک سویت انسیکلو پدیه سی ذیل آرتیکل ابن سینا..



کوهنوردی

از ورزشی پراز مخا طره است که در سراسر جهان طرفداران زیاد دارد.

این ورزش که در پرو گرام های اکثر مراکز تحصیلی جهان گنجانیده شده عده زیادی از جوانان نیرومند را بخود جلب کرده است. این عده ورزشکاران بیشتر علاقمندی به صعود بر قله های



دارند که قبلا هیچ کوهنوردی در آن راه نیافته باشد. از پر حادثه ترین کوهنوردی میتوان از تاریخ کوهنوردی به قله ای ایو رست که بلندترین قله ای جهان است و در همالیا در شمال هند موقعیت دارد یادآور شد که از اولین اقدام برای فتح آن فجایی بارآمد و سرانجام توسط کوهنوردان شجاع فتح گردید.

تورنمنت باسکتبال در هفته قبل: تورنمنت بزرگ با سکتبال به استراک دوازده تیم ورزشی در جمنازیوم پو هنتون کابل افتتاح گردیده را پور مفصل در شماره آینده خدمت خواننده گان ارجمند این صفحه تقدیم خواهد شد.

سکی روی یخ

یکی از بازی هاییکه در زمستان ورزشکاران زیادی را در اروپا بخود مصروف داشته و علاقمندان زیادی دارد سکی روی یخ است که این ورزش را از سنین خوردی آموخته و به تمرین آن میپردازند و وقتی هم که یخ طبیعی موجود نباشد مواضع مشخص و معینی برای این بازی اعمار گر دیده که توسط وسایل تخنیکی در سطح آن یخ مصنوعی را بوجود آورده به تمرین این بازی میپردازند و هم مسابقات بزرگی ازین بازی در گرم ترین موسم سال برپا شده و عده ای زیادی از جوانان ورزشکار اروپا و امریکا را بخود مشغول نگه میدارد.



هاکی

یکی از تماشایی ترین ورزش‌ها در سراسر جهان علاقمندان زیادی نیز دارد هاکی است که در کشورمان نیز نسبت به بسیاری از رشته‌های ورزشی علاقمند دارد و بهترین تیم‌ها را در گذشته درین رشته داشته ایم ولی درین او آخر کمتر به آن ورزش شکاران علاقمندی نشان داده و چند تیمی هم که داریم به قدرت تیم‌های گذشته نیستند.

گرچه این ورزش تنها در میان طبقه ذکور کشور ما رواج دارد و ما هم عادت کرده ایم که وقتی از هاکی نام برده میشود مردها در مقابل چشمان ما نمایان میشوند ولی در کشور های دیگر این بازی مختص به مردان نمائند و در میان زنان نیز نفوذ کرده و امروز عده زیادی از ورزشکاران زن باین ورزش علاقمند شده اند چنانکه در عکس مشاهده مینمائید.



پیری مانع تمرین

ورزش نه میشود

بعضی اشخاص به این عقیده اند که ورزش تنها برای جوانان است و تنها این طبقه میتواند به ورزش سروکار داشته باشد و تنها رشته های از ورزش را پسران و اطفال باید بخود اختصاص بدهند که فشار زیادی بر پیکر شخصی ورزش شکار وارد نگردد.

اما دیده میشود که امروز پسر مشقت ترین ورزش ها را حتی پسران نیز تمرین مینمایند در عکس پسر مردی به مشاهده میرسد که با وجود کبر سن باز هم به ریلی که يك نوع از ورزش های ثقیل است اشتغال داشته و در مرحله ای قرار دارد که میخواهد نتیجه ای خوبی از مسابقه خویش بدست آرد زیرا او خواسته قدرت نمایی کند.



چهره‌های ورزشی

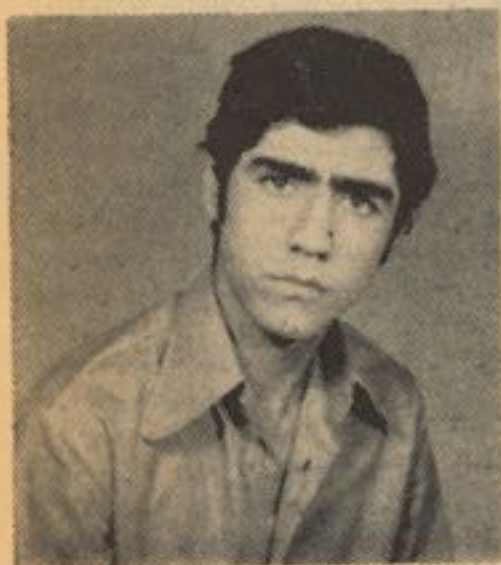
بناغلی (بابی) در میان فوتبالیست های خوب ولایت کندهار یکی هم بناغلی بابی است که از اولین روز شمولیتش به تیم جوانان قندهار آوازه خوبی کسب کرده و هستند تعداد زیادی از علاقمندان فوتبال در آن ولایت که این ورزش شکار را با آینده درخشانش پیشبینی میکنند و پیشرفت چشمگیری را در ورزش این جوان می بینند.



بیغله مکی سلیمی:

یکتن از دختران پر آوازه دوورزش باسکتبال لیسه رابعه بلخی است، بیغله مکی که هنوز در صنف دهم آن لیسه مشغول تحصیل است با آنکه چندان از تمرینش نمی گذرد با آنهم خوب درخشیده و با نیرو و توانایی بازی میکند.

بیغله مکی عقیده دارد که پشت کار و صبر و حوصله از صفا تیسست که هر قدر ورزشکار از آن برخوردار باشد، کم است.



بناغلی (بابی)

در مسیر تاریخ

(دودمان شنسبانیه بامیان)

سه مرحله است، و نذر در حوزه سرخاب واقع شده و سرخاب همان دریای تاله و برفسک است که در دوشی پادریای اندراب می پیوندد. بامیان در پرتوی مساعی دورمان هائیکه در آنجا حکومت کردند از لحاظ مظاهر مدنی شهرت جهان شمول داشت. زحمات این دودمان در اعمار بامیان و انکشاف و حدود و گور آن زمین را برای شهرت هر چه بیشتر و بلند تر این ولایت بیکدیگر و نباله دار بود. و در واقعیت امر اسباب تعالی را درین شهر گرد آوری و تأمین نمود که مادرین مقاله یکی از آن دودمان های مشهور را مورد مطالعه قرار میدهم. اما ناگفته نماند که این ولایت که نمونه روشنی از عمرانات و تمدن در قلب افغانستان بشمار میرفت. بدست چنگیز بین سالهای ۶۱۸ و ۶۱۹ ویران گردیده هستی خود را از دست داد و این ویرانی بحمدی ریشه دار بود که تا امروز بصورت درست جبران نگردیده است.

بحث مختصی گذر شده پیرامون جغرافیای تاریخی بامیان جهت روشن شدن موقف این ولایت و تفصیل او از نظر سوق الجیشی تجاری و سیاسی به ولایات شیبیر ماحولش صورت گرفت. و حالاً در قبایل دودمان آن شنسب در بامیان و سلاطینیکه ازین مرکز بزرگ قسمت افغانستان فرمان رانند بحث خود را دنبال میکنیم تا با در نظر داشتن موقعیت جغرافیای این ولایت و توضیح آن در افغانستان قرون وسطی گردید. زیرا تاریخ بر مبنای علت و معلول در قید زمان و مکان استوار است. بنابراین تعیین زمان و مکان مشخص شدن مکان را میکند و اگر زمان و مکان در تحلیل حوادث تاریخی مجهول باشد نمیتوان آن تحلیل را تاریخی دانست و بایست در ردیف افسانه قرار گیرد.

۱- ملك فخرالدین مسعود بامیانی :
سوخن غزنه بدست علاءالدین جهان سوز در سال های ۵۴۷-۵۴۵ و ۵۵۰ که سال اول الذکر موثق تریه نظر میرسد وین چیسده شدن بساط سیطره آن ناصرا غزنین و حوالی آن، زمینه را برای تشکیل دولت شنسبانیه بامیان مساعد گردانید. جهان سوز بعد از آنکه از انجام این مامول فارغ گردید. امور بامیان را برای برادر بزرگ خود که مادرش از کتیزک ترک بود تفویض نمود. ملك فخرالدین پس از سنه که سال ۵۴۵ هجری بود بنام ملك فخرالدین بامیانی موسس سلاطین شنسبانیه بامیان معروف گردید، و اینکه چرا با وجود کبر سن و بزرگی که نسبت به برادران داشت حایز مقام رفیعی نگردیده و براریکه فروز کوه چلوس کسره نتوانست. مسئله ایست روشن که آن در نظر گرفتن برتری نژاد سبزرگان غوری از جانب مادر بود که منتهای الراج جوزجانی در طبقات ناصری (جلدیک ص ۲۸۴ طبع کابل) پیرامون این مسئله روشنی انداخته، موضوع را چنین واضح میسازد که چون ملك فخرالدین از قادر سلاطین نبود او را به تخت ممالک غور جای نمانده بودند، بسبب آنکه پنج برادر هم از مادر و هم از پدر شنسبانی بودند، و ملك العجیل محمد که بغزنی شهادت یافت از زن دیگر بود که خادمه مادر سلاطین بود و ملك فخرالدین مسعود از کتیزک ترک بود.

ملك فخرالدین مسعود زمانیکه شالوده سلطنت را در بامیان پیریزی کرد، قناعتش به آنچه که در حیطه تصرف او بود حاصل نشد. بنابراین به لشکر کشی در بلاد تخارستان و بدخشان اقدام نمود و در اندک مدت تا حدود شغنان و درواز چلورفت و دامنه فتوحاتش تا ناحیه و خشی که در ناحیه ماورالنهر بود، گسترش یافت.

پس از آنکه سلطان سیف الدین محمد بن علاءالدین جهان سوز که بعد از فوت پدر خود سر بر آرای سلطنت فیروز کوه شده بود، داعی اجل را لبیک گفت، امور سلطنت غوریه سلطانان غیاث الدین و مغفالدین تملق گرفت ملك فخرالدین که نیل باین مقام را آرزو

ولایت بامیان چندین شهر آباد داشت که امروز تعیین محل آن پرا بلقیست سخت دشوار و بزرگ. (یا قوت حموی) قبل از حمله مغل از بامیان دیدن کرده و نگاشته است که آنجا بیت خانه ایست بسیار بلند بر ستونهای استوار و در آن شکل همه پرندگان که خداوند آفریده است نقش گردیده و بر سطح کوه دو بت بزرگ از یاقوتین تاقله کوه کتده سسده است که یکی را سرخ بد (بو دانی سرخ) و دیگری خنک (بودانی خاکستری) مینامند که آثار ادر تمام جهان هستانیست. (قزوینی) جغرافیا نگار معروف، از خانه زرین بامیان و دو مجسمه بودا سخن رانده و معاین زبیری را در حوالی آن وانمود میسازد. (ولسترنج) مستشرق معروف غرب در جغرافیای تاریخی ممالک خلافت شرقی (ص ۴۴۵ ترجمه محمود عرفان) راجع به بامیان بحث مفصلی دارد که استناد به آن بحث ما را بطویل میکشاند. (ابن بطوطه) بلخ را از راه بامیان و غرجهستان به عزم هرات ترک گفته است (ص ۲۸۹ جلد یک سفرنامه).

بنابه تصریح گردیزی (زین الاخبار ص) و تاریخ سیستان (ص ۲۱۶ طبع بهسار) یعقوب لیث صفار از راه بامیان به بلخ حمله ور شده در سال ۲۵۶ نوشاد را خراب کرد. و مینورسکی در تعلیقات حدود العالم (ص ۱۸۱) ترجمه پوهاند میر حسین شاه) تصریح میکند که نیزک با دلیسی اموال زینت دار خود را از راه بامیان بدوشی فرستاد و این وضع مسلماً زمانی بوقع پیوست که نیزک تصمیم علیه قتیبه اتخاذ کرده و حکام تخارستان علیه آن بسیج نموده بود. و ازین واقعه چنین مطلب استنباط میگردد که بامیان در حین هجوم اعراب راهی بود که مدافعین آریانا از آن استفاده میکردند. در نزد بعضی مورخان عرب بامیان وابسته به تخارستان علیا بود. نویسنده گمنام (حدود العالم) معتقد است که بامیان شهرتست میان گوزگان و حدود خراسان و کشت و بریز زیاد داشته و پادشاه آن شیر نامیده میشود و دو بت سنگی در آن وجود دارد که یکی را (سرخ بت) و دیگری را (خنک بت) خوانند (ص ۲۹۱ حدود العالم ترجمه میر حسین شاه).

از خلال تحقیقات مورخان و مستشرقان روشن میگردد که بامیان روزی بنا بامیهست خود محل شرب سکه های بعضی امرا بوده است که از آنجمله سکه های که در بامیان شرب شده فعلاً در موزه های جهان موجود است. که سکه های (دیودادیان بلخ) از جانب (وسم) شناخته شده است.

جغرافیه نگاران فاصله بامیان را از شهر های ماحولش این طور تعیین کرده اند که : فاصله بین بلخ و بامیان ده منزل و فاصله بین بامیان و غزله هشت منزل. و بقول (اصطخری) از بلخ تا نادر ۶ مرحله و از آنجا تا گاه (کهنه) یک منزل و از آنجا تا بامیان

را در سال ۲۱۵ (خسته آلف درهم) نوشته است، و اصطخری در ممالک و ممالک (ص ۲۹) طبع لیدن) فرمان روایان آنرا بنام شیر بامیان مینگارد. مولف کتاب فضایل بلخ (ص ۱۵) طبع تهران) بنای نخستین بامیان را به عاد که وجود افسانوی دارد، نسبت میدهد، و حمدالله مستوفی در زنده القلوب (ص ۱۹۰) طبع تهران) موقعیت آنرا در اقلیم چهارم قرار میدهد، اما این خلدون در مقدمه معروف خود (ص ۱۲۱ جلد اول طبع تهران) برخلاف (مستوفی) بامیان را از مریوطات بلخ دانسته و در نواحی اقلیم سوم قلمداد میکند و ضمناً معتقد است که بامیان در جانب شرقی بلاد غور واقع بوده و از پیشهای خراسان بشمار میرود. با میان در آوان بعد از اسلام

که افغانستان در اوج عظمت و فراخی خود قرار داشت، جلال و جبروت چشم گیری را نصیب گردیده بود. که این مقام شامخ ناشی از اهمیت مرکزی آن وهم وابسته به ارزش راهی بود که صفحات جنوب هندوکش و غزنی و از راه غرجهستان به مرو و رود و از مسیر پنجاب به سرزمین شکوهند بلخ، وصل میکرد. که سکه بامیان در دامان آن بسط یافته است نظر بعضی جغرافیه نگاران را از لحاظ تروت هائیکه در قلب آن جاداشته است بخود معطوف کرده بود. محمد بن نجیب بکران در جهاننامه (ص ۵۸ طبع امین دیاجی، تهران) این کوه را که بالغلب طن همسان هندوکش است. ستایش نموده، کوهی پر ثروت و تفره خیز معرفی مینماید. نویسنده مزبور تذکر میدهد که این کوه نام مشخص نداشته و در هر ولایت نام جداگانه و علیحده بخود میگردد. ابن حوقل (سورة الارض ص ۱۶۶ طبع تهران) بامیان را از شهر های کم اهمیت خراسان شمرده است. لیکن این کم اهمیتی را بایست نسبت به اهمیت شس های بزرگی دانست که عظمت شان در خراسان از هر لحاظ تلالو کرده بود.

وسعت بامیان در نظر جغرافیه نگار مذکور به اندازه یک سوم بلخ است. در حالیکه (اصطخری) وسعت آنرا باندازه نصف بلخ وانمود میکند. بامیان از نظر نویسندگان ممالک الممالک، شهری بدون بار و دارد که بر فراز تپه ای اعمار شده بود که در نواحی آن رودی بزرگ جریان داشت که این شهر را نهایت خرم و شاداب گردانیده به غرجهستان سرازیر می شد.

مقدس مورخ معروف عرب از شهری بنام (مدینه اللحم) در بامیان نام برده که موقعیت واقعی آن بر ما معلوم نیست. وی در باره شهر مزبور گوید که یکی از بنادر خراسان و خزاین سند است. سرمای سخت و یسرف بسیار دارد. از محسنانش آنکه کبک و عقرب در آنجا زیست. مسجد جامع در داخل شهر و بازارها در حومه آن واقع است و خود شی چهار دروازه دارد. علی رغم آن در قرن چهارم

بامیان یکی از ولایات معروف و تاریخی کشور ماست که در قلب این سرزمین باستانی بسط یافته است و دارای مناظر زیبای آتاریخی است. بامیان محصور به کوه شامخ و پر پرف هندوکش غربی و کوه بابا بوده، آب و هوای آن در تابستان معتدل و در زمستان سرد است و پرف بسیاری درین ولایت خیلی زیاد میباشد. وجه تسمیه بامیان :

بامیان در ادبیات پهلوی بنام (بامیکان) یاد شده، باستان شناسان فیلسوفی خصوصاً پروفیسور هاکن، را عقیده بر آنست که : حرف (ک) در دوره تازه تری به (ی) مبدل گردیده و اسم بامیان از آن تشکیل شده است، و در ماخذ چینی نیز از بامیان نام برده شده که در ضبط آن خیلی معروف است که عبارتند از: (فان- یز- نا) و (فان- یان) که صورت تلفظ ضبط اخیر بشکل موجوده نام بامیان (بام- یان) نزدیکتر است.

شهرت بامیان بیشتر مرهون مظاهر هنری صنعتی و مذهبی بوده و آثار پر عظمت آن زمینه را برای شهرت جهانی این ولا مساعد نموده است. چون این ساحه مدت هشت قرن یکی از مجلل ترین کانون های بودایی آسیای میانه و یکی از کانون های مذهبی پیش از اسلام افغانستان محسوب میشد. لذا اهمیت تاریخی آن در پیرامون حرایات اخیر بیشتر از همه تلالو کرد. اما این شهرت تاریخی که تنها مبنی بر موقعیت بامیان استوار است که در فاصله ۲۴ کیلومتری شمال غرب کابل روی معبر کاروان روی قدیمی واقع بوده و نواحی باختر را به گاسپسا ارتباط میدهد، بلکه موجودیت مجسمه های ۵۲ متری و ۳۵ متری بودا که هر دو ۴۰۰ متر از یک دیگر فاصله دارند. قابل اهمیت میباشد و ساختن این مجسمه ها را وجود دیوار کبیر سنگی سبب گردیده که از اختلاط سنگریزه و گل در عهد سوم جیولوجیکی تشکیل گردیده است.

بامیان بین خطوط ۶۷ درجه، ۲۹ دقیقه و ۴۱ گایه طول البلد شرقی و ۳۴ درجه، ۳۳ دقیقه و ۲۲ گایه عرض البلد شمالی با ارتفاع ۳۰۰۰ متر از سطح بحر موقعیت داشته و بنا به عقیده، موسیوفوشه «روی معبر مهمی قرار داشت که از وسط امپراتوری کوشانی میگذشت و معبر مقدس بشمار میرفت و اکنون نیز یکی از مناطق عمده توریستی در افغانستان محسوب میشود. (ص ۷۵ جلد ۴ دائرة المعارف افغانستان)

بامیان در تاریخ بعد از اسلام افغانستان دارای شهرت بوده و نویسندگان ممالک الممالک در آثار بزرگ و پراچ خویش از آن نام برده و مظاهر و خصوصیت جمال مدنی و طبیعی و تاریخی آنرا مورد مطالعه و بر رسی قرار داده اند.

(ابن خرداد به) در الممالک الممالک (ص ۲۷ طبع لیدن) خراج سالانه بامیان

افسانه کیبل هوگ

محصول کمپنی برادران وارنر
 بطریقه (۳۵) ملیمتر تکنی کالر. محل
 نمایش سینما پارك .
 پرودیوسر و دایرکتر: سم پکن پا.
 نوشته: جان کراون فورد -
 ادموندینی .
 متصدی کمره: لوسین بالاد .
 ترتیب و تروین: فرانک سانت لیو.
 موزیک: هری گولد سمث .

باشرکت :
 جاسو روبردز - ستیلاستیونس -
 دواید وارنر وعده بی دیگر ...
 در لابلای فلم افسانه - داستان
 ویاچشمه کیبل هوگ غالباً ضمن
 يك داستان فلمی ، بمو ضاعاتی
 برمیخوریم که برای ما بیگانه نبوده
 وانگیزه پذیرش را درازهان جان

میدهد. چه بارها از ملنگهای پلنگ
 صفت، علمای بی عمل وغیره داستان
 هایی شنیده و پیرامون آنها ضرب-
 المثل هایی داشته ایم .
 درطول ادوار گذشته کسانی بوده
 وهمین حالا بعضاً هم درقید حیات
 اندکه بمنظور گول زدن مردم
 وسو استفاده از بی آلاشی اطرافیان
 بعناوین مختلفی ظاهر شده بانوشتن

تعویذ و طومار پول بدست آورده اند
 ویا اینکه خودرا قصیده خوان ویا
 حکیم باشی جلوه داده باچند کلمه
 آبدار، دار وندار ساده دلانرا بیغما
 برده اند. ولی دیگر اکنون باتحول
 برق آسای جوامع بشری همه در
 تشریک مساعی بی دست بهم داده
 وپیا خاسته اند تاباین ریا کاران
 مجال بیشتر نداده باشند تا بازهم
 به چپاول خودها ادامه دهند .

فلم افسانه کیبل هوگ که درنیمه
 راه فلم ، داستان را ازین نوع
 انتقادات دلچسپ و دلچسپ تر
 میسازد، درواقع از برخورد های
 دوفلسفه متضاد کمیدی به میان
 آورده شده است که ازیکطرف ذوق
 همگانی داشته واز جانبی هم يك
 واقعیت را بطور نسبی در ذهن
 تماشاچی جانشین میسازد .

قصه :

کیبل هوگ مردیست تنها و بی
 مدد. که بایگانه مرکب، یکطرف آب
 و يك میل تفنگ او پیاسانهای
 سوزانرا پشت سر میگذارد تا خودش
 را بمحلی برساند که از شربیکاری
 نجات یابد .

او دربیابان مورد حمله رهنزان
 قرار میگیرد، فریادهایش بی اثر
 میماند و داشته هایش را از دست
 میدهد .

پس از چند روز سفر بدون آب
 و غذا به محل مرطوبی میرسد
 وبادستهایش ، چاهی در آن منطقه
 حفر میکند که پسانها از فروش
 مقداری آب چیری کوچکی برایش
 درست کرده، بشهرمیرود تا مقداری
 پول بدست آرد که بتواند این منطقه
 را سر سبز سازد .

سر انجام با نك مرکزی مبلغ
 یکصد دالر بوی طور قرضه داده
 واومیتواند باخاطر آسوده در کنار
 چشمه اش زندگی نوینی راپیریزی
 کند .

درین میان بامسافری «کشیش» -
 دواید وارنر» که با هم سرنوشت
 بقیه درصفحه ۶۰



چهارپسر امروز

خوانندگان عزیز

(بخاطر ثروت) فوتو رومان تازه ای است که از این هفته آغاز می یابد، امید داریم مورد علاقه تان قرار بگیرد و باز امید ما اینست که فوتو رومان گذشته مورد توجه تان قرار گرفته و موجب سرگرمی شمارا فراهم آورد باشد:



شکستم داری، مری کم عشق خوش چارس نیستی

برعکس من همیشه خوش جانم



در بک ایامم لوکیت، چهار جوان به بازی قطره صورت اند

چهار غلام

سه غزل



توسط عجبی بازی کری، من بیسود سخی کرم کربانم



خوبی خوب، تر و آقا خوش طالع هستی!

میخواهی بری؟ ناهت شده

درت میوهی خفینا در بازی است، نور آفت و محمدتی کری

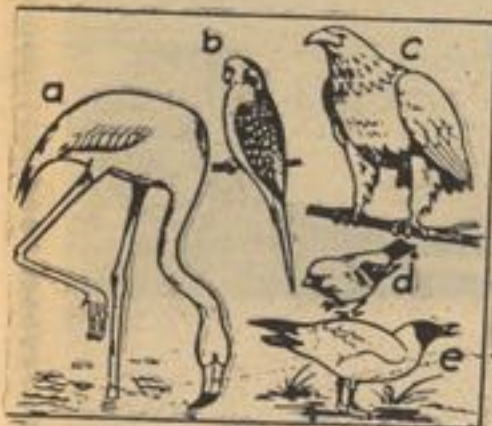


هنر پیشه شناسی



به این چهره ها نگاه کنید حتما چند نفر از آنها را میشناسید، آنها هنرپیشه های مشهور سینمای غرب اند اگر به شناختن شان موفق شدید نام آنها را برای ما بنویسید!

پرند شناسی



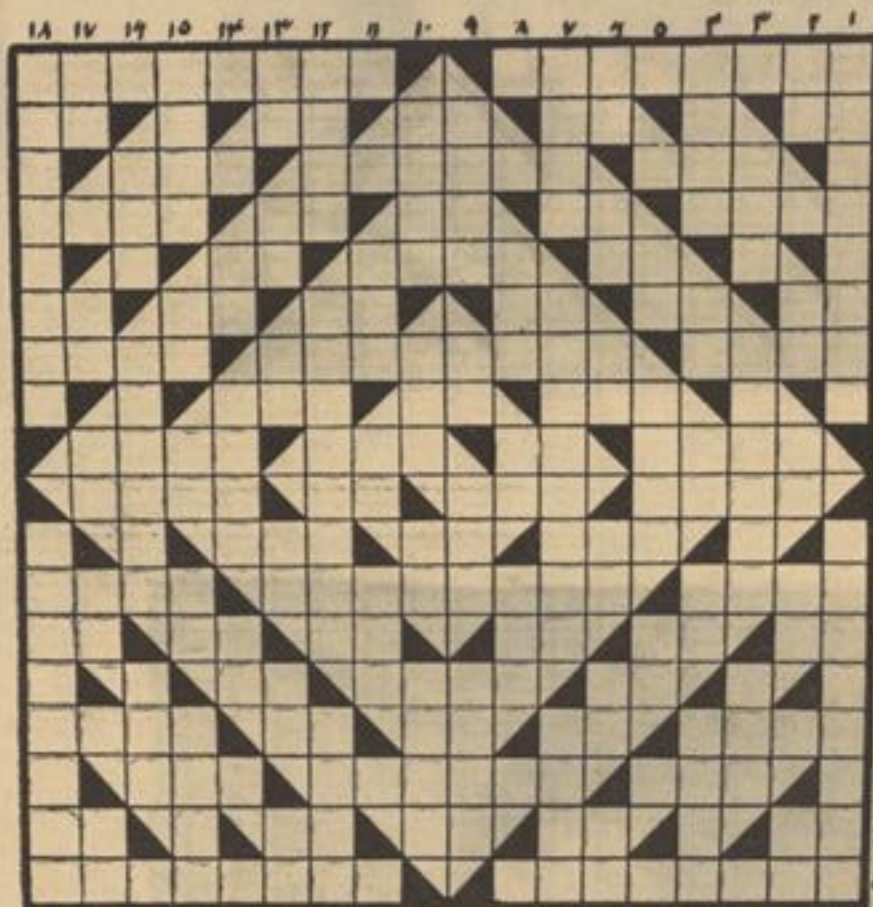
در کلیشه رسم پنج پرند را
را مشاهده میکنید اگر اندک معلوماتی
راجع به پرندگان داشته باشید حتما
این هارا شناخته اید، در آنصورت
نام چهار تای آنها را برای ما بنویسید.

بسیار تکرار شد - اسپ پنبتو - از حالات دریا - (الروپی) - دیروز
دیشب - ۷- انگور نارسیده - از خواننده های هندی - خواننده فقید
کشور - ۸- از اعضای جهاز هاضمه حرف نفی است در عربی - حرف
افسوس - ۹- شکر - تکرارش چاه مقدس است - دام خراب - شب مانده
۱۰- چند قبر - ماهی شمسی - یک خارجی - نامعلوم - ۱۱- یک کلمه
بی معنی - میگوید برو - تازیانه شرعی ۱۲- آله دوخت - هنر پیشه ای از
سینمای هند - از ولسوالی های شمال ۱۳- نصف نام معشوقه مجنون
عریان - آخر زمان و مکان را می رساند حرف ندا - زیاد نیست - روز اردو
۱۴- همیشه پنبتو - اصطلاحی برای شله گی - از من عربی - ۱۵- صاحب
- سبک ناقص - تکرارش دانه قیمتی است - حرفی در آلمانی - امروز نیست
۱۶- معاونت - از ملایک است - مردم یک سر ز مین - ۱۷- علم ناقص
حرف نفی در سریلایی نام خودش - من وتو ۱۸- آهنگ است حرفی
که دارد - کشور مغول .

جدول کلمات متقاطع

افقی :

- ۱- شهری در شرق کشور این یکی بندر است در غرب مملکت -
- ۲- عددیست - تکرار حرفی - دوثلث بقا - خود ش است - از ضمائر -
- ۳- و سیله نقلیه در تعمیر های مرتفع - باگاو جنگ میکنند - دام موش
- ۴- بیننده - عددیست - امر رفتن - در آن آب جریان دارد - پیراهن در
- پنبتو - ۵- از جوبات - یک نوع دانه زینتی - زیر ابرام - ۶- تکرار
- حرفی - امروز پنبتو - ضد خشک نصف کشمکش در وازه دهن - حرف
- نفی دری - ۷- به ناز و نعمت زیستن - کوچک یک ستاره هالیود - رفیق تیر
- ۸- خود است - فلز سرخ - اول شب - ۹- غلام - رفیق پشتو - از
- لسانهای کشور - از آلات باغبانی - ۱۰- آدم پسر حرف لنا و
- صفت وسط چوکی - بی سواد ندارد ۱۱- میم نامرتب - در سر است -
- بعضی کلاه دارند - ۱۲- کم قیمت - معنای دوا فروشی میدهد اما عموماً
- ازین کلمه استفاده نمیشود - پرند سیاه - ۱۳- چهره و صورت - مگس
- (پنبتو) ضمیری در پنبتو - تکرار حرفی
- ۱۴- نمیشود - نصفش روز نیست و نصفش ماه کوچک است - چه کس؟
- ۱۵- تارک دنیا - دشت ناتمام - اصطلاحی در شطرنج - آب دارد - از
- دوای یونانی - ۱۶- بعد از نهم مربوط به یاسمن - ناخن کشیدن -
- ۱۷- یک پنبتو - درنده - پهلوا نسدیوار - جمع متکلم - ۱۸- جمع
- شکاری - اثری از وکتور هوگو .



طرح از : صالح محمد کهسار

عمودی

- ۱- فلمی با شرکت راجش کهنه (بدون قسمت اول) از فلم های هندی
- است ۲- صد هزار - حرف اشا ره سر و پای برف - یک عدد - نوك است
- سرن دارد ۳- ظلم پراگنده - جمع عارض - از ژنبر میگیرند - ۴- این
- هم يك فلم هندیست - مرطوب است از اعداد - دریای عربی - از فصول
- چاوگانه - ۵- موجود افسانه ای - دست آموز - ورقه که به بانگ میدهند
- و پول میگیرند - مرکز يك کشو اروپایی این عدد .



هشت اختلاف

این دو تصویر که ظاهراً با هم مشابه‌اند در حقیقت در هشت مورد باید یکدیگر اختلاف دارند اختلافات را پیدا کنید!

مسئله شطرنج

در این مساله طبق معمول سفید بازی را شروع میکند و در دو حرکت سیاه را مات مینماید کلید حل مساله را که عبارت از حرکت اول سفید است برای ما بنویسید!



قطعاتی از همین شماره



در کلیشه قسمتها بی از مضامین مختلف همین شماره را بنظر شما میرسانیم آیا میتوانید صفحه هر کدام از بریده‌ها را پیدا کنید.

مسئله ریاضی

آنچه را که در اینجا به لباس معما می‌آورم و از شما میخواهم که آنرا توضیح نماهید در سال ۱۹۳۲ اتفاق افتاد، من دریکی از روزهای

آن سال بخانه دوستی رفتم، ضمن صحبت دوست من گفت:

من برابری بادو رقم سمت راست سال تولد من است!

بدرکلان او که این حرف را شنید اظهار کرد که سن من هم برابر

بادو رقم سمت راست سال تولد

من میباشد، من و دوستم از این

حرف تعجب کردیم چون درینصورت

باید پدر کلان و نواسه هم عمر می‌بودند و لی بعداً متوجه شدیم

که ادعای پدر کلان عین حقیقت است نظر شما در این باره چیست؟



HORSE-BRAND-SOCKS.

باپوشیدن جورابهای لیا و شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد ملی خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید.



کلیشه صنعت برت پلاستیک

بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت، زیبایی و دوام بر بوتهای خارجی برتری کامل دارد و با خرید آن اقتصاد خود را تقویت مینمایید.

برای دو نفر کما نیکه موفق به محل جدول میشود بهکم تره یک سبت جوب

اسپ نشان و پنج جوره بوت پلاستیکی وطن جایزه داده میشود.



آیا میشناسید؟

این عکس قسمتی از بدن يك تن از ستاره های سینمای ایتالیا را نشان میدهد، این ستاره بقدری مشهور است که توضیح زیادتر در باره او بی مورد است و شما حتماً باید نگاه

به نیمه صورت او موفق میشوید که او را بشناسید، ضمناً بیاد داشته باشید که گردن بند او که در عکس دیده میشود مدتی قبل پسرفت رسید!

بدتر از مرگ

بقیه صفحه ۲۹

گریح پیش رفت و تانزدیکی حوض بنه اطراف خود توجه زیادی نشان نداد. آنجا دونفر بالباسهای مسخره بی که در برداشتند، باهم مصروف مناقشه بودند و گاه گاه بطور ساختگی بهمدیگر حمله میبردند. ناکسوس بدیدن این صحنه تاب نیاورده فریاد زد: - من باین ها پول میدهم که دست و حسابی یک مجادله را انجام بدهند نه اینکه شطرنج بازی کنند.

آنوقت دوحریف بحملات جدی آغاز کردند و صحنه بی از دود خورد های فلم های اول فلین را با شمشیر های آخته زنده کردند. زدو خورد گنان پشت کوچا میرفتند، دوی میزهای برآمدند و بازپائین می شدند و لسی در همه حال چکاچاک شمشیرهایشان همچنان آور بود و پارچه مومی را که روی لباس شان قرار داشت ماهرانه میزدند و جز خوانی میکردند. ناکسوس بازوی فلپا را بسوی خود کشیده گفت: «حالا درست شد». در همین حین دوئل کننده بی که نیم تنه آبی داشت، با سرعت یک حمله شدید حریف خود را در کرده خودش دست به حمله زد. وقتی جانب مقابل حمله او را نفی کرد، حمله کننده این بار شمشیر خود را بسوی فلپا حواله نمود گریح خود را میان آنها انگنده فلپا را بشدت گتار زد و شمشیر روی دست او نشسته سوزنی چون فرور بردن سوزن ایجاد کرد و قسمتی از استین پیراهن او را قطع نمود و خون از زخم دستش بیرون زد.

درینوقت ناکسوس بسوی مردنیم تنه آبی روان شده و میگفت: «تودیوانه استی، دیوانه» فلپا فریاد زد: «خیر، خیر». گریح در این موقع در فاصله آنها وارد شمشیردار قرار داشت بزخم دستش که اینک خون بیشتری از آن جاری بود، نگاه میکرد. مردنیم تنه آبی که رنگش مثل مرده پریده بود، تمجیح گنان گفت:

- فکر میکردم نونک شمشیرها باد که دابری محفوظ شده است. این را گفته روی زمین خم شد و چند لحظه بایک دکمه کوچک دابری در دست بلند شد و مرتبا سوگند میخورد که دیگر چنین حادثه بی تکرار نخواهد شد. گریح گفت:

- ولی اکنون که واقع شده است. دوئل را قطع کنید بس است چه من پیراهن دیگری ندارم. فلپا بسوی گریح رفته گفت: اینطرف بیاتازخمت رابه بندم. ناکسوس بانهایت خستگی روی کوچ فرو غلطید و به تماشای رقص پوسه که در عین نواختن فلوت با ۴ نفر خواجه حرمرسا دانس میکرد، مشغول شد و در همان حال گفت: «مشکرم جان، تمام سرموقع رسیدی» بعد سر برداشته در حالی که انعکاس نگاه گریح را از زیر ماسک جستجو میکرد، گفت: «بالماسکه خوبی است، نه جان؟»

گریح جواب داد: «خیلی عالی است». ناکسوس دوباره به پشتی تکیه داد و به تماشای پوسه و رقص خواجه گان سرگرم شد. حال مطلوبی نداشت.

فلپا از دست گریح گرفته بسوی دهلیز روانه شد. تا بلوهای جاندار ونوس و سایر ارباب انواع باردیگر جلب توجه کرد و فلپا گفت: «بعد از نیمه شب این نمایش عالیتر و جذابتر خواهند شد». فلپا با آن لباس خیال انگیز و رقصان ازینسو و آنسوی شان رقص گنان می گذشتند.

گریح با قدمهای خسته دنبال فلپا روان بود و یک لحظه فکر کرد که در چنین موقعیتی

از فلپا، ناکسوس، رفاصان و حتی خودش نفرت دارد. خود را در وضع بد و مشکلی میدید و اینک به آخر سالون رسیده بودند. نگاهی به پشت سر خود افکند. رفاصان ایستاده و تا بلوهای ظاهرا جاندار غیر متحرک به نظرش آمد. فکر کرد خیلی دلش میخواهد تن تنها علیه تمام این نوع پارتیها، تروتمندان یورپ و مظاهری ازین قبیل، به جنگ، حتی علیه ناکسوس نیز از این مجادله دست نکشد. ولی خیلی زود این اندیشه را از ذهن خود بیرون راند و به دنبال فلپا داخل اتاق او شد و تماشای کرد که چگونه فلپا اول دستهای خود را شست و بعد دست او را از خون پاک کرد و باند داری زخم دست او ماهرانه چسباند.

فلپا برسبیل سپاس گفت: - عین این حادثه شاید نصیب من بود. و گاش اگر اینطور میشد.

گریح گفت: - امشب شوهرت رول سلطان را بازی میکند و تو هم همسرا هستی پس همسر یک سلطان نباید آسان مجروح شود و یک حادثه او را از پا در آورد. ولی این یک حادثه نبود، جان - قبول میکنی؟

گریح جواب داد: «این کارسون... یسکی کجا رفته چطور پیدایش کنم؟» گریح با سرطوری جواب داد که نمیدانند و فلپا دوباره به التماس شروع کرد: - گریح، چه میشود. خواهش میکنم عزیزم چه میشود.

با تمام خونسردی و وجود آتش امروزش در آغوش جان فرورفت. جان در حالیکه فلپا مایل نبود او را، این ونوس زنده را از خود دور کند، از بازوان او گرفته نگاش داد و تقریبا فریاد زد:

- دیوانه شده بی فلپا؟ او را از خود دور کرد. فلپا روی یک کوچ سیاه و دراز در هم پیچید و نیمه بی از تن و بدن سیمینش در اثر گزش لباس، بیرون افتاد. اینک او زیباترین، خواستنی ترین و جالب ترین حالت یک زن را ارائه میکرد. گریح فریاد زد:

- خودت را ببوشان، اگر آن گوریل در ینوقت وارد شود چه خواهد گفت؟ وقتی دید فلپا حرکتی نشان نمیدهد، دست پیش برد و با دامن پیراهن، آن وجود خیره کننده و سرسام آور را پوشید و فلپا ناله گنان گفت:

- گفتی دیوانه استی؟ آری طبع دیوانه ام. نه هیروئین و نه هیچ مرد با قدرتی از عهده من برآمده نمیتواند.

ناکسوس؟ مگر او مرد قدرتمندی نیست؟ زن نگاهی به گریح افکند. خواست توضیحی بدهد اما از شدت غیظ خاموش ماند فقط گفت: «اححق، زود برو بیرون از اینجا». گریح خارج شد. ناکسوس هنوز روی همان کوچ افتاده و بانگهای خالی مردونواح سالون و آتماشا میکرد. بالای سر او قبلا یک قندیل بزرگ روشن بود که اینک خاموش بنظر می آمد ولی رنگ شب را بخود گرفته در آن ستاره هاجشمک میزدند. گریح بطرف زینه بی که به تراس میرفت، حرکت کرد.

از بر جستگی های حیاتی اسلام

در خورتوجه است که وسعت نگاه و اوج دید این آئین بختی است که پیامبر اسلام در سرمایش خود دو ست داشتن را تنها در مورد افراد مسلمان مختص نکرده بلکه آن را شامل افراد غیر مسلمان نیز ساخته است که ما از آن به کلمه (مردم) یاد کردیم نه به کلمه (مسلمان).

این طرز نگاه جهانی و وسیع اسلام، زاده این اساس است که رسالت اسلام، رسالتی است انسانی و جهانی، و قاصدی است سعادت بخش برای همه انسانها. خداوند جهان آفرین با این ارشاد بظا هر موجز ولی پر معنی و ژرف خطاب به پیامبر بزرگ و اوپیشین میفرماید: «تورا جز نجات بخش و عامل خوشبختی و رحمت برای كافة جهانیان نفرستادم».

این بیان مختصر با ما فهم گسترده و عمیق معنای خود، انداز نظر ناپیدا کردن اسلام را در مورد تصمیم پروگرام های اصلاحی و زندگی آفرینش، ر و شن و ر و شتتر میسازد و چنان تصریح مینماید که اسلام برای آلیات جهانی بودن و انسانی بودن نش خواهان خوشبختی کتله ای و یا طبقه ای بخصوص نیست، بلکه پیام آور صدیق آن همه را از کران تا کران مورد نظر داشته و بروی وظیفه آسانی ای که دارد بمنظور تا میسن اسباب سعادت کلیه انسانها مساعی بگیرد خویش را بخرج داده و در هیچکوه شرایطی و در هیچ محیط اجتماعی، تشکیل و اهمیت

جنگ های او در عهد رسول خدا ((ص))

ضرب المثل میان مردم گردید. خالد (رض) با درایت و ابتکاری که داشت در یک دره که عدد قشون اسلام کم و از رومیان زیاد است و پیش از اینکه متوجه خسایر سنگین شود عقب نشینی خود را مصلحت میدید و تاختم همان روز پیکار را با دشمن ادامه داد، زمانیکه، شب فرا رسید و روشنی روز به تاریکی مبدل شد و هر دوسپاه تسا فردا صبح سلاح شانرا بزمین گذاشتند.

خالد (رض) درین شب پلان و نقشه جدیدی را که بواسطه آن عساکر کم مسلمین را از شر سپاهیان بسیار روم نجات دهد طرح کرد و فردای همان روز وقت صبح نظام سپاه را تغییر دادن آنانرا که بجانب راست بودند به طرف چپ و آن دسته سپاه را که بطرف چپ بودند بجانب راست بصورت منظم استاد کرد و عده زیادی از سپاه را در صف دراز عمودی اخذ موقع داده به آنها آموخت که از عقب گرد و تغییر را بسوا بالا کنند

بأنچه تراس خالی و خاموش بود، بار، میزها و بیست رقص خالی خالی بود. تنها روشنی اندکی از چراغهای پائین محوطه تراس و این نور می بخشید. گریح با دقت بیشتر به آن محوطه نزدیک میرفت که ناگهان بجای خود ایستاده برگشت. از جانب راست خودش حرکتی احساس کرده بود. نگاهسی به جوانب خود افکند. حوری دوم (پیا) آنجا مانند شبحی در مقابل او دیده میشد.

گریح صد ابر آورد: - پیا، این چه وضعی است، چه واقع شده است؟ پیام گانهای خود را بهم زده و همینکه خواست دهانش را برای فریاد باز کند، گریح با سرعت برگشت ولی قدری دیر شده بود.

فصل سمیز دهم کاریرسون، راجع به گریح فکر میکرد. مدتی بود از آنجا دور شده بود. همچنان آندریوس که قرار بود مردنول پیکر را تعقیب کند، درک نداشت. اگر دنبال شان بطبقه بالا بروند، آیا بهتر است؟ با این فکر بسوی طبقه بالا حرکت کرد ولی در نیمه راه همانسه نظری که بلباس و اهزان ملبس بودند پیش رویش سبز شدند و در همان لحظه دو دختر زیبا دستهای او را گرفته بدانس دعوتش نمودند و کشان کشان بسوی حلقه از جمعیت که مشغول رقصیدن بودند، او را با خود بردند.

خدمات صحیحی ...

وزارت صحیحی که عبارت از سهیل انگاری و بی مبالائی دا کتران در مراکز صحیحی است که با تاسف باید یاد آور شد اندکی صحیحیت کنیم آنها این است که اکثر کسانیکه در مراکز صحیحی کار میکنند بدون در نظر داشت منافع ملی و سر ما یه ملی ، کارهای میکنند که نه تنها وزارت صحیحی را مایوس می سازد بلکه بعضی از موسسات را نیز دلسرد می گر دانند .

مثلا از موترها طوری استفاد می برند که یک مو تر بیش از دو یا سه سال دیگر از کار بیفتند بدون آنکه حتی در همین مدت دو یا سه سال بدرد بیشتر از دو یا سه نفر مستحق خورده باشد و یا در حالیکه همه مراکز صحیحی دارای یخچال ها میباشد باز هم به کرات دیده شده که واکسین ها دواهای دیگر را بدون آنکه نقصش دران متصور باشد در یخچال نگذاشته و آنرا فاسد ساخته اند .

که با تاسف باید گفت که همه مشکلات را میتوان حل کرد و لسی وقتی حسن ملی مرده باشد وجدان مسنگی را کشته باشند با اینگونه اشخاص چگون میشو در فتاز کرد . با آنها امید است با همکاری وزارت اطلاعات و کلتور مخصوصاً از حریق رادیو بتوانیم مردم را بمرکز صحیحی جلب نماییم تا از یکطرف جلو امراض گرفته شده و از جانبی ذهنیت مردم روشن گردد . که درین امر نه تنها اطلاعات و کلتور بلکه همه اشخاص چیز فهم و طیفه دارند نامردم را ز هنمایی صحیحی نمایند و آنها را از فواید مراکز صحیحی مطلع سازند .

بقیه صفحه ۴۲

وزن طفل ...

خواهد بود بطوریکه در پایان سال اول وزن کودکان صرف نظر از وزن تولد تقریباً به یکدیگر رسیده و در حد ۹ تا ۱۰ کیلو گرام خواهد بود . کودکی که هنگام تولد سبکتر به دنیا آمد سریعتر رشد مینماید و به اینقسم در پایان سال اول بسیاری کودکانی که هنگام تولد سنگین وزن تر بودند ، میریزند .

طرز معرفی ...

احوالپرسی پیر هیزید لازم نیست که چندین مرتبه بگوئید خدا حافظ، بامان خدا ، به خدا میسپار مت و امثال اینها یا اینکه هنگام ورود به مجلس چندین مرتبه از یک شخص بپرسید حال شما چطور است . خوب هستید چه حال دارید و ازین قبیل جملات . پس آداب معاشرت حکم میکند که یکمرتبه سلام ، یکمرتبه احوال پرسی و یکمرتبه خدا حافظ کافیست .

ملالی هما (فضلیار)

بقیه صفحه ۴۳

بیشتر مطالعه ...

ضمن مطالعه فرصت فکر کردن بخود بدهید ، تا بهره بیشتری از کتاب ببرید . سعی کنید کتابخانه کوچکی ، از کتاب های سودمند و مفید در خانه تان تهیه کنید ، نکته دیگری که به اشتیاق شما به مطالعه می افزاید تر تیب دادن دفترچه کوچکی است که در آن نام کتاب های را که خوانده اید با نام نویسنده و تاریخ مطالعه آن یاد داشت کنید هر قدر بر نوشته های دفتری افزوده شود اشتیاق شما برای مطالعه بیشتر خواهد گردید . هر کتاب مفهومی دارد و بمنظوری نوشته شده است بکشید آن درک کنید . برای اینکه مفهوم کتاب را خوبتر دریابید بهتر است آنرا دو بار مطالعه کنید .

بهترین وقت برای مطالعه کتاب اوایل صبح است ، بخصوص اگر شما خانم خانه داری هستید و تمام وقت تان صرف امور منزل تر بیه اطفال و ... است بهتر است خود را عادت بدهید که صبح و قتر از خواب بر خیزید و نیم ساعتی رابه مطالعه کتاب بد لخواه خو یش بگذرانید آنوقت خواهید دید که در طول یکسال پیش از چهل کتاب سودمند و ارزنده خوانده اید .

طیب و فیلسوف بزرگ

بی بردن به عمق آنها درک شده میتواند (۲) . با در نظر داشت این گفته او تعریفی که از موضوع علم طب میدهد جدا قابل توجه است : « ازین گفته که طب نظری و عملی است ، نباید مانند بسیاری از کسانیکه پیرامون این موضوع مشغول بحث اندچنین پنداشت که یک بخش طب عبارت از آموختن علم و نظریه ، بخش دیگر آن عبارت از پرداختن به کار های عملی میباشد بلکه بمطلب دیگری بی برد و آن اینکه هیچ یک از دو بخش طب ، چیزی جز علم نیست ، یک بخش آن عبارت از نظریه قواعد طبی بوده بخش دیگر به چگونه بودن و چگونگی اجرای کار های عملی اختصاص دارد ازینها بخش اول بنام علم یا نظریه و بخش دوم بنام عملیات یاد میشود ، (۳) .

این سینا به سه نوع طریق تداوی آشنا بود : ۱- تداوی از طریق خوردن غذا ، نوشیدن آب و دیگر مایعات ، استراحت و حرکت و مساعد بودن شرایط ماحول . ۲- استعمال دارو . ۳- تاثیر وارد کردن از طریق جراحی .

با در نظر داشت وضع بیمار میتوان این اصول سه گانه را یکجا بکار برد . و یا از هر کدام آن طور جداگانه استفاده کرد (۴) از نظر ابن سینا « صحت چنان حالتی است که در اثر آن اعضای بدن میتواند کار های درست و سالم انجام دهند ، و این تعریف بجایی است که هم اکنون نیز میتوان باوی همعقیده بود .

او در باره حالات بدن انسان چنین مینویسد : « ... حالات بدن انسان بر سه گونه اند :

(۳) همانجا .

(۲) ابوعلی بن سینا ترجمه «القانون فی الطب» ، کتاب اول ، تاشکند ، ۱۹۵۴ ، ص ۵ .

(۴) ابراهیم مومنونف ، آثار منتخب بحث مربوط به ابن سینا ، جلد ۳ ، ص ۱۲۱ تاشکند ۱۹۷۲ .

۱- تندرستی ، به حالتی اطلاق میگردد که مزاج بدن انسان ، ترکیب و فعالیت در وضع کاملاً صحیح و سالم قرار داشته باشد . ۲- رنجوری حالتی که کاملاً مخالف حالت قبل الذکر انسان است .

۳- بر اساس فکر جالینوس حالتی است که نه رنجوری است و نه تندرستی .

ابن سینا یاد آور میشود که باید اطبا ، فلسفه ، منطق و طبیعیات را فرا گیرند و ازین علوم بهره کافی اندوزند و باید عموماً از طبیعت شنا سان یاری جویند . « طیب در مورد اینکه عناصر چهارگانه اندو بیش از چهار نیستند ، بدانشمندان طبیعت شناس باور داشته باشد ! دوتای عناصر خفیف و دوتای آنها ثقیل اند . عناصر خفیف آتش و هوا و عناصر ثقیل آب و خاکند .»

ما در اینجا به محدودیت اندیشه های ابن سینا (از لحاظ تکامل تاریخی) بر میخوریم (مثلاً در مورد عناصر) ولی توصیه او درباره اینکه باید اطبا بشقوق گوناگون علوم طبیعی آشنا گردند و درین زمینه معلومات لازم بدست آورند ، بدون تردید تاکنون هم بحیث یک ضرورت باقی است (۵) .

توضیحات عمومی که ابن سینا در باره عصب ها میدهد ، تاکنون هم مورد دلچسپی اطبا قرار دارد : عصب ها دو نوع فایده دارند : فایده مستقیم مخصوص بخود و فایده بالو سیله مخصوص بخود . فایده مستقیم مخصوص بخود آنها عبارت ازین است که مغز توسط اعصاب به اعضای (بدن) حس و حرکت میدهد . فایده بالوسیله اعصاب اینست که گوشت بدن را سخت (وفشرده) میسازند و بدن را استحکام می بخشند . . . واضح است که اعصاب از مغز آغاز می یابند و پس

از انشمار به پوست بدن منتهی میگردند . . . مغز از دو جهت محل آغاز اعصابست ، برخی از آنها مستقیماً از مغز شروع میشوند .

بقیه در صفحه ۵۹

(۵) همانجا .

روماتیزم یوه...

وی اود هغه په اثر دغه ناروغی منځ ته راځي .

د ناروغی شروع امکان لری چه سخته وی مگر په زیاترو مواردو کبسی تیر ایستونکی دی. سړی په ابتدا کبسی دستری یا احساس کوی اود هغه په تعقیب بی اشتها یی او دلکرتیا منځ ته راځی د تودوخی درجه ۳۷.۵ ده او ورو ورو د سختی تبی احساس کوی. وروسته مفصلونه درد او پرسوب پیدا کوی او حرکت یی خوږمن او محدود پیری. د مفاصلو پرسوب زیاتره په لاسونو کبسی لیدل کیری .

د مفصلی پرسوب بل شکل چه زیاتره په جوانو خلکو کبسی لیدل کیری، مریوته زیان رسوی اود مزمن روماتیزم په خلاف په نارینه و کبسی زیات لیدل کیری. شروع یی د مریو په وروستیو اود ملا په برخو کبسی د درد سره یوځای وی. وزن کیری

او وړاندی خوا ته کړیدل درد وروستونکی دی. ورو ورو مری یو د

بل سره نښلی او ټولی مری دیوی ټوټی په شکل گرځی په دی ډول چه سړی خان نه سمولای اونه کړولای دی او حتی خپل سرهم نشی پورته کولای. گواکی مری له غاړی څخه نیولی تر گنده پوری دوچ او یوه ټوټه لرگی په شکل اوښتی دی.

(آرتروز) لکه چه پخوا ویل شول دروماتیزم سره توپیر لری ځکه چه پرسوب نه لری. دغه حالت زیاتره له پنځوس کلنی څخه په هاخوا زږښت کبسی لیدل کیری، مگر د غلطی

تغذی اوزیاتی بی حرکتی په وجه په زلمیتوب کبسی احساس کیری. ناروغی په ټولو بندونو کبسی په دوه ډوله لیدل کیری : په لومړی حالت کبسی عمومی وی او واره او غټ بندونه نیسی په دوهم حالت کبسی یویا څو بندونه نیسی او

زیاتره دزنګنو گنډی اود ملاتیر مفصلونو ته زیان رسوی. په دغی ناروغی کبسی لومړی دگنډی ددهوکی سر خړول کیری اوله منځه ځی اود دهوکی سر خپل شکل بدلوی اود دهوکی زیاتوالی پکبسی پیدا کیری مخکبسی ویل شول چه دغه بدلونونه د زږښت له امله دی او هماغه شان چه دانسان پوستکی زږیری بندونه او دهوکی هم د زږښت سره مخامخ کیری .

(آرتروز) ورو ورو وړاندی ځی اوله همدغه امله سړی د ناروغی په لومړیو وختو کبسی نه ورته متوجه کیری .

شروع یی د مفصل د ټینګیدو سره ده او انسان احساس کوی چه په مفصلو کبسی هغه پخوانی نرمی نشته حرکت او فعالیت ورو ورو دنارامی

او دستریا سبب کیری او درد منځ ته راځی . مگر داچه آیا دروماتیزم علاج

کولای شو، په خواب کبسی باید ویل شی چه که څه هم مونږ تراوسه پوری ددغو ناروغیو په اصلی علت

نه پوهیږو او حقیقتا دهغو معالجه نشو کولای، مگر ددی قدرت لروچه له نوو دواگانو څخه په استفاده سره

دهغو نښی او درد له منځه یوسواو له پورا ندی تګ څخه یی مخنیوی وکړو نن ورځ دهغو کسانو شمیر چه ددغی ناروغی به وجه یی وسه اوله کاره پاتی کیری، د پخوا په نسبت ډیر ځله لږ شویدی .

د مفصلی حاد روماتیزم ناروغی چه په جوانانو کبسی د زړه دناروغی اصلی علت دی ، دکور تیزون او پنسلین په وسیله معالجه کیدای شی اوله ناروغ څخه دکلکی څارنی اود ناروغی دپیا پیدا کیدو په وسیله یی دزیان خطر لږ شویدی. د مزمن

صحبت را چندر کمار

بیټا:

ستاره نهایت بردبار و خاموش طبیعت است که چون عروس ما حساب میشود دیگر چیز جز توصیف برایش ندارم .

وحیده رحمان :

دو شیرزه خوب - وقت شناس - سنگین و متین بوده و بهر کدام احترام می گذارد .

وحیده رحمان مرا همواره پرودکشن منیجر خطاب میکند بخاطر اینکه هر فلم را من مال خود دانسته حداظم علاقمندی خود را نسبت بان نشان میدهم و در کلیه معاملات پولی پرودیسوران دخالت کرده بهلو های اقتصادی آنرا تحلیل و بررسی میکنم و این امر سبب شده که اکثر ستارگان بمن خطاب بزنس مین کنند از بازی با وحیده رحمان در فلم ها همباز هایش خاطرات خوبی میگیرند زیرا او درغایت امر شریفانه و احترام کارانه پیش آمد میکند .

ممتاز :

در آغاز کار درهر کجا به ممتاز میگفتم که تو صاحب بینی بزرگ استی و علوتا در کارها دلچسپی

روماتیزم په تداوی کبسی له زیاتو دواگانو لکه اسپرین ، د سرورزو دمالکو اود کور تیزون له مشتقاتو څخه استفاده کیری . په وروستیو کلو کبسی ځینی نوری دوا گانی هم تر استفادی لاندی راغلی او گټوری نتیجی ور څخه اخیستلی شویدی مثلا پنسیلامین اود سرطان په ضد دواگانی اودغزاز له (اولتراشونډ) یعنی د غبرنه د پوری څپو څخه استفاده هم د مزمن روماتیزم اوهم د (آرتروز) په تداویو کبسی گټوره نتیجه ور کړیده فیزیو تراپی (دتودوخی په وسیله مساز او معالجه) او اوراتوپیدی (دهپوکو جراحی) هم ښه نتیجه ورکړید او نن ورځ دهپوکو د جراحیو په پرمختیا اود سلیکون له مادی څخه د مصنوعی مفصلو په استفادی سره دروماتیزم زیاتره ناروغان ژوند ته هیله من کیری .

از خود نشان نمیدهی ممکن نیست روزی بموفقیتی نایل ایسی ولی او زحمت کش و عرق ریزی و حوصله راپیشمه کرد تا اینکه او از نقش های کوچک و بی ارزش بسوی رول های ارزنده و مهم گام های فراخ برداشت و درقطار بازیگران موفق خود را جاه زد. ممتاز ستاره ایست یسکل و ساده که هیچگونه تفاخر و تبختر از او دیده نشده است در اولین فلمی که با او بازی کردم او را (مو مو) خطاب کردم که تا امروز این نام برایش باقی ماند ممتاز اگر قدری سکس جلوه میکند برای دفاع خود میگوید ما بخاطر کار چنین و چنان میکنیم و در کار اصلا نباید افاده فروش کرد او راستی ستاره خوب ایست که هر قدر با او بیشتر صحبت شود صمیمیت صحبت کننده نسبت باو اضافه تر میشود .

راکبی :

راکبی ستاره خو بیست ولی نهایت عصبانی مزاج است وقتی رشته اعصابش تکان خورد دیگر کنترل خود را از دست میدهد راکبی در بازی نقش های سنگینی و حساس استعداد فوق العاده دارد اما همین اعصابیت با موردو بیمار او برای داکتر و همباز هایش قابل تحمل نیست .

هیما مالتی :

در فلم های (تلاش - دهرتی - گنوار) قرار بود مقابل هیما مالتی باهر شوم ولی در هر بار امکانات میسر نمیشد تا آنکه یک روز خودنن مستقیما خواهش کرد که میخواهد فلمی با همبازی من تهیه کننمقابلتا تقاضای او را رد نکردم و سر انجام درفلم (گورا و کالا) باهم یکجا ظاهر شدیم .

هیما مالتی دوشیزه خوب با ذوق و علاقمند بکار است بهه احترام می گذارد و چون هنوز گاملاء بخود مسلط نیست در بازی هایش قدری ضعف نمایان است ولی این خلا بزودی دوزندگی هنری او بر خواهد شد .

طیب و فیلسوف بزرگ

و برخی هم از آن بخش مغز که از مغز دویده است ، آغاز میگردند. این سینا در دوران زندگی خود یا اتکا ، به این تحلیل به پرورش و تدوین اعصاب نیز اهمیت خاصی قایل میشود .

رهنمود های که در مورد استفاده از زالو ها بحیث یک وسیله تدوینی میدهد ، نشاندهنده ذکاوتند ، عقل رساد و سعیت معلومات این دانشمند متبحر است . مثلا به توضیحات زیری توجه کنید :

«... برخی از زالو ها (جوکها) طبیعتا ز هر ناک اند و از همین جهت دارای سر بزرگ ، رنگ سرهای مایل بسیا هی و یا مایل به کبودی بوده ، مانند مار ماهی ... بر پشت خود دارای خطوط زنگاری میباشند .

(از استعمال این زالو ها) و نیز از استعمال زالو هایی که دارای رنگ بو قلمون (سمیلیون) باشند ، باید خود داری صورت گیرد : تمام اینها ز هر ناک میباشند ، استعمال این زالو ها ، باعث پندیدگی ، بیهوشی ، خونریزی ، تب ، ضعف و بیادایش انواع جراحات نا مطلوب میگردد همچنان از استعمال زالو هایی که از آبهای کثیف لوش آلود بدست می آید ، خود داری شود .

باید زالو های (مورد ضرورت) از آبهای پوشیده از علف و نیز از آبهای محل زندگی بقیه ها بدست آورده شود . بسختان کسانی که میگویند زالو های بدست آمده از آبهای محل تجمع بقیه ها بداست نباید از زش قایل شد .

باید زالو های (مورد استفاده) دارای رنگهای مختلف و بیشتر دارای رنگ آبی و بر پشت خود دارای دو خط پرنک زرنیخ باشند و یا زر نمای مایل به آبی و دوجانب آنها کلوله نما باشند . همچنان زالو های جگری رنگ ... و دارای سر نازک و کوچک شبیه دم موش خوبستند .

« زالو هایی که شکم سرخ و پشت کبود دارند و مخصوصا زالو های که در آبهای جاری میزینند ، قایل استفاده هستند . زالو ها یک روز قبل از استعمال بدست آورده شده و در صورت امکان برای ریختن آنچه در داخل آنها ست ... باستفراغ و دار ساخته شوند . قبل از استعمال برای آنها کمی خون ..

ابوعلی بن سینا با تعمیم تجارب خویش در ساحه طب و دیگر علوم عصر خود ، با دست آورد های کاملا نوین خویش در ساحه تفکر و اندیشه انسانی و با تبخیری همتای خود در تشخیص و تدوین انواع رنجوریها چون طبیعی بزرگ عرض وجود کرد و با آموزشهای پربنوع خویش قرنهای شرق و غرب را تحت سیطره قرار داد و اکنون هم جهان دانش از تابش اندیشه های پرفروغ وی بهره ور است و بعد ازین نیز بهره ور خواهد بود .

(ادامه دارد)
(۶) ابو علی بن سینا ، ترجمه «القانون فی الطب» کتاب اول ، تاشکند ۱۹۵۴ ص ۴۱۴ .

گل آغا یوسف ...

با کار گردانی درامهای کجری قروت و آپارتمان اشخاص فعال تیاتر بوده اند در قسمت اکتوران

نمی خواهیم یادی نمایم فقط توضیح میدهیم (چیزیکه عیانست چه حاجت به بیان است.) - می توانید از یک یا چند نمایشنامه

خوب که در سالهای اخیر روی استیج آمده باشد نام بگیرید و از ارزش کیفی هنری آنها دفاع نمایید ؟

- (مفتش) اثر گو گول که به کارگردانی احمد شاه علم بنمایش گذاشته شد نمونه

یک درامه خوب به مفهوم واقعی آن است ، در مفتش گوگول تضاد های طبقاتی با شیوه طنز آمیز بشکل استادانه ارائه شده است ،

عظمت این اثر مخصو صا در این قسمت جلب توجه میکند که با وجود آنکه در یک مقطع خاص تاریخی زمان خود گوگول پرورشته تحریردر آمده است ، هنوز و تا صد هاسال بعد تازه است چالباست ، آموزنده است این اثر

بتوصیه شاعر و نایفه جهان ادبیات روسیه تزاری (پوشکین) توسط گوگول نوشته شده ، شاید هم از این نظر خیلی ارزنده است

که مفکوره یک شاعر بزرگ با قسد رت نویسنده می یک نویسنده بزرگ دست بهم داده اثر بدیمی چون مفتش بوجود آمد و دایر گت و بازی های حساب شده

کشور نیز توانست ارزش آن را به بیننده معرفی نماید . هنوز هم حرفهای برای گفتن هست ولی می بینم که از چند لحظه قبل نوع پیتایی در حرکات «چیچو و فرانکوی» وطنی بیخشید هدف و روشن محسوس است ، علتش را می پرسم و در یک کلام جواب میدهند که وقت ما تمام شده است .

از جانب ژوندون و خوانندگان از نزد شان تشکر میکنم .

در حالیکه فکر میکنم پر گوی و پرورش های حساب شده میسوزد طنزهای آیندهشان در پروگرام نمایش رادیوی نگردد .

در طول سال گذشته سید مقدس نگاه با نوشتن دو درام (کجری قروت) و (پرجیره) دایر نمودن نمایشگاه نقاشی ، بازی گردن نقشبای مختلف در درامه های کجری قروت و پرجیره ، هنر مندی درامه نویس فعال بوده است ، همچنان بناغلی حمید جلیا با کار گردانی (هر که اول برد خانه نبرد) و کمیدی (عزیزم) و بازی نقش در همین

درام و همچنان استاد بیسد با دایر گت (پرجیره) و بازی کردن در درام (هر که اول برد خانه نبرد) و بناغلی ستار جفایی

در طول سال گذشته سید مقدس نگاه با نوشتن دو درام (کجری قروت) و (پرجیره) دایر نمودن نمایشگاه نقاشی ، بازی گردن نقشبای مختلف در درامه های کجری قروت و پرجیره ، هنر مندی درامه نویس فعال بوده است ، همچنان بناغلی حمید جلیا با کار گردانی (هر که اول برد خانه نبرد) و کمیدی (عزیزم) و بازی نقش در همین

روزبرگشتگی لاله کو

گفتم : حق دارین که جگر خون باشین والله مام جگر خون شدم .

اما ازی جگر خون نی تان چه بدست تان میا به مسلما که هیچ پس هیچ خوده جگر خون نکرین .

دگه که بازار میرفتین بسیار احتیاط کنین . گفتم : نی دگه بازار تعمیر م معفا میدم که بازار رفتن سر مه نمیره چرا هر دفعه که بازار میرم حتما جگر خون میشم .

گفتم : خدا دگه اوناره انصاف پنه لاله کوا مه به اجازی تان رخصت میشم

گفت : برو الله یازت اما بسیار احتیاط کنی .

خندیدم و گفتم بچشم احتیاط میکنم از : احمد نحو ث (زلمی)

افسانه گیبیل هوک

مشترک دارند باین تفاوت که «مسافر لباس کشیشی بتن داشته و میخواید ازین طریق امرارمعیشتم نماید ولی کیبیل هوک ازین وسیله هم محروم است ، آشنا میشود ، بعدها بکمک هم‌سئورانرا ترتیب داده والی مرگ کیبیل هوک که مدت اضافه ازسه سال وشش ماه را احتوا میکند درعمان صحرا زندگی مینمایند .

درچند کیلو متری آندو، شهر کوچکی است که در آن خانمی «ستیلاستیونس» مصروف بدکارگی است وازینکه ازتنهایی رنج میبرد خواسته تا آندو خته یسی کسب وبکالیفرنیا سفر نماید. کیبیل هوک نیز بعداً یکی ازمشتریانوی میشود ولی ازآنجاییکه سکنه این شهرهمه مردم متدینی میباشند جبراً خانم را ازشهر اخراج واوهم بسا کشیش و کیبیل هوک موقتاً میبوندند .

همینکه درآخرفلم «ستیلاستیو- نسن» که میخواید خانم مرد ثروتمندی شود، وبه آرزوی خود نایل میآید و به سواری موتر دیداری از دوست قدیمی اش «کیبیل» بعمل می‌آورد. موتر ازروی پاهای کیبیل هوک عبور نموده ومتعاقباً بحیات وی خاتمه میدهد. واین قسمت پایان فلم است .

چگونگی فلم :-

فلم داستان کیبیل هوک که دو ساعت تمام، تماشاچی را مصروف نگه‌میدارد فلمیست که در زمان تهیه شدنش ازفلم های پرآوازه‌بی بوده و عاید کافی نیسرا نصیب سازنده اش ساخته است، چنانچه تاهنوز که پرنس آن کهنه مینماید، هرگاه در بازار های خارجی موقع نمایش یابد میتواند تعداد زیادی از تماشاچیانرا بسینما بکشاند .

این فلم برای تماشاچیان ما نیز از نگاه محتوی آن بیگانه جلوه نمیکند. دایرکتر فلم «سمپکن پا» خواسته تافلش را گذشته ازینکه بشکل فلمهای «وسترن» عرضه داردتأحدی بلباس انتقادی نیز که ازآن صحنه های کیککی تراوش کند ، آراسته سازد، و رویهمرفته بخواسته اش البته «بادرنظر داشت زمان ومکان» توفیقی هم همراه دارد، مگر هرگاه درین هنگام کسی بچنین پدیده

لوبشین هنرمند محبوب

باشد تابواند خودرا نجات بدهد ولی وقتی که خطر جستجوگردن فاشیست هردو را تهدید میکند آنهاهم دوست میشوند ودر اخیر عاشق همدیگر میشوند . فاشیست ها که ردیای آنها را پیدا کرده اند به تعقیب آنها می پردازند درآخرفلم که خطرهدو جوان را تهدید میکند . ایوان خودرا بکشتن میدهد تا دختررا ازنگال فاشیست هانجات داده زمین فرار او را فراهم کند .

مهمترین نقشی را که لوبشین بازی کرده درفلم شمشر و سپر میباشد، درین فلم لوبشین درنقش آبل (الکساندر بیلوف به سه چرمی هانس ویس) ظاهرشد. این فلم در سه قسمت تهیه شده بود .

درفلم میدان سرخ اونقش کمیسار آمیلین را بمانند خودرا نجات بدهد ولی وقتی که خطر جستجوگردن فاشیست هردو را تهدید میکند آنهاهم دوست میشوند ودر اخیر عاشق همدیگر میشوند . فاشیست ها که ردیای آنها را پیدا کرده اند به تعقیب آنها می پردازند درآخرفلم که خطرهدو جوان را تهدید میکند . ایوان خودرا بکشتن میدهد تا دختررا ازنگال فاشیست هانجات داده زمین فرار او را فراهم کند .



دردمان

ازآنکه درمیدان نبرد برسد. سریلدوز والی هرات، یکی ازمتحدینش راسلطان غیاث‌الدین باسقبالش گسیل کرد. ملک فخرالدین از مشاهده این حال غناخت اختیار راز دست داده مجبور به عقب نشینی شد . اما سلطانان جسوروی را تعقیب نموده سرانجام بدست آوردند . لیکن برخلاف آنچه گمان میرفت ازنیابت ادب درمقابل صم خود استفاده کرده اوراگرمی داشتند واورا برتخت سلطنت فیروز کوه جلوس داده خورشان در مقابل ازنیابت ادب درمقابل صم خود استفاده کرده اودرعایت احترام استاندند . ایسن حرکات راجریان داده و غرض رهایی ازین لحن زار شرمندگی ، بربرادرزاده های خود در غضب شده آنها را نامزدا گفت دال براینکه ایشان با چنین حرکات احترام آمیزاورا مورد استیضا واهانت قرار میدهند . اما سلطانان دست رد برین انتقاد زده وبیشتر ابراز انقیاد کردند. بنابراین ملک فخرالدین قهرآمیز فیروز کوه رابه قصد بامیان ترک گفته وتا آخرین رمق بربرادر زاده های خود مشفق ووفادار باقی ماند .

داشته وخودرا نسبت به برادرزاده هاستحقا ترمیدید، ازکسب قدرت سلطانان مسزبور درغضب شده عجلتا باقماج والی بلخ ویلدوز والی هرات، علیه برادر زاده های خودطرح اتحاد رازیخت . وبآنها تعهد کرد که بعد ازامور غور بوی تعلق گرفته ونواحی منسوب به خراسان ایشانرا باشد .

روی این منظور ملک فخرالدین سپاه مجبزی راتعبیه نموده ازبامیان به عزم جنگ بابرادرزاده هاجانب غور راقصد نمود. اما قبل

یاد داشت :- همچنانیکه در گذشته از نارسایی ها وطرز کار سینما ها بعضاً یاد آور میشدیم، بی‌جانیست تا ازتحول اخیر سینما پارک از نگاه تنظیم ونظافت که وجهی بهتر گرفته است نیز یادی بعمل آریم .

سازیها دست بزند مسلماً هم وقت خودوهم بینند گانش را ازینکه موضوع آن پوشیده شده است بهدر تلف خواهد ساخت ، زیرا سینمای امروزه همگام باهمه پیشرفتهای نسل بشر قلم برمیدارد.

دایر کتر درتجویز ولایت صحنه‌های جالب البته به پیروی از مکتب برخی از درامه نویسان جشن های «دای نیشس» که انتقادات رادرقالب خنده برخ مردم میکشیدند موفق بوده وتوانسته است صحنه (رفتن کشیش را بمنزل خانمیکه «فرنگ» یکی از دبستانش فوت نموده ومیخواهد باستفاده ازنام کشیشی بود نش باوی همبستر شود» را طور جالبی تجسم بخشد، ولی فراموش نموده است که در فلما «گنتی نیوتی - اداه» درهرمورد امریست ضروری که نباید بی اهمیت تلقی شود. چه در صحنه قبل همین کشیش هنگامیکه از زینه پایین می افتد کلاش را فراموش میکند مگر درصحنه‌ها بعد هنگامیکه بمنزل خانم ماتم‌دار، داخل میشود بازهم کلاش را بسر دارد؟

همچنان اضافه از چهار روز تشکی ، قهرمان فلمش را چنان بزانو مینشانند که دیگر یارای حرکت ندارد، ولی درین میان هرگز از نخوردن غذا شکایت نکرده وهمچنان هفته هازا آنها دربیابانی بدون غذا سپری مینماید (۱) .

ازین هم که بگذریم، بدست آوردن چوب وغیره درهنگام قبل از بشهر رفتن کیبیل هوک که اطراف چاه را پوشانیده وخانه کوچکی میسازد آنها دربیابانی، چگونه امکان پذیر خواهد بود ؟

از آنجاییکه فلم ویا هنر بازتابی واقعیت است بهتر دیده میشود که درتپیه آن قدمهایی سنجدیده وحسابی برداشت تا اگر نمایشگر واقعیت نباشد ازواقعیت فاصله هم نگیرد. رویهم رفته هرگاه داستان کیبیل هوک را بعنوان یک فانتیزی ببذیریم فلم از نگاه جملات و ترتیب صحنه بندی که باتمثیل عالی و موسیقی پرکیف آمیزش یافته است، فلمیست دلچسپ وتفریحی ، که میتواند وسیله برای رفع خستگی تماشاچیان گردد .

دوره خبری

سخی انتظار

غار غری

یو واری غاړه غری را شته
شنه په خندا شه دکلو ارمانجن یمه

د مینې آغاز د زړه د آواز ، د
سوز او گداز په ژبه، ادا او انداز
کیرې خو دغه باطنې پټ راز ورو
ورو دحرکاتو اشارو راز او ایمابه
واسطه ابرازپر علاو خرگندیرې .

هو ، د خوړو کلماتو پیوندو ل
د دوو زړونو په یوځای کولو کې
ستره برخه لری خو چی واقعا د
پاک نیت او رښتینې مینې څخه
سر چیننه واخلي ، په هره ژبه کې
دغسی کلمات کم پیدا کیرې چی په
کامله توگه د زړه د آرزو گانو
ترجمانی وکړای شی نو ځکه دغه
ستره وظیفه یعنی د مینې رازونیا
زیاتره زړونو ته پریردی ، دحرکاتو
او استعاراتو لمنه نیسی .

دغه ټولې هلی ځلی د ځوان او
بیغلی یاد دوو مخالفو جنسو نو
بیلی بیلی خواری د یوې ستوری
آرزو د ترسره کولو په خاطر دی
دالوره آرزو (وصال) نومیرې چی
دواړه مینان سره غاړه غری شی ،
د کلونو او عمرونو ارمان وباسی
بندی ترڅ کی زړونه په پخپله یوبل
ته خپل حالات بیان کړی . ژبه او
قلم ورته سر تر پایه غوږ شی وای
وری او تری خوند واخلي .

د بیلتون سوی ډاگونه او د
فراق په لمبو سوزیدلی زړونه د
همدغو زحمتونو او ډیرو زیارونو
د گالونه وروسته د مینې په راز
سپری پوهوی او دوصال قدر ورته
خرگنده وی .

دا ټولې مرحلې په حقیقت کې
یوه لویه مدرسه او دژوند په څرنگوالی
باندی دپوهیدو لپاره یو ستر
پوهنتون گڼل کیرې چی هیڅ شی
بی له زحمته خوند نلری او انسانی
سر گردانی ، لالهندی حقیقت ته
درسیدو زینه او وسیله ده، کوم شی
چی په وړیا لاس ته راځی نه قدرلری

کسی حتی د (توبی) مرحلې ته
رسیږی .

یو واری داخلی پخلا شه
نورمی توبده جنگ به نه
دوسره کومه

مروړه مینه چی بیرته لاس ته
راځی نودوی گټی لری، یوې دملگری
پخلا کول او بل یی دوصال له ستر
نعمت څخه بیا برخور داره کیدل
دی، دپخلا کیدو څخه وروسته مین
خپلی مینې ته داسی بلنه ورکوی
چی :

یو وار خو ماله غبر کی رانه
چی دی پرمخ د آسمان ستوری
و شمیر مه

یو واری جگه شه خوله واکړه
زه ارمانی ستاد خلگی راغلی یمه
هغه وخت چی دوصال نوری لاری
دغمازانو یاد موزیکی له خوا وتړلی
شی نودواړه خواوی هک حیران پاتی
شی چی څه وکړی، دوی هم په
مختلفو ذرایعو لاس پوری کوی خو
چی یوبل وگوری، ددی مقصد لپاره
دملنگی څخه هم ډډه نکوی مثلا وایی:

یو وار ملنگ شه پرماراشه
دملنگانو لاری چا نیولی دینه

هو، زیار او زحمت د خونونو
معیار دی او هر څله چی په ډیر
تکلیف لاس ته راځی ډیر ښه او په
زړه پوری وی، دغاړه غری کیدو
لپاره هم څومره رېړونه چی سپری
پرځان وگالی ارزښت لری، یقین
دی چی دقوی عزم او ارادی په مقابل
کی هر څه ممکن دی، انسانی ژوند
دزحمتونو سره غاړه غری دی او
همدغه هلی ځلی دمرام او هدف سره
سپری غاړه غری کوی .

بندی ډول دخپلو متو په زور اود
ولس په اتکا غواړو چی خپل هدف
چی دگران هیواد دلوړ تیا څخه
عبارت دی غاړه غری شو، هوسا او
بسیار ژوند وکړو، په همدی شکل
(تربلی گنی پوری خدای پامان)

فکر کوی، ځوان هم دژوند نوی باب
ته له مختلفو جهاتو څخه گوری، بیانو
«د مینې» په اور لاس پوری کوی.

دوصال لومړی مرحله یوبل ته په
یو خاص نظر کتل دی، بیادریار په
لاس دپیغامونو لیرل او را لیرل
سروع، ورپسی ددیدن وعدی پیل
کیرې چی بیاد ښکلولو مقام ته رسیږی
دگودر اولارو څارنو باندی چی ستوری
ستومانه شی نو د اشنا دشونیدو
شریت یی دغه ستومانې لیری کوی
او ورته نوی ساه ښی.

دکوزدی او واده څخه ورو سته
دوصال خوږه ډوړه یعنی دغاړی
غری کیدو وخت را رسی چی دا واقعا
دډیرو زحمتونو په زړه پوری محصول
دی اود ژوند څخه دخوند اخیستلو
مرحله .

کله چی دوستان یو ډبل نه مرور
شی او بیا په لږه بهانه سره بیرته
پخلاشی نوعجیب خوند پیدا کوی،
دمرحوم ملنگ جان پندی لوبه کېښی
چی طلا محمد او امین جان ریکارد
کړی، دغه منظره ښه ترسیمیرې
چی:

راځه چی شو غاړه په غاړه مرور
مرور لالیه! نوډ به پخلا شو
لاس دغاړی لره پریده
ورکه مانی مرگی نژدی ده
لدینه پس؟

دستا رسی او زما غاړه ، مرور .
هو د مینانو ترمنځ مؤقتی بیلتون
په حقیقت کی دخوږ ژوندون یوبل
اړخ دی چه کله کله دزیاتې مینې له
امله پیدا کیرې، وگوری پندی لنډی

اونه دومره اهمیت نوڅکه په آسانه
توگه بیرته له لاسه وځی.

غاړه غری کیدل دمینې دانجام او
هدف ټکی دی یا په بل عبارت دمینې
دبریالی کیدو څخه ورو سته دمینو
دوصال ژوند بل فصل دی چی ورته
ادامه ورکوی. دی باب ته رسمیدل
په مختلفو ځایونو کی فرق کوی
دزمانی او مکانی شرایطو تابع گڼل
کیرې مثلا په پخوا زمانو کی دغه
مرحله یا خو ناممکنه وه یا خو ډیره
مشکله برښیده مگر اوس تر ډیری
اندازی پوری امکان لری خو زیات
تکلیفونه غواړی.

وایی چی په ځینو اروپایی هیوادونو
کی دځوانانو مینه دسینما څخه پیل
کیرې او په هوقل کی سرتا رسیږی
مگر واقعیت ددی چی دغه مینه لنډه
او تر زیاتې اندازی پوری بی خونده
برینیسی.

خو په شرقی هیوادونو کی ددی
لاری مزل دومره سخت دی چی دژوند
اومرگ مساله گڼل کیرې دلته
دواړه خواوی دځانگړو شرائطو
له مخی دمینې پرمختگ لپاره زیار
باسی، مینه یوازی په سطحی معنائو
گوری بلکه دسپری میرانسی ، وفا،
اجتماعی گوزاری پاک نیت دپوهی
څرنگوالی ، دفکری کړنلاری، دارادی
او عمل توازن اونورو مختلفو اړخونو
څخه ژوره مطالعه کیرې بیادهمه
دوصال یا بیلتون په هکله تصمیم
نیسی.

په همدی ډول چی پیغله دخپل
داتلونکی ژوند دملگری په برخه کی

سر آغاز مصالحه در

خوانمگرکی بیروزی هم دژوند اومرک ترمنخ خیل دجوز ژوند حساس شیخی یو په بل پسی تیرولی ، کله به یی ژوند خویش کی او دهغه سره به یی په منته خوله خدا وگړه ، لاکه کله به یی دژوند دسر گردانی او رسوایی خغه لغرت پیدا شو دمرك ولورنه به یی میل ینکاره شوه لنه داچه پریروزی باندي دمرك خیی بریالی شوی او هغه دزهرود پیاله یی په سرپورته کړه ، سترگی یی پشی کړی او هغه یی وچپیل ، کله چه یی زهر ټول وچپیل نودخان سره یی په یوه ارزانه آواز دارنگه وویل : ریشتم . دژوند او مرک ، خواری او بهایی ، پت او یی تنگی تر منخ خو دقیقی درخبله شته . انسان نه پوهیږی چه ده لپاره پیدا شوی یم او خله مرم واقعا چه ددی پوښتو حل اوجواب ډیر مشکل کار دی خو لاکس زما په عقیده دپستی او یی تنگی تر ژوند مرک لوی نعمت دی . نو ځکه ما هم دمرك لپاره غوره کړه ، لاکن ظالم او خدای نارسه خلک دی خدای په خپله سزا ورسوی . وروسته ترخو دقیقو دبیروزی حال بدشو زهری یی په ټول بدن کښی ثبت شول او په خیل اطاق کښی یی په نارو او غالمعال لاس پوری کړی . کله به یی ټول ، کله به یی خندل او کله به یی بیا تر ښا نسته او کمکی خوا دوبراوم ناری ونلی اوتر ماژدیگره پوری یی په دغه وضعیت دژوند خوچی شیخی یو په بل پسی تیرولی

کله چه لوی ماز دیگر شو ، نوموړی د کاونډی دکور دچوپې څخه فارغه شوی و او مع دکور پر خوا را روانه وه کله چه کورته راننوتل . ناږه یی سترگی پرخپل نازولی او لزان لورکی وښیستی چه داطاق په منخ کښی لپه پرلپه کمه مار وهلی داسی ناوپیږی ، دسترگو دنور په خای یی سپین راغلی دی ، په څه نا پوهیږی ، دڅنگدن څولی پر زامانی دی ، حال یی ډیر بدو ، مورچه یی دکران لور دا حال دژندی څخه ولیده ، نو پخپل پوری وکی . لوری ، څه درنه پیښه شویده ، ولی داسی لپه پر لپه ادبی ، کوم خای دی درد کوی ؟ افسوس چه دڅمکی څخه آواز پورته کیدی جز لاکن دمعصومی او خوانمگرکی بیروزی د خونی څخه پرغ له ووت بلکه درد ورویی خان دمرك په منگو کښی ورکاوه اودخوژوند سره یی دتل لپاره دجلا والی زمزمه ویل مورچه یی دنور دا حال دکوت نو په وارخطایی او نارو یی دوباره پر بیروزی پرغ وکړی . لوری ا بیروزی جانی : ولی خپری نه کوی ، څه دورپیښه ده . ای خدایه ، سیتا قربان شم داڅه دبد بختی او در بدری ژوند دی تراکړی دی . په یو لا په دغه راز خپرو لکیاوپه ددیاندی څخه جمال آکا اتان نه را ننوت ، کله چه یی دخپلی میرمنی غالمعال او ناری واوریدی نو ورته وی ویل . ولی ولی ، خیرکی ، څه پیښه ده ؟ په بیروزی خوڅه نه دی شوی ؟ هغه ، ورته وگوره ، چه لپه پر لپه ادبی هرڅه ناری چه پری وهه ، پرغ نه کوی بدنه یی بیخ بیخ دی دسترگو توری تلقی دی . زړکوه ، زړکوه ، په یوه ډاکتر پسی ولاړه شه چه دبیروزی حال ډیر خراب دی . دادی ژه په ډاکتر پسی شم ، ته ورته کښیته چه خان لور نکړی . به یو پداسی حال کښی چه دسترگو څخه یی دبیروزی او شم اوشکی را روانی وی اودیوی ایوی وضعیت یی دژلود . په ډیر چتکتیا سره مخ ډاکتر پر خواروانه شول . پر لیاری به یی کله ټول اوکله به یی لوی لوی ناری وهل را روپانو چه به دهغی دا حال کوت حیران نه پاته وه . څینو به دلپونی خیال پر کاوه ، څینو به ونل چه شعور پیښه ده . په یوه دغه نارو اوژبا دډاکتر کتنخی ته ورپسیدل او سمندستی دډاکتر وخواه ووزغله او په ډیر وارخطایی ورته وویل : هله ډاکتر صاحب دخدا روی م دروپیدی

روح او همیشه شان و خشنو د است زیرا که همیشه ازوی قدر و تو صیفت میشو دوبر اهل تحقیق در از منه ما بعد لازم نیست که درتو ن اوراق و اسناد رجوع کنند که استاد بر شان در کدام سال وفات یافته است و همینکه (عبدا لفقور) گفتند سال فوتش بحسا بسته قبری که تاریخ اساسی عالم اسلام است نمایان می گردودهمیده میشو د که درسال ۱۳۹۳ ق فوت شده است زیرا که از(۱۷) چها دی الاخر تا(۲۲) دیحجه الحرام سال مذکور مصادف به شهر اول دوره جمهوریت و مطابق بهخواتم عمر استا دبرشنا است و من الله التوفیق

مشکل ود قیق است و مسا عسی زیادی را ایجاب میکند . موضوع حقوق فلسطینی ها در مسایل شرق میانه از مسا یل اساسی تمام این معضلات بحساب میاید اما با وجود آن در بدو امر به نمایندنده این مردم آواره و جلای وطن حق داده نشد که با حفظ حق مساوی در کنفرانس صلح شرق میانه در ژنیو شرکت کند . اما انکشاف اخیر در ین زمینه آنست که انور السادات اعلام نمود کنفرانس صلح مذکور در ژنیو به تعقیب موافقت بین سو ریه و اسرائیل راجع به عقب کشیدن قوا برگزار خواهد شد و پیشنهاد کرد که فلسطینی ها در کنفرانس باحق مساوی اشتراک نمایند .

سادات گفت : (ما آماده ایم به هر سویه ایکه اردن بخوا هد د رین زمینه با آنکشور به مذاکره به پردازیم . اگر پادشاه اردن بخوا هد من خودم باوی مذاکره میکنم و اگر به سویه دیگری باشد هم حاضریم ولی در هر حال هدف این است که اردن علنا باید اعلان نماید که فلسطینی هادر کنفرانس صلح شرکت نمایند .) طی اعلامیه که در اخیر بازدید فہمی درمسکو نشر شد مقامات شوروی طرفداری خود را از سهمگیری نمایندگان فلسطینی در کنفرانس صلح ژنیو ابراز کردند . ازین موضوعات که بگذریم آراء عامه جهان مسلما باین عقیده اند که شرکت نمایندده فلسطین درین کنفرانس حتمی است چه اینها اند که اصلا حقوق شانرا از دست داده اند وبصورت بیرحمانه موردظلم و بیدادگری قرار گرفته اند . و مصر فعلا مجبور است که درراه احقاق حقوق آنها سعی بلیغ وجدی بخرج دهد چه امضای موافقتنامه جدا سا ختن عساکر به قسم سر آغاز مصالحه بین اعراب و اسرائیل از جانب مصر شروع

شروعده ای این موضوع را چنین تلقی کردند که گویا این امر حقوق مردم فلسطین را پامال خوا هد کردبناء مصر باید تا بت سا زد که این امر نه تنها حقوق آنها را پامال نمیکند بلکه قد می است در راه تامین حقوق آنها . بقیه سر مقاله مبارزه بامشکلات زیرا بدون سنجش وعجو لانه حرکت کردن وبه پیش رفتن در حکم دو باره بر گشتن است . به همین ترتیب به سیر عادی تاریخ اهمیت زیاد قایل شدن بدین معنی است که نقشی اساسی وقطعی برای تسریع جریان تکامل نداریم . از طرف دیگر برای آنکه مشکلات را بر طرف نموده و تمام دشواریها را که مانع رسیدن به هدف می شود ، از سر راه خود دور سازیم ، وظیفه تمام مردم بخصوص روشنفکران آگاه و مترقی است که مسئولیت هاومکلفیت های اجتماعی خود را درک نموده و دیگران را متوجه وظایف شان ، وظایف سنگین که تاریخ بدوش شان سپرده است بسازند . بادرک همین مکلفیت ها است که در هر کار ووظیفه ای احساس مسئولیت نزد همگان پیدا میشود . برای اینکه واقعا خویشتن را ، در قبال وظایف که به ما سپرده شده مسؤل بشماریم مطالعه وضع موجود وگذشته واینکه مردم ما در چه شرایطی به سر میبرند حتمی و ضروری پنداشته میشود . اگر تمام مردم افغانستان بایک احساس ملی واراده مستحکم بادشواری هاو مشکلات مبارزه کنند و برای رسیدن بههدف ا ز دشواری ها نهراسند ، راه پر خم و پیچ ترقی را تند تر خواهیم پیمود وبه هدف خویش زود تر نایل خواهیم آمد . در جریان مبارزه با مشکلات و عواملی که سد راه پیشرفت می شود ، حرکت آگاه وعملکرد منطقی یکی از ارکان موفقیت و بیروزی به بحساب می آید . چه در روشنا یی حرکت آگاهانه است که میتوان راه درست و معقول را باز یافت و بر مشکلات فایق آمد .

شعور زن

استخدا مت درین بانک می گذرد و وظیفه صرف دوم را بتو واگذار شده اند. درین مدت فکر می کنم هیچگاه بفکر حمل اسلحه نیفتاده بودی. بپس حال امروز صبح، در یک صبح تاریخی که شخصی برای نخستین بار نقشه دستبرد زدن به بانک را کشیده می خواهد به آن عمل کند، در همین روز تو تصمیم می گیری یک تفنگچه پر از مرمی را با خود بر داری و با خود به محل کارت ببری چرا آنچه انگیزه ی تو را به این کار واداشت دالی به آهستگی سوش را از روی دستهای که بهم گره زده بود، بلند کرد برای یک لحظه آن نگاه های ما بهم تلاقی نمود و من یک بار دگر در نگاه او خصوصیت یک ماده پلنگ وحشی را احساس نمودم.

دالی به آرامی در جوابم گفت: «هر طوری میخواهی تعبیرش کن رئیس و بهتراست به آن شعور زنانه نام بگذاری...»

او بپس حال از حرفش نگذشت و به شعور زنانه با اصرار محکم چسبید البته علیّه آن نمیشد کاری انجام داد. موضوع خاتمه یافته بود و من او را به منزلش باز گشتا ندیم.

اگر چهار روز بعد از آن واقعه مکتوب و استگتن بمن نمی رسید، بدون شک ماجرای سرقت بانک در همان شب خاتمه یافته و دوسیه آن حفظ می گردید:

من پاکت نسبت به دراز را در دفتر خود باز کرده متن آنرا مرور کردم. موی براندام راست شد. هما نظور یک قبلا حسدس زده بودم، جرالده شتاینر نام اصلی مقتول نبود. درحقیقت نام او ستا نتون سی استنفورد بود اف بی آی به اثر چند واقعه دگر در تعقیبش بود بدترین فعالیتهای او، سرقت بانک

اختطاف آدمکشی ها بود. او خدمت عسکری را بپس رسا نیده بود و نشان انگشتش در دفتر پولیس وجود داشت در کوریا زخمی شده بود در جایی زخم بر داشت که تصور میشد در همان لحظه و به چشمها و صورت شخص مقابل خود ندیده بود. پس از رهایی از زندان، موضوع نشان انگشت او مجد دادر یک قضیه سرعت در یک حادثه دزدی با نک و اختطاف یک طفل مطرح گردید. او مبلغ معتناهی پول درعوض آزاد ساختن طفل اختطاف کرده بدست آورد و سه روز پس از آن طفل پیدا شد اما مرده اش را یافتند. متاسفانه او قاتل تصویری در دست نبود یک تصویر کوچک سنتون سیستفورد در هیچ یک البوم چنایتکا ران وجود نداشت. بنابراین این یک طرح خیالی از قیافه او را به اساس توضیحات یک مامور پولیس و شهود حاضر تهیه گردند شبها هفت بین تصویر خیالی و قیافه چنایتکار متا سفانه زیاد نبود و لهذا منم نتوانستم از میان دوسیه های موجود در دفتر خود هم نیافتم که باجرالد ستاینر شبیه باشد. به این ترتیب تصویر تهیه شده خیالی با قیافه ستاینر بقدر کافی شبیه نبود.

بشست میز تحریر نشسته، دستم بمو هایم کشیدم و با ناخن الاشه ام را خار دادم، در زیر تصویر خیالی ستیفورد نوشته بودند: برای کسیکه ستیفورد را دستگیر کرد مبلغ ده هزار دالر جایزه داده می شود. والدین کودک این جایزه را برای گرفتاری قاتل فرزند شان تعیین کرده بودند تا تعقیب و گرفتاری چنایتکار را تسریع بیشتری بخشد باشند. او اکنون باید دالی این جایزه را می برد داشت.

این موضوع باعث خوشحالی فراوان من شد. زیرا اگر کسی پیدا میشد که به صورت صحیح از آن استفاده می کرد، دالی از ناحیه هیل گریسته بود. سر انجام یکبار هم که شده فور تو تا از خود لیافت نشان دازه و تصور می رفت که شانس و سعادت به او روی آورده باشد. و چه اتفاق - سعادت مندی آنی که در همان روز صبح دالی تفنگچه را با خود به بانک آورده بود.

یک لحظه! تفنگچه این موضوع را فراموش کرده بودم! من با توضیح دالی قناعت کرده بودم که بر حسب تصادف بعضی و بر سبیل اتفاق و شعور زنانه این کار را کرده است. دالی به کلمه شعور زنانه اتکا کرده نی، اینقدر شعور نباید در یک زن یکسپاره تبارز کند. دالی باید لامحال قبلا یک مقدار میدانسته و متوجه کدام نقطه ضعیفی شده بود که نمی خواست در دوسیه او از آن ذکری بهمین آید، به این صورت او یک چیز را از من کتمان میکرد و یک مطالب را از من مخفی میداشت. اما این راز چه بوده؟

با وصف آنکه تمام هوش و حواسم را بکار انداخته بودم تا علیه او دلیلی بتراشم عقل من اجازه نمیداد که از او سوالات ناراحت کننده می بعمل آورم.

شاید دالی میدانست که جرالده شتا پسر درحقیقت سنتون سی ستیفورد نام داشت و مردی بوده که تحت تعقیب پولیس می باشد آیا دالی میدانسته که برای دستگیری چنایتکار جایزه تعیین شده است؟ آیا دالی متوجه شده بود که او صبح همان روز یا روز بعد آن میخواسته به بانک دستبرد بزند؟



مسؤول مدیر :
نجیب الله رحیق
معاون روستا باختری
دفتر تلفون : ۲۶۸۴۹
کور تلفون ۳۲۷۹۸
مہتمم علی محمد عثمان زاده
پتہ : انصاری واہ
داشتراک بیه
بہ باندنیو هیوادو کبسی ۲۴ دالر
دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی
بہ کابل کبسی ۴۵۰ افغانی

.....
دولتی مطبعہ

دہنستودانکشاف و تقوی آمریت

د گران هیواد ملی افتخار اتسو و معنوی هستیود ژوندی ساتلو اود علم او پوهی دلیو الانو دتندی مانولو اود دوی بدعلمی دخیری د دلیا زیاتولو په مقصد دغه لاندی کتابونه ترچاپ وروسته کتاب پلو رنخیو ته دخرخلاو دپاره ورسپارلی دی .

- ۱- د علامه ابوریحان البیرونی په باب یو دروند تحقیقی او غوره اثر د لوی محقق سید حسن برنی تالیف دیناغلی عارض ژباړه .
 - ۲- په کابل کبسی دافغانی سترپسوه او نابغه ابوریحان دزرم تلین دبین المللی سیمینار کامل متن (دداخلی او خارجی پوهانو د مقالو اوددوی د پیغا مونو او وروستی بریکړی یوه مجموعه) .
 - ۳- ابدلی توره د دیناغلی غوث خیبری اثر (د احمد شاه بابا د فتوحاتو په باب یوتاریخی ناول) .
 - ۴- دملگرو ملتو منشور چه دملگرو ملتو دپولو خانگو اود هغوی دوظایفو اوتاریخی گزار شاتومعرفی په کبسی شویده .
- پورتنی گټور کتابونه تاسو په مناسبه بیه دابن سینا کتاب پلورنخی څخه لاس ته راوړلی شی .

(۳۳) ۱-۵

معرفی شتاینر گذارسته بودند! اما اواز کجا می توانست به هویت اصلی شتاینر پی برد؟ از کجا دالی می خواست نام اصلی او را بشناسد؟ و شتا پتر که حاضر نمی شد نام اصلی خود را به او بگوید و از روی یاد داشت و سکچ خیالی پولیس برای دالی شناخت او مشکل بود. اگر روی سکچ و یاد داشت متحد المال پولیس شناخت هویت اصلی شتاینر میسر می بود من باید زودتر و در همان نگاه اول می شناختم.

شانه هایم را تکان دادم، یادداشت متحد المال پولیس را دو باره از دوسیه بیرون آوردم. یک بار دیگر دقیقاً به آن نظر انداختم تا اگر مطلبی از آن دستگیر شود که به قضایا روشنی افکند...

دفعه جواب واضح و یگانه بی به اکثر سوالات خودم یافتم اما نی! چقدر بوج و بی مفهوم! مکتوب متحد المال را با خشم فراوان در میان انگشتانم فشرده، در با طله دانی انداختم.

خنده های دالی هنوز هم صمیمانه و گرم است. مثل همیشه با محبت و صفا بروی همه لبخند می زند و او هنوز هم با هر کسی رو برو میشود کلمات دوستانه ی بر زبان می آورد. او مثل سابق قابل احترام و قابل دوست داشتن برای تمام اهالی هیل گریست میباشد من عصر چندین روز یک شنبه را با فرزندان او سپری کرده ام. کودک کان بسیار جذاب هستند و گذشته از آن...

آخ بلی، علاوه - موضوع گشته شدن سارق بانک به دست دالی مراحل نهایی خود را طی کرده و حفظ شده است. موضوع عینا همان طور در دوسیه گزجانیده شد که دالی گفته بود: «شعور زنانه» اما صرف یک امکان وجود داشت که بدون زنانه هم هویت اصلی جرا لد شتاینر را شناخت آن علامه فارقه بسیار روشن و مخصوص ستیفورد الیای شتاینر بود و آن چیزی بود که از جنگ با خود به خانه ارمغان آورده بود. در آزمون یکی از افراد دشمن با بر چه زخمی به سرین طرف چپ او وارد آورد ه بود.

و من میدانم چنانکه شما می دانید، و هما بگونه که ما همه اهالی هیل گریست متوجه آن شده ایم، که دالی به سا دگی از آن گروه نیست. ناممکن است...

ختم

مثل ما مکتوب تعقیب چنایتکاران را از طرف پولیس در یافت میداشت دالی از طرف شام بصفت منتظم رستوران دروایت شیت کار میکرد. مسافری که شب را در هتل میگذراندند عموماً نان شانرا در رستوران می خوردند. شاید دالی دلچسپی فراوان به همین گونه اطلاعی های پولیس پیدا کرده و میدانسته که اشخاص تحت تعقیب پولیس ناچارند نام و آدرس اصلی شانرا تغییر داده اسم مستعار و آدرس دروغی برای خود انتخاب کنند؟

شاید دالی اطلاعی هایی را که با جواوین همراه بود بدلیجیبی بیشتر تعقیب می کرده است؟

ستیفورد با اسم مستعار شتاینر به رستوران آمده و با دالی گرم گرفته است. دالی هم تحت تأثیر او رفته است. مخصوصاً که جرا لد شتا پتر به وی تقاضای ازدواج کرده و این تقاضا برای اغفال دالی موثر بوده است. شتا پتر بپس حال خوب میدانسته که از این سلاح چگونه برای نزدیک شدن به هدف خود استفاده کند. صرف در لحظات اخیر و کمی پیش از اینکه شتا پتر اقدام به دزدی بانک کند، دالی متوجه حقیقت شده و به نقشه های شتا پتر پی برده است. دالی در لحظه اخیر به هویت او پی برده متوجه شده که شتاینر او را در تاریکی گذاشته و خواسته از وجودش سؤ استفاده کند. در طول همین مدت شتاینر مثل سایه در تعقیب دالی بود. و می دیده که او در بانک چه می کند چه وقت و به چه ترتیب وارد بانک میشود. اما دالی با شعور زنانه خود متوجه سؤ نیت شتاینر شده و یک باره خشم این ماده پلنگ بیدار گردیده است و با یک جست...

نی سنی به این نتیجه گیری قناعت نکرده زیرا اگر چنین می بود و دالی به هویت شتا پتر پی می برد، بدون شک نزد من مراجعه می کرد و سعی می نمود دلایل و اثباتی ارائه داد. طالب در یافت جایزه شود که برای

افکار من در اطراف این سوالات دور می زد. دالی بعد از چاشت بین ساعت دو تا به چهار وظیفه مامور پستخانه را که در غرغه پست می نشست انجام میداد، غرغه پست هم

مود و فیشن



از بهترین مودهاییکه برای شما انتخاب کرده ایم

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**